



سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگرا

انقلاب

iranisch Bibliothek in Ha

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دوره دوم سال دهم ★ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگرا ★ قیمت: ۱۶۰ ریال شماره: ۵۹ بهمن ماه ۱۳۶۷

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگرا به مناسبت

دهمین سالگرد قیام مسلحانه ۲۲ بهمن

در صفحه ۲

رژیم جمهوری اسلامی، رژیم چوبه‌های دار و ارباب

انقلاب متناقض

بازنگری به انقلاب ۵۷
بردهمین سالگرد آن

و
درسی که به ما میدهد

هسال از انقلاب ۵۷ میگذرد، انقلابی که در اوج خود شکست خورد، انقلابی که با قیام مسلحانه تودم‌های، رژیم ولایت فقیه راجاگیرین رژیم سلطنتی کرد. هیچکس تا بحال تردید نکرده است که آنچه به تغییر رژیم سیاسی در ایران منجر شد، يك انقلاب بود؛ و هیچکس - دست کم امروز- تردید ندارد که آنچه بر ایران حکومت میکند، ارتجاع است. در این دو حقیقت، همه مخالفین رژیم حاکم هم‌نظرند؛ اما در پاسخ به این پرسش کلیدی که چه رابطی میان آن انقلاب و این ارتجاع وجود داشته است، اختلاف دارند. بورژوازی سلطنت طلب، ارتجاع را به انگیزه‌های جنبش انقلابی نسبت میدهد؛ ارتجاع را ذات انقلاب معرفی میکند تا انگیزه‌های بر حق بقیه در صفحه ۴

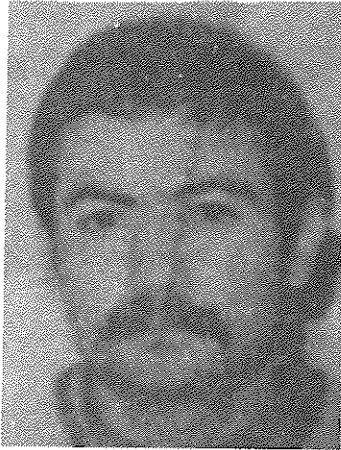
جمهوری اسلامی پراز آتیریس در جنگ ۸ ساله، حمام خون براه انداخته است تا شاید بتواند از طریق تصفیه خونین، ایجاد رعب و وحشت بر بحران‌های داخلی دم افزون و رشد بی وقته ناراضی‌توی توده‌ها، فائق آید. گسترش روزافزون ترور و خشونت در پایان دهه عمر حکومت اسلامی، نشانگر آن است که این رژیم پس از سپری شدن ده سال از عمر تنگنیش بیش از هر موقع دیگری برای تداوم حیات و موقعیت خود، به تمسای و خشونت نیازمند است و بدون آن یکدم نمیتواند به حیات نکبت بار خود ادامه دهد.

در رژیم اسلامی همه چیز بشیوه‌های فاشیستی و در نهایت بربریت و خشونت پیش میرود. با اصطلاح عفو زندانیان پس از يك پاکسازی خونین و گسترده، مبارزه با اعتیاد از طریق اعدام بوسيله چوبه‌های دار و بنمایش گذاشتن اجساد حلق آویز شده در میدانین و تقاطع پررفت و آمد شهرهای بزرگ، تحمیل قوانین و مقررات مذهبی بر مردم و خاموش ساختن زبان اعتراضی توده‌ها از طریق ایجاد رعب و مفسد فی‌الارضی اعلام کردن، صدور فرمان و حکم رسمی ترور حتی برای شهروندان غیر ایرانی که بخود جرئت افشا ریاکاری مذهب آخوندها را ندارند و...

حوادثی که اینروزها در ایران تحت سلطه رژیم فقها صورت گرفته و میگرد برآستی چهره بغایت درنده و مافوق ارتجاعی جلاذماران و دار و دسته آخوندهای حاکم را، که مردم ایران ده سال است آن را باگوش و پوست خونا حساس میکنند، بعریانترین وجه ممکن در سطح جهانی بنمایش بقیه در صفحه ۳

از تجارب کمیته‌ها
و واحدها پیاموزیم

در صفحه ۷



جاودان باد یاد رفیق
احمد پاجو

پلورالیزم:

آزادی ولی باقید و شرط؟

(۱) در صفحه ۱۱

«انتفاضه»

و تأسیس دولت فلسطین

در صفحه ۲۷

بیانیه انشعاب از سازمان اکثریت

همراه با

پلاتفرم ایدئولوژیک - سیاسی ما

آقای قاسملو و استراتژی مذاکره

در صفحه ۲۲

اطلاعیه دبیرخانه

سازمان کارگران انقلابی ایران
(راه کارگرا)

اخراج رفیق «باباعلی» از سازمان

در صفحه ۱۴

توضیح در پیرامون

اخراج رفیق «باباعلی» از سازمان

در صفحه ۱۵

توضیح انتقادی بر متن سیاسی

در صفحه ۱۹



سازمان کارگران انقلابی ایران (ا.ک.ا.ا.)

اعلامیه کمیته مرکزی

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

به مناسبت

دهمین سالگرد قیام مسلحانه ۲۲ بهمن

ده سال پیش ، در بیست و دوم بهمن ماه ۱۳۵۷ ، رژیم سلطنتی توسط قیام مسلحانه تودهای سرنگون شد . این قیام ، نقطه اوج يك انقلاب تودهای بود که بر بستر بحران عمومی اقتصادی و سیاسی در کشور شکل گرفته بود . استبداد ، اختناق پلیسی ، پایمالی حقوق و آزادی های سیاسی مردم ، خانه خرابی ، بیکاری ، بی‌خانمانی و فقر و محرومیت فزاینده اکثریت جمعیت کشور ، و تشدید ستم اجتماعی و افزایش فاصله طبقاتی ، انگیزه اصلی مردم برای انقلاب بودند . شاه مظهر تمامی ستم های سیاسی و طبقاتی و وابستگی نظام سیاسی و اقتصادی کشور به امپریالیسم بود ، و طبیعی بود که شعار "مرگ بر شاه" ، مظهر آزادیخواهی ، عدالت طلبی اجتماعی و استقلال طلبی مردم باشد . اما سقوط شاه و سلطنت به خودی خود نمی‌توانست مساوی با آزادی سیاسی مردم ، و برقراری عدالت اجتماعی باشد ؛ زیرا شاه ، مظهر ، نماینده و پاسدار يك نظام طبقاتی مبتنی بر بهره کشی سرمایه‌دارانه و از لحاظ اقتصادی وابسته به امپریالیسم بود ، که حفظ و اداره آن در شرایط و جود يك اکثریت تحت ستم و استثمار ، و در محاصره اکثریتی از محرومین و تهیدستان مساوات طلب ، بدون رژیم سیاسی دیکتاتوری متکی بر سرکوب ، اختناق ، عوامفریبی و قهر عریان یاپنهان ، امری ناممکن بود . انقلاب تودهای ، با سرنگونی شاه و سلطنت ، رژیم جمهوری اسلامی را جایگزین آن کرد ، رژیم مذهبی ، کهرسالت‌داشت از نرون انقلاب برآمد و در برابر آن بایستد و راهبر پیشروی آن در جهت نابودی نظام طبقاتی و برجیدن بساط بهره‌کشی سرمایه‌دارانه سد گدازد . رژیم جمهوری اسلامی با تکیه بر اعتماد توده‌هایی استقرار یافت که به امید آزادی و عدالت اجتماعی انقلاب کرده بودند ؛ اما آنچه برای همین توده‌ها به ارمان آورد ، بازگشت به قهقرا ، استبداد مطلقه مذهبی ، بی‌حقوقی کامل سیاسی ، پایمالی آزادی های مدنی ، افزایش فقر و فلاکت و فاصله طبقاتی ، جنگ و مرگ و ویرانی و تشدید وابستگی اقتصادی به امپریالیسم بود . کارنامه دهساله رژیم اسلامی ، طومار سیاه و ننگینی است آغشته به خون ؛ بازسازی ارتش ضد مردمی و افزودن سپاه و کمیته ها و بسیج بر آن ؛ احیاء ساواک و تبدیل آن به وزارتخانه "واواک" ؛ گسترش شبکه جاسوسی و اختناق از طریق انواع سازمانها و نهادهای اطلاعاتی دیگر نظیر انجمن های اسلامی کارخانجات ، ادارات ، مدارس ، دانشگاهها و غیره ، دوایر عقیدتی سیاسی ارتش ، امور تربیتی مدارس ، نظام گرینش دانشگاهها و ... ؛ ابداع انواع گوناگون کشت های سرکوبگر خیابانی و از جمله کشت های موسوم به "مبارزه با منکرات" ؛ تعرض به حریم آزادی های فردی و مدنی شهروندان ؛ برقراری شدیدترین سانسور و کنترل بر مطبوعات و رادیو - تلویزیون و بر آموزش ؛ تنزل زنان به مقام شهروندی درجه دوم و محروم کردن رسمی آنان از بسیاری از حقوق مسلم اجتماعی و انسانی ؛ کشتار و سرکوب کم سابقه جنبش های دمکراتیک خلقهای کشور ؛ دهها و صدها برابر کردن بکیر و ببندها ؛ گسترش زندان ها ؛ اعاده ، تکامل و توسعه حیوانی ترین شکنجه ها بر زندانیان سیاسی ؛ اعدام دهها هزار مخالف سیاسی رژیم و قتل عام اخیر در زندان های سیاسی کشور ؛ اصرار بر تداوم جنگ ارتجاعی بمنظور صدور "انقلاب اسلامی" ، کشتار جوانان کشور در جبهه های جنگ بیپایان و به ویرانی کشاندن کشور ؛ گسترش عظیم بی‌خانمانی و خانه خرابی و بیکاری و فقر و فاصله طبقاتی . و پرور کردن سرمایه داران سوداگر و تجار بازار ؛ سرکوب شوراهای کارگری و حتی عدم تحمل اتحادیه های کارگری و فقدان قانون کار بعد از دهسال ؛ افزایش سرسام آور قیمت ها و کاهش شدید سطح زندگی مردم ؛ گسترش دهشتناک اعتیاد بخاطر فشارهای تحمل ناپذیر سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی بویژه برجوانان ؛ افت شدید سطح کیفیت و سطح آموزش در کشور و افزایش سرخ بیسودی ، گسترش جهل و خرافات ؛ از هم پاشیدگی کامل نظام بهداشت و درمان در کشور ؛ تشدید بحران مهاجرت از روستاها و گسترش زاعه نشینی توام با سرکوب خشن تهیدستان حاشیه نشین و تخریب زاعه های آنان و تشدید بحران مسکن ۵۰۰ این فهرست کوتاهی است از کارنامه سیاه و خونین رژیم جمهوری اسلامی در تلاش دهساله برای به قهقرا بردن کشور .

جایگزینی سلطنت با جمهوری اسلامی ، شکست انقلاب بود ؛ و شکست انقلاب بدان سبب بود که يك نیروی ارتجاعی - یعنی روحانیت ، در رهبری انقلاب قرار گرفت و جنبش تودهای را که علیه نظام سیاسی و اجتماعی موجود طغیان کرده بود ، در جهت قهقرائی هدایت کرد . کارنامه دهساله جمهوری اسلامی ، در عین حال محصول ناکزیر سیاست های ضد دمکراتیک و اختناق سلطنت پهلوی است که بویژه در دوران گسترش سرمایه‌داری و برای حراست از سود سرمایه‌داران و امپریالیست ها و تحکیم اقتدار دربار ، طی سالیان متعددی هر صدا و ندای ترقی خواهانه و هر حزب و سازمان و تجمع انقلابی ، مترقی و دمکراتیک را در نطفه خفه و نابود کرد و جز برای روحانیت ، که از طریق مذهب و مساجد و سنت ها و انواع تشکل ها و مجالس و وسائل نیرومند تبلیغی با توده های مردم در ارتباط بود ، امکان پا گرفتن و تبلیغ و کار روشنگرانه سازماندهی در میان توده ها را نداد و بدینسان با سلطه اختناق و جهل و تاریک اندیشی ، میدان برای یکه تازی روحانیت در انقلاب خالی ماند .

خلاف رهبری انقلابی ، راز شکست انقلاب بود . اما انقلاب اگر شکست خورد و اگر مردم به خواسته های خود نرسیدند ، پس یقیناً انقلاب دیگری در راه است و هیچکی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد . پیروزی یا شکست انقلاب آتی هم در گرو رهبری آن خواهد بود . این مهم ترین نوسی است که مردم ایران اگر بخواهند به اهداف بر حق خود برسند ، باید آن را از شکست انقلاب پیشین بیاموزند . این تنها درس بزرگ و اساسی است که به مصائب و مشقات فزون از حد دهساله اخیر می‌آزد .

در جامعه سرمایه‌داری تنها نیروی واقعا انقلابی ، طبقه کارگراست و تنها طبقه کارگر میتواند تکمیل کننده حقیقی دمکراسی بیگیر و پایدار و رهائی از بهره کشی و ستم های اجتماعی و طبقاتی باشد . پیروزی انقلاب آتی ایران چیزی نیست بجز آگاهی طبقاتی و تشکل طبقه کارگر و حلقه زدن تمامی زحمتکشان ، تهیدستان ، دهقانان و روشنفکران مترقی و آزادیخواهان ، در زیر پرچم سرخ و رها بیخس طبقه کارگر ایران . با درس گرفتن از شکست انقلاب ، پیش به استقبال انقلاب آتی ! پیش بسوی تدارک پیروزی !

سرنگون باد جمهوری اسلامی ! برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق !

زنده باد آزادی ، زنده باد سوسیالیسم !

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۲۲ بهمن ۱۳۶۷

رژیم جمهوری اسلامی رژیم چوبه‌های دار و ارباب

بقیه در صفحه ۱

میگذارد. از میان مجموعه حوادث اخیر نگاهی کوتاه به سه مورد برجسته یعنی تصفیه و عفو زندانیان، ماجرای صاحب‌به دختر دانشجو بمناسبت "روز زن" و بالاخره فرمان ترورسلطان رشدی که منطق و هدف واحدی هر سه را بهم پیوند میدهد می‌افکنیم.

الف - تصفیه زندانیان و آزادی تعدادی از آنها: بدنبال آتش بس و قرار گرفتن مساله بازسازی يك کشور نیمه ویران و مطالبات توده‌های ناراضی در برابر رژیم و در شرایط استبداد فراگیر فقهی حاکم و نیز فشارهای بین‌المللی، توجه عمومی به سرنوشت زندانیان سیاسی بمثابة تجسم بارز رژیم سرکوب و شکجه و فندان هرگونه دمکراسی، جلب شده و رهایی و کاهش فشار بآنها را بیک مساله مبرم وازکانون‌های داغ مبارزه و افشاکاری علیه رژیم تبدیل کرد. بطوریکه علاوه برنارضایتی توده‌ها و اعتراضات خانواده‌های زندانیان سیاسی، منتظری که سخت‌نران ابعاد نارضایتی مردم و سقوط اعتبار اسلام وروحانیت بود و علاوه برآن دامنه ترور اطرافیان او را نیز دربرگرفته بود، بمثابة "سخنگوی" نارضایتی عمومی درون روحانیت حاکم، لب به اعتراض گشود. نامه نمایندگان مجلس دراعتراضی به عملکرد قوه قضائیه و گسترش اعتراضات حتی جناح‌های درونی حاکمیت علیه این نهاد نیز درهمین رابطه قابل ذکر است. درسطح جهانی نیز محکومیت قاطع نقض حقوق بشردرایران و کشتارها و اعدام‌های زندانیان سیاسی در سازمان ملل، انتشار گزارشات مستند و تکان دهنده عقوبین الملل‌چهره جمهوری اسلامی را بیش از پیش رسواساخته و رژیم را بشدت زیرفشار قرار داد. واین درحالی بود که درنوره جدیدبازسازی رژیم حاکم نیازفراوانی به ترمیم رابطه بانول امپریالیستی جهت کسب اعتبارات مالی و کمکهای فنی، و جذب کارشناسان مهاجرایرانی داشت. باین ترتیب، درشرایط جدید پس از جنگ عوامل سه گانه نارضایتی توده‌ها، و فشارهای درونی رژیم و عوامل بین‌المللی در بستر نیازهای فاز نوین بازسازی، مساله زندانیان سیاسی را تدریجا بصورت یکی از کانون‌های مطالبات سیاسی مردم درمی‌آورد. پاسخ رژیم تبه‌کار ولایت فقیه، در شرایط شکست خفت بار در جنگ و رشد شتابان نارضایتی توده‌ها باین مساله، يك پاسخ فاشیستی و بنیادین سبانه بود که شاید نتوان بجز کشتارهای دسته جمعی نازیها در جنگ دوم مشابهی برای آن یافت: حل مشکل زندانیان از طریق پاکسازی وسیع و ایجاد گورهای دسته جمعی

و سپس "عفو" تعدادی از باقیمانده‌های بزرگ رژیم بآزار. بدین ترتیب بود که هیئت‌های اجرائی خمینی به زندانیان گوناگون رفته و با به صف کردن زندانیان سیاسی ابتدا به تصفیه خونین وسیعی پرداختند و سپس فرمان "عفو عمومی" داده شد تا بدین وسیله بخیال خود هم سروصدای نارضایتی خانواده‌های زندانیان سیاسی را خاموش سازند، هم افکار بین‌المللی را بفریبند و هم باصطلاح از موضع قوی تن به عقب نشینی جزئی داده و ضمن انهدام وسیع کارهای وسیع جنبش ووزندگان کمونیست و دمکرات و با ایجاد رعب و وحشت، توده‌های زحمتکش را از پیشروی وگسترش توقعات اقتصادی - سیاسی بازدارند. شیوه "عفو" نیز بادورزدن منتظری و با درخواست ری شهری و پاسخ مثبت خمینی صورت گرفت تا زواریز شدن آن بحساب منتظری و تقویت مواضع وی جلوگیری گردد.

آیا رژیم اسلامی گریبان خود را از مسائلی به نام زندانیان سیاسی رها ساخته است؟
درنامه ری شهری به خمینی وی ۹۰۰ نفر خارج از شمول "عفو" قرار داده است. که درواقع اسم جمعی است برای تداوم پدیده زندانی سیاسی، بازداشت تمامی فعالین و مخالفین رژیم. واین بدان معناست که آزادشدگان از نظر رژیم تنها شامل عناصری میشوند که با معیارهای رژیم فاقد خطر و نقش درجنبش میباشند و تمام کسانی که دارای چنین خصوصیتی بودند پاکسازی شدند. برای دستگاه‌های سرکوب و زندانیان جمهوری اسلامی که هرگز تن به بازرسی و نظارت بین‌المللی نمیدهند رقم واقعی زندانیان هرگز روشن نمیشود، بسیار ساده خواهد بود که تمام فعالین و مخالفین خود را بازداشت کرده و بانابودی آنها، شمار زندانیان را کما بیش درهمان سطح دگر ۹۰۰ نفر رسمی نگاه بدارد. بمعبارت دیگر پاکسازی در دوره نوین بصورت دائمی درمی‌آید تا بدین وسیله از تراکم زندانیان سیاسی و مساله آفرینی آنها جلوگیری شود. بعقیده زمامداران حکومتی، در اسلام نباید مسائلی بنام زندان وجود داشته باشد: یا کسی نفسی نمیکشد یا اگر نفسی کشید بلافاصله قصاص میشود. زندان به هزینه‌ها و سروصدایش نمی‌آورد!

"عفو" تعدادی زندانی، بخودی خود هیچگونه تغییری در رابطه رژیم و مردم در جهت کاهش جو سنگین ترور و سرکوب ایجاد نمیکند و گسترش بحران اقتصادی - سیاسی و ماشین سرکوب و ترور رژیم، همچنان زندان و ترور و مساله زندانیان و اعدام‌ها را باز تولید خواهد کرد و رژیم نمیتواند از شر آن خود را رها سازد.

رژیم بر آنست تا با زتاب کشتار و گورهای جمعی را، زیر فریاد "عفو" بخاموشی بکشاند. و معلوم

نیست چه تعداد نامعلومی را مجددا درهمین حیمو بیی سر به نیست کند. باید تمام گورها ی

جمعی و فردی شهادت کشتارهای اخیر یکی یکی کشف شده و لیست و بیوگرافی تمام زندانیان قتل عام شده استخراج شود باید این کشتار را به محاکمه قطعی کرگان خون آشام و تعرفی به یکی از آسیب پذیرترین نقاط رژیم ولایت فقیه تبدیل ساخت. حل معضله زندانیان سیاسی بشیوه فاشیستی از یکسو ترس و نگرانی رژیم را از گسترش جنبش توده‌ای و نارضایتی عمومی بنمایش میگذارد و سوزی دیگر نه فقط

نشانه کاهش سرکوب در دور جدید نیست بلکه نشانگر آنست که رژیم برای بقا، خویش بیش از پیش به پراکندن و تعمیم رعب و وحشت، نیازمند است. کشتار وسیع و آزادی تعدادی از زندانیان سیاسی، تعرضی و عقب نشینی توأمان دشمن است. عقب نشینی بشیوه فاشیستی که بر آنست تا با ایجاد خوف و ترس در حریف ویراز پیشروی بازدارد.

ب: ماجرای دیگری کسه در این روزها بازتاب‌های وسیعی در سطح جهان و مطبوعات داشته و دنیا را بیکبار دیگر از دامنه سرکوب و آنچه که در ایران میگذرد غافلگیر ساخت فرمان فراقانونی خمینی در مورد سرنوشت يك دختر دانشجو دست اندرکاران تهیه يك برنامه رادیویی بود. جرم دختر دانشجو این بود که در گفتگوی کوتاه بمناسبت "روز زن" ضمن ستایش از فاطمه زهرا، الگوی اوشین را (تیرهان ایرانی مناسب تر از الگوی ۱۴۰۰ سال پیش فاطمه زهراندانسته است! تنها همین سخن کافی بود تا خمینی را کسه بمثابة ولی فقیه خود را صاحب جان و مال و اندیشه تمام خلائق در سطح ایران و مسلمانان جهان میدانند، چنان برآشوبد تا حکم مفسد فی الارض یعنی خویش مباح باد بدهد! این ماجرای بیکبار دیگر عمق تاریک اندیشی و درجه تحمل پذیری و ارتجاعیت رژیم فقها را با درخشش خیره کننده ای در مقابل مردم و انظار جهانیان بنمایش گذاشت. در عین حال واقعه فوق شدت ترس و نگرانی رژیم را از ابعاد مقاومت و گسترش لائسیسم (عرف کرائی) از یکسو و نیازمندی ویرانه ایجاد رعب و وحشت تعمیم یافته در مردم از سوی دیگر، برای کنترل اعتراضات مردم نشان میدهد.

هنوز گردو خاک واقعه فوق فرونشسته بود که حادثه شکست انگیز دیگری دنیا را مات و میهوت ساخت: فرمان ترور و حکم مفسد فی الارض اینبار در مورد مردی صادر شد که دیگر نه از اتباع ایران بلکه يك نویسنده هندی تبار تبعه انگلیسی بنام سلطان رشدی بود که بخود جرئت داده و در کتابی بنام آیات شیطان گویا پرده از مذهب ریاکارانه آخوندها بر گرفته است. فرمان ترور تمام ناشرین و دست اندرکاران را نیز در بر گرفته است. بنیاد پانزده خرداد جایزه يك

انقلاب متناقض

بازنگری به انقلاب ۵۷ در دهمین سالگرد آن

ودرسی که به ما میدهد

د بیاله از صفحه ۱

انقلابی‌اند و حامل طبیعی گرایش‌های مترقی و انقلابی. بر پایه این پندار نادرست، جنبش تودعای نمی‌تواند گرایش ارتجاعی را در خود جای دهد و ضد انقلاب را در بطن خود بپرورد! اما واقعیت انقلاب ایران این پندارها را باطل میکند. باید توضیح داد که انقلاب ضد استبدادی ایران، چرا به استبدادی بمراتب هولناکتر منتهی شد؛ انقلاب ضد امپریالیستی، چرا اسباب بی سابقه ترین قلع و قمع نیروهای واقعا ضد امپریالیست را بگونه‌ای فراهم کرد که در رژیم وابسته به امپریالیسم شاه شدنی نبود؛ انقلاب ضد سرمایه‌داری چرا خشن‌ترین اشکال بهره‌کشی و حتی برده‌داری را به سرمایه‌داری افزود و فاصله طبقاتی را بمراتب افزایش داد؟ باید بتوان توضیح داد که یک انقلاب خلقی، چگونه با قیام مسلحانه و یورش به ماشین دولتی بورژوازی و با شعار سراسری و همگام "زیربار ستم نمی‌کنیم زندگی - جان فنا میکنیم در ره آزادی"، رژیم بردگی و بندگی مطلق انسان در برابر نمایندگان خدا در روی زمین را سازمان داد؟ باید پذیرفت که این یک تناقض است و تناقضی در انقلاب ایران بوده است.

برای درک رابطه درونی میان انقلاب ۵۷ و جمهوری اسلامی کلان‌ان زاده‌شد، نمیتوان بررسی حوادث روزهای انقلاب و عوامل تاکتیکی در آن مقطع بسنده کرد. این تناقضی، محصول عوامل اقتصادی و سیاسی یک دوره کامل تاریخی بوده، که بستر تکوین انقلاب ۵۷ را ساخته‌اند. از اینرو برای کالبد شکافی این تناقض باید به مرور وضعیت زیربنایی و روبنایی کشور، در دست کم پانزده ساله پیش از انقلاب پرداخت؛ کاری که در حد این مقاله، میتواند با یک نگاه گذرا بر خطوط عمده و کلی صورت پذیرد.

حوزه غلبه سرمایه داری بعنوان شیوه مسلط تولیدی بر دیگر شیوه های تولیدی، پس از اصلاحات ارضی توسط استبداد سلطنتی (که تحت اجبار و فشار اولیه امپریالیسم آمریکا صورت گرفت) در چگونگی صف‌آرایی های سیاسی، آرایش‌ها و بیکارهای طبقاتی بعدی تأثیرات مهمی برجای گذاشت. سرمایه‌داری در ایران، در اتحاد مستقیم با منافع امپریالیسم، از بالا، یعنی توسط دولت و با تکیه بر امکانات عظیم حاصل از درآمد نفت به پیش رانده و به شیوه مسلط تولیدی تبدیل شد. دولت خودکامه، با افزایش جهش آسای بهای نفت، بیش از پیش نقش تعیین کننده‌ای در اقتصاد پیدا کرد. این دولت، ارباب قدر قدرت

آن را با "موج سواری" و "سوارواری" و "ناگهانی" رهبری به میدان توضیح میدهد؛ و در نهایت، تولد هیولای ولایت فقیه را محصول نوعی تصادف؛ محصول "تاکتیک‌های حقه بازانه و وعده‌های دروغین روحانیت در حین انقلاب، و محصول فریفتگی لحظاتی توده‌های مردم به این وعده‌ها میدانند. این تحلیل، خوشبینانه است، چون این پندار را القا میکند که گویا مسئله رهبری در انقلاب ۵۷ پاسخها و آلترناتیوهای دیگری بجز روحانیت هم در دسترس خود داشته است و مثلاً اگر دروغ بودن وعده‌های روحانیت برای توده‌ها افشا میشد، توهم توده‌ها نسبت به روحانیت از بین میرفت و رهبری انقلاب بدست نیروهای انقلابی می‌افتاد. و بالاخره این تحلیل همراه کننده است، چون بر این پندار واهی راه می‌کشد که چون توهم توده‌ها نسبت به روحانیت ریخته، پس گویا دیگر شعور "زنده شده" خود را دوباره بدست آورده و آگاه شده‌اند؛ گویا دیگر از بیراهه به راه برگشتند و کافی است دوباره خیزش تودعای در بگیرد، و جنبش تودعای خود به خود در جاده روشنائی و رهائی به حرکت در آید!

انقلاب ۵۷ یک انقلاب متناقض بود شکست این انقلاب اینطور نبود که ارتجاع بیاید و سیب سالم انقلاب را از شاخه بقاپد؛ سیب انقلاب از درون پوسید؛ کرم ارتجاع در درون انقلاب رشد کرد و ضدانقلاب از درون انقلاب بیرون آمد. اما چپ انقلابی ایران با چسبیدن به تئوری "موج سواری" روحانیت، از پذیرش این واقعیت که هیولای جمهوری اسلامی در بطن انقلاب تودعای پرورش یافته و از شکم آن زائیده شده است، فرار کرده است. این فرار، یکی بخاطر آن است که مبنا انقلاب تخطئه شود و اعتبار آن مورد انکار قرار گیرد؛ دیگر بخاطر یک خرافه پوپولیستی است که گویا توده‌ها، چون سرکوب شده‌اند، چون محرومند، چون مظلومند و چون در برابر ستمگرانند، پس خود بخود

مردم را که چیزی جز اعانامه علیه بیداد و بی‌عدالتی در حاکمیت سلطنت و سرمایه نبودند، تخطئه کند. بخشهایی از بورژوازی باصطلاح "جمهوریخواه"، یعنی آن بخشی از بورژوازی لیبرال که طرد شدگی خود از بازی در بساط جمهوری اسلامی را شکست "انقلاب" مینامد؛ و رفرمیست‌ها، که امیدهای خود را به معجزات در سایه "شکوفائی جمهوری اسلامی" از دست دادند، مبدا و منشا ارتجاع را در سال‌های بعد از انقلاب می‌جویند: یکی در "خیانت" خیمینی، که "وعده‌های پاریس را زیر پا گذاشت"؛ دیگری در کودتای حزب جمهوری اسلامی و "تک پایه شدن رژیم" پس از ۳۰ خرداد ۶۰، و آن دیگری در "نفوذ" عقال امپریالیسم و ساواک در دستگاه‌های دولتی و غلبه "حجّیه بر خط امام"!

چپ انقلابی ایران، تا جائی که بحق، نقش موجودیت جمهوری اسلامی را مترادف ارتجاع دانسته بیراهه نرفته است؛ حتی مبدا زمانی شکل گیری این ارتجاع را در قبل از قیام بهمن، و در رهبری روحانیت بر انقلاب دیده است؛ با اینحال، تحلیل عمومی آن از رابطه این ارتجاع و آن انقلاب، متافیزیکی، خوشبینانه و همراه کننده بوده است. در تحلیل عمومی چپ انقلابی، جنبش تودعای سالهای ۵۶ و ۵۷ زمین‌ها و تمایلات اسلامی نداشته و در مسیر انقلابی، در مسیر روشنائی و رهائی به پیش میرفته که ناگهان روحانیت با نطق‌های خمینی در "نوقل لو شاتو" و اعلامیه‌های او به میدان آمده، خود را روی موج انداخته، و با وعده‌های دروغینی که در جریان انقلاب به مردم داده، آنان را نسبت به خود دچار "توهم" ساخته و با این "حقه"، رهبری انقلاب را "تخص" کرده و جنبش تودعای را از مسیر جهت انقلابی‌اش "خارج کرده" و "منحرف ساخته" است.

این تحلیل، متافیزیکی است، چون رابطه درونی میان یک جنبش تودعای و رهبری

را کاهش نداد، بلکه این توده چندین میلیونی ساقت و لکمال شده را، تازه به عمق فاصله خود از آنچه زندگی و حق حیات نامیده میشود واقف ساخت و کینه علیه این بی عدالتی و نابرابری را در دلش بارورتر و تیزتر کرد.

برجسته ترین تناقضی در نحوه غلبه سرمایه‌داری بر دیگر شیوه های تولیدی در این بود که سرمایه‌داری ایران از ایجاد اشتغال متناسب، یعنی حتی از استثمار نیروی کار عظیمی که "آزاد" میکرد عاجز بود! این جمعیت عظیم که نه فقط در حاشیه سرمایه‌داری و حاشیه شهرها، بلکه فی‌الواقع در حاشیه زندگی متراکم میشد، دیگر روستائی و دهقان نبود؛ توده ساقت از هویت و بی طبقای بود که حتی از "نعمت" تبدیل شدن به پرولتاریا و استثمار شدن محروم مانده بود! کار و نان و مسکن، مطالبه و نیاز حیاتی این توده بود؛ و عدالت طلبی و عصبان برای طلبانهاش، آشکارا خصلت ضد سرمایه‌داری داشت.

و در اینجا است که یکی دیگر از فاجعه بارترین تناقضات در گسترش سرمایه‌داری در ایران را میتوان مشاهده کرد: سیاست استبداد سلطنتی و اثرات آن در اقتصاد، با پرور کردن يك اقلیت کوچک و با گستراندن ستم و بی عدالتی در سرتاسر کشور، جمعیت عظیمی از خانه خراب ها و ساقت شدگان را با سرعت برق به تقابل با سرمایه‌داری و نبرد با نظام اجتماعی موجود سوق داد، در حالی که همین سیاست، تنها طبقه اجتماعی در جامعه سرمایه‌داری را که در صورت تشکل و آگاهی بر رسالت رهایی بخش خود، میتواند مبارزه عدالت طلبانه و ضد سرمایه‌داری این توده‌های لکمال شده و بی هویت را در راستای رهایی رهبری کند - یعنی طبقه کارگر را- در پراکندگی و ناآگاهی طبقاتی و سیاسی هولناکی نگاه داشته بود.

تسلط و توسعه سرمایه‌داری، موجب افزایش عددی طبقه کارگر و تمرکز کارگران صنعتی در واحدهای بزرگ تولیدی شد؛ اما استبداد و اختناق، با هشیاری تمام و به هر طریقی، این طبقه را از تشکل و آگاهی - که تنها وسیله او برای نبرد با برنکی سرمایه است - دور نگاهداشت. پراکندگی و ناآگاهی طبقه کارگر در طول پانزده ساله پیش از انقلاب، مانع از رشد توان بالقوه این طبقه برای پیشقراولی و پیشاهنگی بر جنبش آزادی خواهانه و عدالت طلبانه شده، و حتی ظرفیت دنباله روی از این توده‌های ناآگاه و عقب مانده و آلوده به خرافه‌های مذهبی را افزایش داده بود.

وزن مخصوص بسیار بالای این جمعیت بی طبقه و معلق در مرز هستی و نیستی، و

غیر مولد میکشاند و سرمایه‌داران برای دست یافتن به سود هر چه کلان تر، بیش از آنکه در پی سازماندهی تولید باشند، در تلاش برای پیوند هر چه نزدیکتر با دولت و اتصال به کانون اصلی قدرت - یعنی دربار- بودند تا با دریافت سهم بیشتری از سفارشات دولتی، سود سرشارتری را نصیب خود کنند. استراتژی عمومی اقتصادی رژیم چنان بود که نه فقط هزینه‌های مصرفی دولتی، بلکه حتی هزینه‌های سرمایه‌داری دولت هم اساسا در حوزه‌های غیر مولد صورت میگرفتند و غالبا رشته‌های غیر مولد را به زیان رشته های مولد اقتصاد متسورم میساختند.

کلی‌ازمهمترین عواقب رشد ناموزون و عدم تناسب میان بخش‌های تولیدی و مصرفی اقتصاد، ویرانی اقتصاد روستائی بود. با وجود رشد سرمایه‌آور اقتصاد مصرفی و بالا گرفتن تب مصرف در شهرها، مصرف روستائی از نزدیک به نصف مجموع هزینه‌های مصرفی کشور در اوائل اصلاحات ارضی، به يك ششم در آستانه انقلاب تنزل یافت؛ و این در حالی بود که در تمام دوره پانزده ساله، جمعیت روستائی کشور همچنان بیشتر از جمعیت شهری بوده و در حدود يك سوم نیروی کار کشور، در کشاورزی اشتغال داشته است. رژیم شاه در حالی که رنگین ترین سفره یغما را برای امیرالایستها گسترده بود، و در حالی که درآمدهای سرمایه‌آور حاصل از فروش نفت را به جیب مقربان و وابستگان به دربار و به کیسه بورژوازی انگل مریخت روستا را به قطب فقر مبدل ساخت و بیش از نیمی از جمعیت کشور را خانه خراب کرد و به خاک سپاه نشاند. این فقر و خانه خرابی دهشتناک منشأ مهاجرت بی‌پایان به امید یافتن کار و نان بسوی شهرها شد. اما در جریان این مهاجرت بود که یکی از مهمترین تناقضات در نحوه غلبه سرمایه‌داری بر دیگر شیوه‌های تولیدی، خود را نمایان ساخت: سرمایه‌داری انگلی ایران نتوانست در جریان چیرگی خود بر دیگر شیوه‌های تولیدی، به تناسب تخریب آنها شرایط جذب نیروهای تولیدی آزاد شده را فراهم سازد؛ زیرا سرمایه گذاری عمدتا در شاخه‌های غیر مولد، در بویس بازی، در خدمات، در تجارت و امثال آن صورت میگرفت و در نتیجه رشد غول آسای بخش مصرف و خدمات نسبت به بخش تولید در اقتصاد، اکثریت جمعیت رانده شدگان از شیوه‌های تولیدی پیش سرمایه‌داری، راهی برای جذب شدن در تولید سرمایه‌داری نداشتند. این جمعیت عظیم که به توسط سرمایه‌داری خانه خراب و آواره شده بود، در حاشیه سرمایه‌داری، در کمر بندهای فقر در حاشیه شهرها، در زاغه‌ها، حلیی‌آبادها، حصیرآبادها و گودها متراکم میشد. مهاجرت از روستا به شهر نه تنها فاصله قطب فقر و ثروت

تقریباً همه طبقات اجتماعی و تعیین کننده مسیر و آهنگ گسترش سرمایه‌داری بود و این گسترش را بیشتر با نیازهای بقا و افزایش قدرت خود تطبیق میداد تا با نیازهای بورژوازی. تقریباً تمام مواضع کلیدی اقتصاد در دست بخش دولتی بود. سرمایه دولتی به همه جا سرازیر شده و شرایط سودآوری برای سرمایه خصوصی را فراهم میکرد. استبداد سلطنتی که برای نگهداری خود نه به مالیات بلکه بر درآمد نفت تکیه داشت، از طریق دنبال کردن منافع خود، منافع عام بورژوازی را نمایندگی میکرد. استبداد، در پی تقویت هر چه بیشتر دستگاه دولت بود تا بتواند تمام حیات کشور را زیر کنترل مرکزی دربار و شخصی شاه قرار دهد. گرایش به گستراندن بی مهار بخش دولتی، زیر کنترل گرفتن بخش خصوصی و به اطاعت در آوردن اقتصاد کشور از دربار نیز از همین جا سر چشمه میگرفت. تقریباً هیچیک از لایمهای بورژوازی نمیتوانست در تعیین سیاست های دولت و بنابراین در تعیین مسیر و آهنگ گسترش سرمایه‌داری ارادطای موثر داشته باشد؛ مگر امکان نفوذی در دولت یا پیوندی با دربار داشته باشد. چنین بود که گروهی انك - ولی بسیار قدرتمند - از تکنوکراتها، واسطه‌ها و امتیازگیرهای دولتی و یا وابسته به دربار روی کار آمدند که جز از مجرای آنها هیچ طرح مهم اقتصادی نمیتوانست به جایی برسد، و همین قشر بود که بیشترین بهره را از توسعه سرمایه‌داری میبرد. با اینحال شاه در عین گسترش بخش دولتی و اصرار بر کنترل بخش خصوصی، خواهان شکل دادن به يك طبقه بورژوازی وفادار و سرسپرده دربار بود که هستی خود را مدیون سلطنت بداند و بقای خود را در پایداری این ولینعمت بجوید. از اینرو شاه با تمام نیرو اعتبارات و منابع عمومی را به کیسه سرمایه‌داران بخش خصوصی سرازیر میکرد و تزریق سهم هر چه بیشتری از درآمدهای نفت را به بخش خصوصی از وظایف مهم خود میسرود و به شیوه خاص خود انجامش میداد.

انباشت سرمایه که بدینسان سرعت سرگیجه‌آوری داشت، تا حدودی با آهنگی مستقل از آهنگ تولید ارزش اضافی داخلی صورت میگرفت؛ زیرا انباشت عمومی سرمایه اساسا در ارتباط با هزینه‌ها و سرمایه‌گذاری های دولتی عملی میشد که سودآورترین بستر سرمایه‌گذاری هم بود. اما اساسی‌ترین منبع مالی برای هزینه‌ها و سرمایه‌گذاری های دولتی، درآمد نفت بود؛ یعنی درآمدی که تحصیل آن به افزایش بهره‌وری کار و به تکامل سطح نیروهای تولیدی کشور نیازی نداشت. این مستقل شدن آهنگ انباشت سرمایه از آهنگ تولیدات داخلی، سرمایه‌گذاری ها را به حوزه‌های

خمینی به ترکیه و سپس به عراق، از او برای همین اقرار سنتی (حتی برای مقلدان مراجعی که عملاً سکوت و محافظه کاری یا سازش میکردند)، یک قهرمان و "شهیدزنده" ساخت.

خمینی از تبعیدگاه خود، شبکه وسیعی از کارهای روحانی و غیر روحانی طرفدار خودش را سازمان داده و از آن طریق در تمام دوران بین ۱۵ خرداد تا انقلاب ۵۷ به گسترش نفوذ خود

در میان اقلشار و لایمهای سنتی، تهدیدست و زحمتکش مشغول بود. کتاب ها و نوارهای او مخفیانه دست بدست میگشت و بیانیه ها و

اعلامیه هایسی که هر از چند گاه منتشر میکرد از برنامه فارسی رادیو بنیاد (که شنونده بسیاری داشت) پخش میشد. به این ترتیب، مذهب بعنوان یک ابزار سیاسی (و شاید

تنها ابزار قابل حصول) و روحانیت بطور کلی و خمینی بطور شخصی، از سالها پیش از انقلاب، برای وسیع ترین و در عین حال سنتی

ترین و عقب مانده ترین اقلشار تودهها شناخته شده، مطرح و مقبول بود؛ و ابتدا تصادفی نبود که جنبش تودهای که پیشرواندهای آن در تخریب آئولکهای خارج از محدوده خود را نشان میداد،

با قیام ۱۹ دی در قم، در اعتراضی به یادداشت ساواک علیه خمینی که در روزنامه اطلاعات چاپ شده بود، و آشکارا با انگیزها و شعارهای سیاسی و مذهبی آغاز شد؛ قیام ۲۹ بهمن

تبریز، بمناسبت چله شینای ۱۹ دی قم صورت گرفت؛ و از آن پس، رشته بی پایان چلههای شینا، همچون فتیله دینامیت، شعله انقلاب را

از شهری به شهری گستراند و انقلاب را سراسری کرد. اتوریته بلامناع خمینی حتی روی آیات عظام و قدرتمندترین مراجع تقلید، چه در جریان

انقلاب، و چه در منکوب و خفه کردن آنان پس از انقلاب؛ و از جمله، به خفت و ذلت کشاندن یکی از قدرتمندترین آنها، یعنی آیت الله شریعتمداری را جز با اعتبار و نفوذ گسترده

خمینی در پایمهای جامعه، و حتی در میان مقلدین دیگر مراجع تقلید، نمیتوان توضیح داد. این نفوذ و قدرت، یکسبه و با "موج سواری" حاصل نشد.

اما قدرت خمینی و موفقیت های روحانیت طرفدار او، از همان آغاز، بیش از آنکه محصول تواناییهای آنان باشد، محصول ناتوانیهای دیگران بود. شاه نه تنها نتوانست یک روینای

بورژوازی برای سرمایه داری در حال گسترش بسازد، بلکه حتی بخاطر آنکه اقتصاد انگلی را پیش ببرد و سلطه بیمناع خود را بر جامعه محکم سازد، به سرکوب آن نیز پرداخت.

بورژوازی انگل و فاسد، برای دفاع از ایدئولوژی خود جرئت و لیاقتی نداشت و از فرهنگ بقیه در صفحه ۳۵

و آمادگی، و همه گونه امکان سازماندهی و رهبری این جنبش را در اختیار داشت؛ و میتواند روشن کند که قدرت روحانیت محصول تصادف، یا توهم مردم نسبت به وعدههای دروغین آن در جریان انقلاب نبوده، بلکه دست کم در دوره پانزده ساله قبل از انقلاب، زمینهای ایدئولوژیک، سیاسی و اجتماعی نیرومندی داشته است.

روحانیت شیعه در طول تاریخ ایران، قدرت نا محدود سلطنت را خطری برای اقتدار خود میدانسته و به همین خاطر برای حفظ و

گسترش اقتدار خود از هر فرصتی برای محدود ساختن قدرت سلطنت بهره گرفته است. در دوره بعد از شهریور ۲۰ و در مقطع کوتاهی ۲۸

مرداد، روحانیت از ترس کمونیسم و دمکراتیسم، با سلطنت متحد شده بود، اما در مقطع اصلاحات ارضی و "انقلاب سفید" در برابر سلطنت ایستاد. علت اصلی این ایستادگی خطر

در هم شکستن روینای سنتی جامعه و نیز گسترش همه جانبه اقتدار سلطنت بود که فضای حیاتی را برای او تنگ میکرد. در تفسیر ساختار اجتماعی اوائل دوره پانزده ساله، خرده بورژوازی

سنتی به غریزه در می یافت که تهاجم "انقلاب سفید" به مناسبات سنتی، موجودیت او را نیز تهدید میکند. خرده بورژوازی سنتی تحت نفوذ

ایدئولوژیک روحانیت بود و در میان زحمتکش شهری که تحت فشار اقتصادی و در آستانه عصیان بود، نقش بسیار فعالی داشت. تلاشی

حزب توده بعد از کودتای ۲۸ مرداد و دخیل بستن آن به "سیاست ملی مستقل" و اصلاحات "مترقی تر از فئودالیسم" او؛ و از طرف

دیگر درماندگی و بی برنامگی جبهه ملی (دوم) که دیگر کاری جز بازنشسته کردن خود نداشت، سبب شدند که روحانیت با سهولت بیشتری

رهبری شورش علیه "انقلاب سفید" را بدست گیرد. خمینی که برخلاف دیگر مراجع تقلید، مستقیماً قدرت استبدادی شاه را مورد حمله قرار

میداد و باشعارهای ضد استبدادی، ضد آمریکائی و ضد اسرائیلی، طیف گسترده ای از زحمتکش شهری را حول خود جمع میکرد، در راس جنبش

۱۵ خرداد قرار گرفت. ۱۵ خرداد ۴۲ از بسیاری جهات، از جمله خالی بودن میدان برای رهبری نهضت؛ آمادگی روحانیت برای پرکردن این خلأ؛ و بویژه از جهت تناقضی میان اهداف

جنبش و رهبری ارتجاعی آن مشابهت بسیاری به انقلاب ۵۷ داشته و در واقع، تمرین بازی نهائی بوده است. قیام ۱۵ خرداد، چهره سیاسی مذهب شیعه را در میان وسیعترین اقلشار سنتی، از کوره دهات گرفته تا بازار تهران زنده کرد و اعتبار بخشید. سرکوب خشن قیام، تبعید

خصلت عصیانی و شکل شورش مبارزه مساوات طلبانه آن از سوئی، و پراکندگی و ناآگاهی ناشی از اختناق شدید در درون طبقه کارگر از دیگر

سو، سبب میشد که مبارزه طبقاتی پرولتاریا نه فقط تحت الشعاع مبارزه میان فقرا و ثروتمندان قرار گیرد، بلکه حتی از آن عقب تر بماند. جامعه سرمایه داری بجای قطبی شدن بر مدار دو

طبقه اصلی، یعنی پرولتاریا و بورژوازی، بر مدار "فقرا و ثروتمندان" قطب بندی شد؛ چیزی که در انقلاب، با عبارات قرآنی "مستضعفین و مستکبرین"، یا با عباراتی چون "کوخ نشینان و کاخ نشینان" و "پا برهنهها و طاغوتیها"

تبیین شد. در این قطب بندی که شکل مسخ شده مبارزه طبقاتی بود، همین جمعیت بی شکل و بی هویت بود که نیروی ضربتی، جنبش تودهای و سراسری سالهای ۵۶ و ۵۷ را تشکیل داد و به

لگوموتیو آن تبدیل شد. روحانیت که پیوندهای دیرینهای با خرده بورژوازی سنتی و بورژوازی بازار داشت و رهبر طبیعی آنها محسوب میشد توانست بویژه از طریق خرده بورژوازی سنتی همزبونی خود را در

میان تودههای تهدیدست بگستراند و آنها را بمثابة نیروی ضربت انقلاب تحت سیطره خود در آورد. نکته مرکزی که باید بر آن تاکید گذاشت این است که: مسئله رهبری انقلاب ایران،

اساساً مسئله رهبری همین نیرو بود. در فقدان رهبری طبقه کارگر روحانیت را این نیرو بعنوان رهبر خود، برای هدایت نهضت خویش احضار کرد. روحانیت، رهبر حق و حاضر و دم دست

انبوه جمعیت تیره بخت و بی نواهی بود که در عصر "تمدن بزرگ آریامیری"، در مقابل تاریخ تمدن موزیست؛ در جهل و بی سوادگی و

بی خبری و خرافات دست و پا میزد، سهمی بجز فقر مادی و فرهنگی نصیبش نشده بود و جز به وسیله مذهب، درکی از حال و تصویری از آینده

نداشت. درست است که طبقه کارگر با اعتمادات خود کمر دیکتاتوری را شکسته و زمینه قیام همگانی را آماده ساخت اما نقش نیروی ضربت جنبش عمومی ضد دیکتاتوری متعلق به، همین توده "بی طبقه" بود. توده حاشیه تولید، شناسنامه انقلاب ۵۷، و مظهر و کانون تناقضی

نیرویی آن بود: نیروئی در شورش علیه سرمایه داری، اما بنهایت درجه فاقد آگاهی و شکل و غرقه در تاریک اندیشی قرون وسطائی! چنین نیروئی را یا طبقه کارگر میبایست رهبری میکرد

— و به پیش؛ یا روحانیت — و به قهقرا. نگاهی گذرا به وضعیت روینای کشور در پانزده ساله آخر حیات استبداد سلطنتی میتواند روشن کند که روحانیت، تنها نیروئی بود که نقداً توان

از تجارب کسب‌تجار واحد بازاریابی

شده است. از این به بعد مرحله دوم کار شروع میشود یعنی فاز اول تشکیل سازی. در این مرحله سعی میکنیم متناسب با ویژگیهای محیط به ایجاد یا شرکت در تشکلهای قانونی و علنی مثل محافل خانوادگی به مناسبتهای طبیعی مختلف، مجامع ورزشی یا مجامع صنفی - رفاهی ۰۰۰ مبادرت کنیم. مساله اساسی همانا نحوه و چگونگی شکل گیری و تکوین تشکلهای توده‌ای است. واقعیت اینست که هیچ تشکل توده‌ای با فرامین از بالا و با هیچ ورود جادویی شکل نمیگیرد بلکه تجارب تا کنونی تشکل‌های توده‌ای نشان داده که مسیر سازمانیابی توده‌ها از کانال مبارزه برای خواستههای فوری مبرم و بیواسطه توده‌ها میگذرد. بنابراین توجه به خواستههای بیواسطه برای تکوین و شکل گیری تشکلهای توده‌ای از اهم وظایف رزمندگان جنبش توده‌ای میباشد. نکته مهمتر از توجه به خواستههای بیواسطه اینست که هر خواست بیواسطه لزوماً و ضرورتاً به امر سازمانیابی توده‌ها نمی‌انجامد بلکه سازمانگران عملی جنبش می‌باید در "هر مورد مشخصی بر کوشش ترین ملموس ترین و توده‌گیرترین" خواستههای بیواسطه را انتخاب حول آن به گرد آوری نیرو بپردازند. تفکیک خواستههای بیواسطه از خواستههای واسطه و برجسته نمودن مبرمترین و توده‌گیرترین مطالبه از میان خواستههای بیواسطه جزء وظایف و هنر سازماندهی رهبران عملی جنبش قرار دارد که در هیچ يك از آثار علمی نمیتوان سراغ آنرا گرفت. در رابطه با سازماندهی تشکلهای توده‌ای علاوه بر توجه به خواستههای بی واسطه صبی بایست "سنن مبارزاتی - قدرت تشکل پذیری - خودبزرگی طبقاتی - اشکال مبارزه - شرایط عمومی حاکم بر جامعه و مهمتر از همه تعادل قوا در هر شرایط معین" نیز مورد توجه قرار گیرد. نوشته‌های زیر از آنجا که تجارب بخشی از رفقای داخل در زیر سرکوب عنان گسیخته و سایه شوم و سنگین رژیم فقیها را در خود دارد ارزش فراوانی نداشته و نقد پاره‌ای از اشکالات نوشته‌های فوق تنها در جهت تقویت عناصر مثبت این تجارب میباشد. ما در نوشته‌های آتی مفضلتر به این موضوعات خواهیم پرداخت. امید است که کلیه رفقا با ارسال گزارش تجارب خود به سازمان و برای ارگان مرکزی در انتقال این تجارب به کل سازمان، مداخله موثر و فعالی داشته باشند.

ما تاکنون در ادبیات سازمان مقالات و نوشته‌های گوناگون - متنوعی حول مقوله "سازمانگری توده‌ای" داشته ایم. آنچه که وجه مشخصه این مقالات را منعکس مینماید همانا تشریح و توضیح قانونمندی کار توده‌ای - سازمانگرانه است و ما غالباً پیرامون این موضوع به بحث پرداخته ایم. هر چند تشریح جوانب گوناگون امر "سازمانگری توده‌ای" ضرورت تام ندارد ما همچنان جنبه‌ها و جلوه‌های دیگر مسئله را در آینده بازهم بیشتر خواهیم شکافت و لیکن امر تشریح قانونمندی کار سازمانگرانه بدون تکمیل آن با تجارب ملموس و زنده کار توده‌ای فعالیت‌های ناقص و نیمه تمام خواهد بود از اینرو ما تلاش خواهیم نمود از این پس به درج مقالاتی در نشریه از سازمانگران تشکیلات که تجارب عملی گردآوری نموده‌اند مبادرت ورزیم طبیعی است که هرکجا که لازم باشد مواضع خود را نیز در قبال نکات مثبت و ضعف آنها بیان خواهیم نمود. در همین رابطه ما در این شماره "راه کارگر" به انتشار پاره‌ای از نوشته‌های رزمندگان تشکیلات که از داخل براین ارسال نموده‌اند، پرداخته ایم اما مقدماتاً به چند نکته ضروری در این رابطه اشاره خواهیم نمود.

کار سازمانگرانه در میان کارگران و زحمتکشان بدون "حضور مادی، مستقیم و تشکیلاتی" امری ناممکن است، از همین رو ضرورت استقرار در مناطق کارگری - توده‌ای مقدمترین وظیفه رزمندگان تشکیلات ما را تشکیل میدهد. نوشته‌های رفقا ارزنگ و عارف هر يك به گونه‌ای اصل فوق را مورد توجه خود قرار داده‌اند بطور مثال رفیق ارزنگ مینویسد "گام اول ما حضور در محیط‌های توده‌ای است" و یا رفیق عارف مینویسد "گام اول ما شناخت از پدیده‌ای است که قصد تاثیر گذاری بر آن را داریم". هر کار سازمانگرانه بدون ایجاد و یا شرکت در تشکلهای توده‌ای معنا و مفهوم خود را از دست خواهد داد بعبارت بهتر کار سازمانگرانه جز کمک به سازمانیابی خود توده‌ها معنای دیگری ندارد. از اینرو تلاش در جهت ایجاد و یا شرکت در انواع و اقسام تشکلهای توده‌ای یکی از اصلی‌ترین وظایف سازمانگران کمونیست میباشد. این اصل در نوشته رفیق ارزنگ چنین فرموله

گزارش اول: سازماندهی ونحو مارتقا روابط تودهای

نداریم. بر این اساس اگر فکر میکنی که طرحی پخته و شسته و رفته داریم مطمئن باش که چنین نیست، ثانیاً کارگر پیشرو بر بستر مبارزه رشد کرده و ایجاد شده است هیچ کارگری مادرزاد پیشرو نیست و کمتر کارگر پیشروی از طریق مطالعه و کتاب و غیره به ضرورت پیشرو بودن پی برده است. البته این بدان معنی نیست که عوامل بیرونی در تسریع رشد کارگران دخیل نیستند. ثالثاً کار سازمانگرانه برخلاف کار چریکی کاربست ریشهای و مستمر که با پیگیری و بردباری میبایست نره نره پیش برود و چه بسا شخص نتیجه کار خود را آنچنان که باید و شاید سالها نبیند. پس اگر شکل کار کسی را راضی نمیکند میبایست در درک وی از مبارزه کمونیستی تامل کرد. شما که به چنین مرحله‌ای از برنامه رسیده‌اید میتوانید عناصر مستعد را در حوزه امور صنفی در حوزه مسائل طبقاتی و سیاسی در کل در حوزه مسائل مطالعاتی و ۰۰۰ از میان روابط پیرامون خود گلچین کرده و بشکلی طبیعی در مقام پاسخگویی به مشکلات سایر بچه‌ها که به شمارجوع میکنند برآئید. اینکار اگر باظرافت و بابرنامه و همانطور که گفتیم بشکل طبیعی انجام شود. اولاً زمینه تفکر و تعمق و نهایتاً رشد فکری تجری عناصر مستعد رافراهم میکند ثانیاً باعث رشد انگیزه‌های مبارزاتی وی میشود ثالثاً باعث نفوذ و اعتبار وی

... طی بحثی که با یکی از رفقا داشتیم وی مطرح میکرد "متعاقب طرح قبلی مبنی بر ضرورت احیای روابط فعال گذشته، ایجاد و یا شرکت در تشکلهای علنی یا مخفی، داشتن بیشترین ارتباط توده‌ای در محیط کار و زیست و خویشان و دوستان و ۰۰۰ مادر حال حاضر چند تشکل علنی ایجاد کرده ایم روابط نسبتاً وسیعی در پیرامون خود داریم. لیکن اولاً هیچ کارگر پیشروئی در پیرامون خود نیافتیم ثانیاً کارگران تن به مبارزه نمیدهند و در بهترین حالت صرفاً حول محور مضمون تشکل گرد می‌آیند، چرا که احتمالاً مشکلی از ایشان را حل میکند. ثالثاً احساس میکنیم که در جا می‌زنیم و پتانسیل ما بیش از این حد مبارزه است. کارگران تک تک بشکل خصوصی برای حل تقریباً هر مشکلی به ما رجوع کرده و چاره جویی میکنند اما آیا هدف ما ایجاد فلان تشکل علنی است؟ و ۰۰۰

در پاسخ گفته شد اولاً پیروسه رشد تئوری به این ترتیب است که طرح پیشنهاد شده و در عمل به آزمایش در آمده بعد از مدتی با بررسی نتایج حاصله میتوان برخوردی واقع بینانه تر به مسئله داشت به سخن دیگر تجربه عملی با توده‌ها و واقعیات، سنگ محکی برای تشخیصی صحت و سلم و بیانشاندهنده نقاط ضعف و قوت تئوری‌ها هستند. اگر توقع داریم که پیشاپیش کلیه مسائل روشن باشد. بالطبع درک درستی از دیالکتیک مبارزه



را خواهیم داشت. و نهایتاً اعضا' حزب را خواهیم داشت و... البته
 رفا در نظر دارید که نوشته فوق چکیده بحثی چند ساعته بود باشد تا
 بایشیرد وظایف خویش برآورده نام يك كونيست باشيم. موفق باشید.
 آذر ارزنگ

میگردد رابعا تحت شرایط امنیتی تنها و گاو پیشانی سفید محیط نخواهیم
 بود. بدین ترتیب ما به کار سازمانگرا توده ای خود که همانا ارتقا' رابطه
 است عمل کرده ایم. حرکت مابانگیکه برتوده ها و مضمون دموکراتیزم توده ای
 خواهد بود و نهایتاً نیروهای مناسب جهت تشکیل هسته های مخفی کارگری



گزارش دوم: چگونه در محیط کار کنیم؟

رفقا!

حاصل میشود یعنی هم دیگران ما را می‌شناسند و هم ما دیگران و محیط
 را شناختیم. از این به بعد مرحله دوم کار شروع میشود یعنی فاز اول
تشکل سازی. در این مرحله سعی میکنیم متناسب با ویژگیهای محیط بر
 ایجاد یا شرکت در تشکلهای قانونی و علنی مثل محافل خانوادگی به
 مناسبتهای طبیعی مختلف، مجامع ورزشی یا مجامع صنفی - رفاهی و...
 مبادرت کنیم. اگر در این رابطه روی ویژگیهای محیط تاکید داریم بدین معنی است
 که اگر در محیط علاقه و کشش به مثلاً فوتبال وجود دارد، دیگر ما
 نمیتوانیم بی‌توجه به این زمینه در پی تشکیل گروه کوهنوردی باشیم و یا
 اگر صندوق قرنی الحسنهای وجود دارد که از جانب محیط حمایت
 میشود، طرح ایجاد صندوقی مجزا بی معنی است و در چنین حالتی تاکتیک ما
 شرکت در آن و سازماندهی بالا و پایین برای تغییر خط آن خواهد بود

پیشبرد هر امری با بیشترین برآیند و در حداقل زمان ممکن نیست
 و با صرف کمترین انرژی مقدر نیست، مگر آنکه هدفمند و برنامه دار
 باشد لذا سعی میکنیم در زیر طرخی کلی از نحوه پیشبرد کار سازمانگرا توده
 تودهای ارائه دهیم. بحث ما بالطبع متناسب با تجربه فعلی ماست.
 باشد تا با برخورد فعال رفا اصلاح شده و تعمیق یابد.

برای آنکه بتوانیم طبقه کارگر را به علم رهائی خود آشنا سازیم تا
 بتواند در مبارزه روزمره خود بکار برد و نهایتاً به قدرت سیاسی برسد و برای
 آنکه زحمتکشان بدور طبقه حلقه زده و سرکردگی او را ببینند چه باید
 کرد؟ تجربه گذشته و تحلیل علمی نشان میدهد که تنها میبایست به درون
 ایشان رفت، در میان آنها مستقر شد و با ایشان زندگی کرد. تودهها در
 زندگی روزمره خود هر لحظه درگیر مبارزه طبقاتی هستند، ممکن است این
 درگیری ها بعضاً به موفقیت نینجامد، و یا در مرحلهای از موفقیت در
 جازند، این وظیفه کونیستهاست که براساس برنامه خویش حرکات اعتراضی
 تودهها را در جهت برنامه رهبری کنند. با تودهها زندگی کردن یعنی با
 تودهها در مبارزه همگام بودن و در عین حال سعی در ارتقا' مضامین و
 اشکال مبارزه داشتن. بدین ترتیب گام اول ما حضور در محیط های
تودهای است (کارگری و زحمتکشی). هر کجا که تودهها زندگی میکنند،
 زمینههای مبارزاتی وجود دارد و حضور کونیستها در آنجا الزامی است.
 تودهها باید مارا همچون خودشان بدانند. ما نه وکیلیم و نه يك سروگردن
 از دیگران بالاتر، سر و وضع ما، رفتار ما، رفت آمدهای ما و... در
 عین حفظ اصولیتهای اخلاقی میبایست همچون سایرین در محیط باشد. یکی
 از رفا میگفت بعد از يك ماهی که در کارخانه کار میکردم، یکروز یکی مرا
 کنار کشید و گفت "منهم مثل تو چپم در صورتیکه من تا آنوقت به اعتقاد
 خودم خیلی مراعات کرده و دست از پا خطا نکرده بودم" - بهر حال غرض
 این است که میبایست اولین اقدام ما در محیط عادیسازی باشد. البته
 تجربه کردهایم که بعضی از دوستان عادیسازی را با لومپن نمایی اشتباه
 گرفته اند ولات تراز جاهل محل میشوند. اگر برخوردهای عجیب و غریب
 روشنگرانه ما را لو میدهد، برخوردهای لمپنی هم ما را بی اعتبار میکند. ما
 به لحاظ ذهنی پیشروان طبقه هستیم و میرویم تا این ذهنیت پیشرو خود
 را در عمل پیوند زنیم، در نتیجه به اعتماد تودهها نیازمندیم، البته جلب
 اعتماد تودهها نباید به برخوردهای اومانستی بیانجامد. ماجور کش دیگران
 نیستیم، ما هالونویستیم. اعتماد میبایست: بريك زمینه مادی شکل بگیرد - یکی
 از رفا میگفت: در خط تولید کارگر کنار دستم اوایل با توجیحات و
 معذوراتی و کمکم بشکل عادت از زیر کار در رفته و کارهایش را به عهده من
 رها میکرد. کمکم متوجه شدم که این بابا بقول معروف مرا هالو گیر
 آورده. منم تصمیم گرفتم کمکم مثل خودش رفتار کنم بعد از چند روزی
 صدایش در آمد که فلانی چرا کارهایت را سر من میریزی و جیم میشوی. گفتم
 داداش اگر من کار تو را انجام میدادم برای آن بود که من و تو نداریم و
 اگر من و تو نداریم پس یکبار شعبان و یکبار رمضان، زد زیر خنده و
 رفت عادیسازی علاوه بر بحث فوق از نظر امنیتی هم مدنظر است.
 بعد از مدتی کاریا زندگی در محیط بالطبع شناخت اولیه دو جانبی است

هدف ما از اینگونه تشکلهای عمدتاً نه ورزش کردن است و نه دادن
 وام یا نخود لوبیای ارزان از طریق تعاونی مصرف، در این تشکلهای ما با
 توجه به تماس نزدیکی که با تعدادی از اطرافیان داریم سعی میکنیم سبک
 سنگینشان کرده و شناخت نسبتاً جامعی از ویژگیها و خصوصیاتشان بدست
 آوریم (البته دقت داریم که کسب شناخت از محیط و اطرافیان تنها منحصر
 به تشکلهای نمی‌شود، بلکه همانطور که در محیط هستیم هم میتوانیم در جهت
 کسب شناخت اقدام کنیم) کونیستها با تکیه بر تودهها حرکت میکنند چرا که
 توده ها بستر کارما هستند و میبایست به آن حد از توانایی ذهنی - عملی
 برسند که بتوانند حاکم بر سرنوشت خویش باشند. در اینجا یادآوری این نکته
 ضروری است که "تودهها" منظور کارگران و زحمتکشان هستند هرکدام
 متناسب با سازمان اقتصادی - اجتماعی خویش ظرفیت مشخصی در روند تکاملی
 تاریخ دارند. طبقه کارگر بالقوه نیروی تابه آخر انقلابی است و دهقانان یا
 خردبهره‌روان شهری ظرفیتهای تاریخی کمتری دارند. با توجه به این نکته در برنامه
 ریزی، کونیستها عمده و غیر عمده کرده و سعی‌شان در جهت تحقق رهبری بلا منازع
 طبقه کارگر چند جنبش دمکراتیک و چند سوسیالیست است. چه اگر غیر از این باشد
 براساس مبنای علمی و تجربیات جهانی - ملی عملاً امر انقلاب به کجراه
 میرود. بکنریم. در بالا گفتیم که کارگران و زحمتکشان باید بر سرنوشت
 خویش حاکم شوند، بهمین خاطر ضرورت داشتن برخوردی دمکراتیک (از نوع
 پرولتری) احساس میشود. دمکراتیزم پرولتری یعنی بیشترین تکیه بر تودهها
 برای اقدام مستقل، میبایست به تودهها فرصت رشد خلاقیت و ابتکارات را
 داد. یا بهتر بگوئیم تاریخ حکم میکند که چنین جو و مناسباتی وجود داشته
 باشد. در دمکراسی های غیر پرولتری تودهها آلت دست و سیاهی لشکرند و
 جریانات بورژوازی به هزار و يك ترفند متوسل میشوند تا حضور تودهها را
 به نفع خود در آورند و در نهایت وقتی که حضور ایشان خطرناک شد باز
 به هزارویک ترفند، متوسل میشوند که ایشان را به خانه برگردانند. از
 طرف دیگر تکیه بر تودهها به معنی عدم مرزبندی با انحرافات موجود دیگر
 نیست، در اینجا مرزبندی با جنبش دنباله روانه و خود بخودی ضروری
 است. کارگران مادرزاد به منافع آبی و آبی خود واقف نیستند. در بهترین
 حالت براساس تجربه روزمره خود چه بسا نسبت به منافع آبی خود واقف



سمت برنامه ریزی و سازماندهی ما، پاسخگویی به نیازهای مبارزاتی محیط است. در اینجا وارد فاز دوم استقرار می‌شویم یعنی به مرحله‌ای می‌رسیم که در حیط محیط حضور فعال داریم. سریعاً تاثیر می‌پذیریم و تاثیر می‌گذاریم و باز در اینجا وارد فاز دوم تشکل سازی می‌شویم. از این پس می‌توانیم به ایجاد تشکلهای تودم‌ای وسیعتر (اتحادیه‌ای) یا تشکلهای مخفی کارگری اقدام کنیم. در فرآیند این پروسه می‌توانیم کارگر پیشرو بیروانیم، می‌توانیم نیروی سازمانی جذب کنیم و می‌توانیم راهبر و رشد دهنده مبارزات محیط باشیم. گفتنی است که انجام کلیه مراحل فوق‌الذکر در چهارچوبه خط‌وبرنامه سازمان و بابتکار و خلاقیت و ظرفیتهای خود رفیق در محیط است. در این رابطه اساساً با برخوردیهای کلیشه‌ای و دمگم و یا آماده فوری و کارمند و مجری صرف بودن مرزبندی داریم. بدنیت کمی هم راجع به مضامین کار برداریم. بدیهی است که اساس و سمت و سوی مضمون تبلیغ و ترویج و سازمانگری همان برنامه سیاسی است. برنامه شامل چند بخش است که بخش مربوط به طبقه کارگر (طرح خواسته‌های پایهای) است که در کارخانه و محلات کارگری اساس کار ما را تشکیل میدهد.

اما از آنجا که به ضرورت سرکردگی طبقه کارگر معتقدیم و سایر بخشهای برنامه به سایر مسائل از زاویه نقطه نظر تاریخی طبقه کارگر می‌پردازد در نتیجه کار روی این بخشها هم چه در میان طبقه و چه در میان زحمتکشان مضمون و راستای کار ما است. در عین حال بقت داریم که انجام مواد برنامه از ظرفیت رژیم جمهوری اسلامی و بعضاً نظام سرمایه داری خارج است و طرح درخواستهای ممبئی بر مواد برنامه خود گامهایی در جهت سرنگونی نظام سیاسی - اقتصادی حاکم است.

محور دیگر تبلیغ جهت تنویر افکار و افشا رژیم و مناسبات حاکم و سازمانگری حول آنسته از مسائل تبلیغی که امکان اقدام دارند است. و محور آخر تبلیغ و سازمانگری کوتاه مدت و دراز مدت حول مسائل مربوط به محیط است که در تحلیل نهایی در چهارچوبه دو محور فوق‌الذکر می‌گنجد اما از این زاویه اهمیت دارد که پلمه‌هایی است در جهت ارتقا مبارزه نقشه مند و آگاهی. پیش بسوی سازماندهی طبقه کارگر و زحمتکشان عارف محمودی



گزارش سوم: برخی از مشکلات واحداپایه

واحد پایه هم بمثابه "سلولهای سازمان" "نمایندگان سازمان" و یا همان "سازمان در ابعاد کوچکتر" در جامعه مطرحند. خط و برنامه کونبستی یعنی بر بستر عینیت موجود با توده‌ها پیوند خوردن و با استفاده از امکانات، توانائیهای خلاقیتها و... ایشان به سمت اهداف برنامه‌ای پیش رفتن و برای تحقق این بینش ضرورتاً می‌بایست سازماندهی درونی سازمان پرولتری به گونهای باشد که ضمن داشتن بیشترین انضباط حزبی بر ابتکار و خلاقیت و نظرات نیروهای سازمانی نیز استوار باشد. چرا که بدون ایجاد چنین شرایط و مناسباتی هیچگاه نمیتوان در میان کارگران و زحمتکشان زندگی کرده و سازمانگر مبارزات ایشان شده. در حال حاضر وظیفه هر رفیق یا هر ارگان اجرای قرارها، نشستها، نقل و انتقال اسناد درونی، تدارک و نظارت امنیتی استاد و قرارها و نشستها، مطالعه اسناد و کتاب - گوش کردن رادیو، بحث و کار حول نظرات سازمان در ارگان، مکاتبه با مرکز ارتباطات، پیشبرد مواضع تبلیغی سازمان که بالطبع تدارکات و امنیت خاصی خود را مطلقاً پیشروار سازمانگری (استقرار، ارتباط گیری، تضمین و ارتقا رابطه و...) برگزار می‌تواند. مطالعه‌های مطالعاتی و خلاصه رفقا می‌بینیم که انبوهی از وظیفه پیش روی ماست که هیچکدام را نه میتوان حذف کرد و یا کم بها داد و این همه را در کنار اشتغال جهت معیشت خانواده بگذاریم واقعبیت این است که ما در هر هفته به هشت روز یا بیشتر احتیاج داریم!

شده و در جهت کسب آن اقدام کنند. ما مدیحه سرای ناخود آگاهی و خود بخودیم طبقه کارگر نیستیم و دنبال خیل کارگران و زحمتکشان به این اعتبار که اینها "خلق" هستند و یا "توده" هستند سینه نمی‌زنیم. ما با توده‌ها در افت و خیز مبارزاتشان هستیم، اما در همان حال یکم از تبلیغ و ترویج و سازمانگری حول کسب منافع آتی و برداشتن گام در جهت منافع آتی طبقه غافل نمی‌شویم. به مبارزات روزمره، ما به مثابه کلاس و کانال عمده کسب آگاهی طبقاتی و ایجاد امکانات لازم جهت رهائی از قیود استثمار می‌نگریم، مبارزات روزمره زمانی راه به کجراه نمی‌برد که در پیوند با علم سوسیالیزم قرار گیرد، که علم سوسیالیزم هم ضرورتاً از بیرون طبقه و بوسیله کونبست‌ها آورده میشود. صف کار و زحمت محترم است، اما هر اقدامی سرمه چشم نیست و دقیقاً فلسفه وجودی حضور کونبست‌ها در زندگی روزمره ایشان از همین جاست. این وظیفه ماست که بر بستر عمل روزمره منافع طبقاتی و سلاح تشکل را بیاموزانیم و به پیش ببریم. بر این اساس مرحله دوم مطرح میشود مرحله ارتقا رابطه، روابطی را که ما در محیط و در قالب تشکلهای شناخته‌شده باطنی دارای سطوح مختلفی از پیچیدگی‌های ذهنی، ظرفیت مبارزاتی، خصوصیات اخلاقی، قید و بندها و محدودیتهای شخصی - اجتماعی و... هستند. از طرف دیگر مضامین مبارزاتی، حوزهای گسترده و سطوحی متفاوت دارد. هرکس نمیتواند در هسته مخفی کارگری بنشیند. فقط عمده معدودی کشتش و توانائیهای لازم را دارا هستند، اما عمده به مراتب بیشتری توانایی حضور در راهبری تشکلهای علنی و یا حرکات صنفی - رفاهی را دارند و باز عمده‌ی مراتب بیشتری توانایی تبلیغ فلان اقدام یا فلان افشاکاری را دارند - عطای خاصی در هسته‌های مطالعاتی میکنند، بعضی‌ها توانایی سازمانگری علنی در محیط را دارند بعضی‌ها خوب حرف می‌زنند، بعضی‌ها خوب جسارت دارند و... ارزیابی ظرفیتها و بکارگیری افراد حول انبوه گزراهایی که هرکدام یک هزارم میلیمتر می‌تواند به امر انقلاب پرولتری کمک رساند هنر یک کونبست است. فعال کردن روابط اطراف و رشد و ارتقا ایشان، بر بستر عمل مبارزاتی عمدتاً پیش می‌رود پس

... در سازمان سیاسی بورژوازی از آنجائیکه خط و برنامه (محتوا) آن بورژوازی است و توده‌ها نقش سیاهی لشکر را دارند و نیروهای پائین سازمانی نقش مجری را دارند لذا مناسبات درونی چنین سازمانی مناسباتیست بوروکراتیک و بدون توجه به رشد و خلاقیت توده‌ها و یا در یک سازمان چریکی از آنجائیکه خط عمدتاً شناسایی و تدارک ترور است لذا سازماندهی درونی بوروکراتیک، غیرمتمرکز و حرفهای خواهد بود. سازمان ما با نقد پوپولیسم، باید آنرا در همه حوزة‌های نظری - عملی سازمان نقد کرده و بینش کونبستی (سازمانگری پرولتری) را جایگزین میکند. ساخت درونی نیز می‌بایست به چنان شکلی درمیآید که پاسخگویی الزامات سازمانگری باشد. لذا تغییرات اساسی در این زمینه ایجاد شده. از اساسی‌ترین این تغییرات میتوان به ایجاد ساخت ارگانی و سازماندهی واحدهای پایه انگشت گذاشت. حال ببینیم اینها یعنی چه؟

اما قبل از آن توضیح این نکته لازم است که مادر اینجا قصد نداریم به بحث تفصیلی حول سازماندهی درونی و مسائل از این دست بپردازیم بلکه غرض بررسی ذهنیت امروز در ارتباط با مجموع وظایف ما است. ارگان یعنی یک مجموعه هماهنگ که در یک رابطه تاثیرپذیر - تاثیرگذار (ارگانیک) با یکدیگر قرار دارند بهمین خاطر سعی میشود مناسباتی در ارگان جاری شود که واجد شرایط رشد تک تک رفقا و کل ارگان باشد (در اینجا بد نیست رفقا بر مناسبات درون ارگان تاملی داشته باشند)

اخباری از زندانها

— برادر یکی از شهدای اخیر که در زندان کرمانشاه به شهادت رسیده بود به زندان مراجعه نموده و تقاضای ملاقات با رئیس زندان دیزل آباد "نوریان" میکند، وی در اتاق نوریان به این جنایتکار حمله میکند و از شدت خشم و کینه نسبت به این جانان، قصد خفه نمودن وی را میکند. مزدوران سپاه که با شنیدن سر و صدا بداخل اتاق میایند، نوریان جنایتکار را که تقریباً بیهوش بود، نجات داده و برادر شهید را دستگیر میکنند. هم اکنون از سرنوشت وی اطلاعی در دست نیست.

○ ○ ○

— یک پزشک داروساز که در اوائل سال ۶۷ از زندان آزاد گردیده بود، اواخر مرداد ماه جهت معرفی خود به کمیته زندان واقع در تهران مراجعه میکند. اما وی را بلافاصله به اوین منتقل کرده و تیرباران میکنند. خانواده این مبارز قهرمان که از تاخیرش نگران شده بودند پس از مراجعات مکرر به کمیته زندان و سپس به زندان اوین، لوازم شخصی وی را از مزدوران جنایتکار اوین تحویل میگیرند.

○ ○ ○

— خانواده های شهدا در رشت، با وجود تهدیدهای مزدوران زندان مبنی بر برگزار نمودن مراسم، در خانه خود با نقل و شیرینی و میوه و خرما از کسانیکه جهت همدردی میامدند، پذیرایی میکردند.

رفت و آمد مردم با خانوادههای شهدا بیشتر از پیش انجام میگردد، بویژه خانوادهها خود بطور دستجمعی و یا فردی به دیدن یکدیگر میروند. یا همگی بر سر قبرهای عزیزان خود رفته و آنجا را گلباران میکنند.

○ ○ ○

طبق اخبار خانواده های زندانیان سیاسی در ایران تعداد اعلامیههای ماههای اخیر به ۸ هزار و ۶۰ نفر بالغ گردیده است. در اطراف تهران دو جسد نیم سوخته پیدا کردهاند که مردم معتقدند آنها از زندانیان سیاسی بودند.

— خبری حاکی از اینستکه بیش از ۱۸۰۰ نفر در زندان اوین تیرباران گشتهاند.

○ ○ ○

بُدنبال موج وسیع اعدام زندانیان سیاسی اخیر در سراسر کشورمان، زندان گوهردشت کرج نیز شاهد این کشتار عظیم و کم سابقه بوده است. بطوریکه ساکنین اطراف زندان میگویند، صدای شلیک مداوم گلوله، شعار و سرود خواندن زندانیان به همراه فریاد تکبیر مزدوران رژیم، سکوت و آرامش آنها را بگلی بر هم زده است.

— زن و شوهری که سال گذشته پس از خاتمه حکومتشان آزاد گردیده بودند، شهریور ماه مجدداً دستگیر شده و پس از مدتی هر دو اعدام میشوند. این زن قهرمان که باردار بوده در مدت کوتاه اسارت مجددش در زندان فرزندش را بدنیا میآورد. و فرزند این دو جانباز از طرف جنایتکاران کثیف رژیم به خانوادهشان داده میشود.

○ ○ ○

— یکی از زندانیان زندان رشت که از کلاس درس دستگیر شده و روانه زندان شده بود با گرفتن ۵ سال محکومیت، توانست در زندان دیپلم خود را نیز بگیرد، معینا چند هفته مانده به پایان مدت محکومیت وی توسط جلدان رژیم اعدام شد. مزدوران زندان خبر اعدام این جانباز را به پدر و مادر وی که برای ملاقات به زندان آمده بودند، میدهند و تعهد میگیرند که هیچگونه مراسمی نباید برگزار کنند. مادر این شهید جوان بمحض شنیدن خبر، خود را به وسط خیابان پرت مینماید و با کریه و زاری میخواهد اقدام به خودکشی کند که اطرافیان وی، او را به خانه میبرند.

○ ○ ○

تجدید محاکمات در زندان اوین که عمدتاً در بندمردان متمرکز بوده بند زنان منتقل شده است و اکنون زندانیان سیاسی زن تجدید محاکماتشان شروع شده است. طبق گفته مزدوران رژیم به خانوادههای سه زندانی سیاسی زن، آنها از ترس تجدید محاکمه خودکشی نمودند. یکی از آنها طبق گفتههای زندانبانان اوین خودسوزی نموده، دیگری خود را حلق آویز کرده است و سومی با خوردن داروی نظافت خودکشی نموده است. طبق گفته خانوادههای زندانیان سیاسی زن، مزدوران رژیم در زندان اوین حکم قطعی در مورد زنان زندانی را موکول به جواب آنان در اینمورد که چس آری یا نه، است.

○ ○ ○

— در شهر منجیل یک گور دسته جمعی دیگر توسط مردم کشف شده است. بارندگی سال باشتن خاکهای روی این گور دسته جمعی آنرا در ملاعام قرار داده است. مردم دهات با شنیدن این خبر به سمت گور هجوم میآورند تا اجساد را بگیرند اما با مقاومت پاسداران مزدور مواجه میگردند. پاسداران منطقه را محاصره مینمایند و از نزدیک شدن مردم جلوگیری مینمایند.

— چوپانی در منطقه رودبار کیلان با سگی مواجه میشود که دست انسانی را بدهان داشت چوپان از وحشت این صحنه هولناک مردم منطقه را با خبر کرده و مردم با تعقیب آن سگ و جستجو به یک گور دسته جمعی در بیابان پی میبرند که حدود ۵۰ دختر و پسر جوان وطن ما بعد از اعدام در یک چادر برزنتی پیچیده شده و در این گور دفن شدهاند.

پیچیدن این خبر در بین مردم منطقه، مزدوران و جنایتکاران رژیم را واداشت تا با تهدید و ارباب مردم را ساکت کنند.

○ ○ ○

مزدوران جنایتکار رژیم در زندان کرمانشاه، با تحویل ندادن اجساد شهدای جانباز به خانوادههایشان، مقناری از لباسهایشان را به اضافه چند لباس دیگر که متعلق به شهید نیست به خانواده ها میدهند این امر باعث شك و دودلی میشود. خانوادهها میگویند: "شاید فرزند من اعدام نشده باشد". این تردید و دودلی مانع اقدام یکپارچه و متحد خانوادهها میگردد.

همچنین تعدادی از زندانیانی که در گوهردشت زندانی بودند، اسامیشان بعنوان اعدامی در زندان کرمانشاه اعلام شده است در حالیکه هنوز در تهران خبر موثقی از آنان بدست نیامده و خانواده هایشان از این زندان به آن زندان و از این نهاد به آن نهاد سر گردانند.

○ ○ ○

در دور جدید اعدامها، مزدوران در هراس از واکنشهای خشمگین خانوادهها و به منظور جلوگیری از پیچیدن اخبار در میان مردم، خبر اعدام زندانیان را تدریجاً و در روزهای مختلف به اطلاع خانوادههایشان میرسانند. و با تحویل ساک لباس زندانی به خانوادههای اعدام وی را اطلاع میدهند. گاهی اوقات علاوه بر اینها، از خانوادهها پول نیز میگیرند. در یک مورد به یکی از مادران گفتند که برای ملاقات با فرزندش ۱۰ هزار تومان پول و یک جعبه شیرینی بیاورد و پس از گرفتن پول و شیرینی، ساک فرزندش را بوی دادموگفته اند او را اعدام کردیم. از خانواده شهید دیگری نیز برای تحویل ساک و جسد، چند هزار تومان پول خواستند.

○ ○ ○

— در گورستان تازمانباد رشت بوسیله بیل مکانیکی و جرثقیل چاه عمیقی کندهاند و صدها تن از شهدای قهرمان راه آزادی را در این چاه مدفون ساختند. سپس روی چاه را بتون کردهاند تا اثری از گور معلوم نشود. خانوادههای داغدیده شهدا اما، آن منطقه را گلباران کرده و دستجمعی به این محل میروند.

= پلورالیسم: آزادی ولی باقید و شرط؟ (۱)

دهه‌های گذشته در همه کشورها بوده است. کمونیستها بطریق اولی مدافع سرسخت تامین حقوق و آزادیهای دموکراتیک هستند، زیرا نه تنها بمتابعه پیشروان پرولتری ناگزیرند مطالبات طبقه خود را پیش بکشند، و حتی اگر توده عقب مانده تر طبقه به اهمیت این آزادیها واقف نیستند، آگاهی آنها را در این جهت ارتقا دهند که حقوق کامل يك شهروند جامعه بورژوازی را تحصیل کنند، بلکه اکنون دیگر همه میدانند که کمونیستها مرغ عزا و عروسی اند که در هر منازعه کوچک اجتماعی و سیاسی، در صف مقدم قربانیان قرار میگیرند و پیش از همه توسط سردمداران رژیم های حاکم بورژوازی سر بریده میشوند. و اگر رژیمی، استبدادی باشد دیگر به توجیه و اقناع افکار عمومی هم نیازی نیست و میتوان مثل رژیم پینوشه یا خمینی ده ها هزار کمونیست را یکجا سر برید و به گور دستجمعی سپرد. در شرایط حضور يك دولت استبدادی، هر نوع مشروط کردن حقوق بورژوازی، هر قدر ناچیز و کوچک باشد، بهانه ای است برای اعمال طبقه استثمارگر تا کمونیستها، این صف استوار را که تا پای جان، دفاع از حقوق استثمار شکان را متعهد شده‌اند، از صحنه سیاست برویند. بنابراین بدیهی است که کمونیستها، حکومت پلورالیستی را بر حکومت استبدادی در جامعه سرمایه‌داری مرجح می‌شمارند. بالاتر از آن کمونیستها ترجیح میدهند زایمان دموکراسی و حتی کسب حاکمیت، بدون درد و بدون خونریزی صورت پذیرد. مارکس در نیمه دوم قرن نوزده حتی اعلام کرد، اگر پرولتاریای انگلیس بتواند، بهتر است حکومت را از مستی از اقلیت استثمارگر بخرد، یعنی بابت کسب حاکمیت به بورژوازی باج بپردازد. حال مساله این است، چرا علیرغم این اعتقادات راسخ ما، دولت های نماینده طبقات استثمارگر سالهاست ما را به گلوله می‌بندند؟ چرا برای تر خواست حق تشکل حتی برپایی يك اتحادیه، يك سندیکا و نه فقط حزب، گروه کارگران را به بازداشتگاه می‌برند؟ آیا کمونیستها و کارگران در کشورهای عقب مانده، وحشی بودیم که لایق نبودیم حقوقی را که کارگر اروپایی بدست آورده است، کسب کنیم، یا دولت مردان ما وحشی و شرور بودند؟ اگر چنین است چرا زایمان دموکراسی در اروپا چنین پربرد بوده است؟ چرا مبارزه قانونی کارگران آلمان، به قوانین ضد سوسیالیست انجامید؟ چرا در ۱۸۴۸ یا ۱۹۱۸ آنها را به گلوله بستند، چرا دولتهای متمدنی مثل دولت انگلیس و فرانسه و آلمان، دهها سال نه به نصایح روشنفکران بورژوا، نه به درخواست های ملت‌سازانه سوسیالیست های تخیلی - فوریه - اوئن - سن سیمون - کسیدران - که همه بدون استثنا از انقلاب نفرت داشتند و به پرولتاریا توصیه میکردند با حرکات خشن خود دولتها را تحریک نکنند، واقعی ننهادند و حتی دولتی مردن چون دولت انگلیس تمام تلاشهای خالصانه اوئن برای حق آموزش کودکان فقرا را که از طرف دانشمندان بورژوا حمایت میشد، با نا کامی مواجه ساخت و طبقه کارگر اروپا ناگزیر شد دهها سال برای تصویب این قوانین قربانی دهد؟ چرا مبارزه برای آزادی در اروپا از ۱۷۸۹ تا نیمه دوم قرن نوزدهم اینهمه قربانی گرفته است؟

ما مارکسیست ها، صاحب يك تئوری علمی هستیم و نمیتوانیم پدیده‌های اجتماعی را بر مبنای توحش و شرارت دولتمردان و مردم این یا آن کشور و یا این و آن دوره تحلیل کنیم. هشتاد سال پیش پلخانف نوشت: طبقاتی که با استثمار طبقات دیگر زندگی میکند، همیشه علاقمند به دفاع از بی عدالتی اجتماعی میباشد. از این رو با ارشاد دولت مردان نمیتوان آزادی او عدالت را به آنها تحمیل کرد. آنها بمتابعه نمایندگان طبقه حاکم آزادی و عدالت را اولاً فقط وقتی خواهند پذیرفت که مجبور باشند و ثانیاً تا آنجا

"پلورالیسم سیاسی، آزادی را ضمانت میکند"، این پرچمی است که رفرمیستها برافراشته اند تا جریان انتقادی "نوبنی" از مارکسیسم را شکل دهند. رفرمیستها برای اینکه این شعار را جا بیندازند، چنین تبلیغ میکنند که مارکسیسم ارتدکس یا "سنتی"، یا به بیان روشن تر، مارکسیسم - لنینیسم و برنامه آن یعنی دیکتاتوری پرولتاریا با پلورالیسم سیاسی در تضاد است. اما پلورالیسم بر آزادی اقشار گوناگون اجتماع برای تشکل و حزب و مداخله آنها از طریق احزاب سیاسی خود در سازماندهی پیکره قدرت سیاسی استوار است، اگر چنین است پس مارکسیست ها قدیمی ترین و بیگترین مبارزانی بوده‌اند، که در تعمیم و گسترش پلورالیسم سیاسی در جوامع مدرن بورژوازی قاطع ترین نقش را بازی کرده‌اند. مارکسیست ها بیش از يك قرن است که در راه آزادی بیان، آزادی تشکل، آزادی احزاب، حق مردم برای تعیین سرنوشت خود و شرکت در قدرت سیاسی، زیر پرچم مارکس، انگلس و سپس لنین جنگیدند و جان خود را در این جنگ به گرو گذاشتند، قبرستان بلشویکها، یا "لعنت آباد" خمینی فقط مختص ایران نیست. در پنج قاره جهان، از شیلی تا اندونزی - از پاریس تا آفریقای جنوبی - مدفن کوماندوهای فرزان است که نه تنها برای حکومت پرولتاریا بلکه اغلب فقط و فقط برای زوزه يك کلمه آزادی در کنار گوش محرومین و تهیدستان به خون تهیدند. پس هر آدم با فرهنگی که آشنائی مختصری با تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ملل مختلف داشته باشد، وقتی این هیاهوی رفرمیستها مبتنی بر مخالفت مارکسیستها با آزادی و پلورالیسم را - که درست در هنگامه کمونیست کشی رژیم اسلامی بر پا شده است - بشنود، فوراً متوجه میشود زیر کاسه، نیم کاسای است و نزاع بر سر چیز دیگری است. نزاع بر سر چیست؟ آیا واقعا علت اختلافات ما پذیرش یا عدم پذیرش پلورالیسم است؟ اگر نه پس چیست؟ مقاله حاضر میکوشد به این سؤال پاسخ دهد. ولی مقدمات لازم است رابطه پلورالیسم را با مساله آزادی مورد بررسی قرار دهیم. برای اینکار، رابطه مذکور را در دو حالت در نظر میگیریم.

۱- پلورالیسم قبل از پیروزی انقلاب اجتماعی، یعنی هنگامیکه آزادی از دولت سرمایه‌داری مطالبه میشود.

۲- پلورالیسم، پس از پیروزی انقلاب اجتماعی و در چارچوب دولت پرولتری.

۱- پلورالیسم در حصار سرمایه داری: آزادی بیان و مطبوعات، آزادی تشکل و حزب و يك رشته دیگر حقوق و آزادیهای بورژوازی و در نهایت رژیم انتخابی مبتنی بر پارلمان بورژوازی (پلورالیستی)، آن آزادیایی است که در چارچوب سرمایه داری، بطور کلی متصور و قابل تامین است. بدیهی است پرولتاریا در جامعه سرمایه داری، خواهان تامین این حقوق است. هر نهاد دموکراتیک بورژوازی که ضامن تامین حقوق و آزادیهای بورژوازی باشد، و هر حق دموکراتیک بورژوازی، امکانی است که پرولتاریا میتواند از آن استفاده کند تا خود را بمتابعه يك طبقه سازمان دهد، بویژه ما لنینیستها تاکید میکنیم که يك پارلمان واقعا آزاد بورژوازی، نهادی است که پرولتاریا با بدست آوردن حق رای برای آن به تجربه خود میآموزد که با کسب حق رای، حاکمیت را نمیتوان بدست آورد، به تجربه خود میآموزد که دولت یعنی چه، قانون یعنی چه، قوه قهریه یعنی چه، قوه مجریه یعنی چه و انتخابات یعنی چه. پس از نظرها، نهادهای دموکراتیک بورژوازی مکتب مهمی برای آموزش پرولتاریاست. از این رو تامین حقوق فوق و تامین پلورالیسم سیاسی در جامعه بورژوازی، از جمله مطالبات فوری پرولتاریا در طول

پذیرفته میشود که بکار انتظام دولت بورژوازی بیاید. یعنی در جامعه بورژوازی ، حکومت انتخابی اساسا در چارچوب احزاب بورژوازی مجاز است ، و این بدان معنی است که در جامعه بورژوازی این دولت نیست که انتخابی است بلکه راس هرم قدرت است که میتواند بین احزاب بورژوا جابجا شود. پس در مورد دولت، اصل بر دیکتاتوری یعنی اجبار است، در مورد راس هرم قدرت ، اصل بر انتخابات است و البته نوعی تابع اولی است. این است مفهوم واقعی پلورالیسم بورژوازی. بعبارت دیگر پلورالیسم در جامعه بورژوازی، راه حل معقول منازعات درون طبقاتی بورژوازی است. این اصول را که مارکسیسم مدنیه است تئوریزه کرده است، بیش از يك قرن تاریخ دولت های مدرن بورژوازی تجربه و تأیید نموده است. در قرن ۱۹ یا ۲۰، در آمریکا ، در آلمان یا در ترکیه ، پارلمانناریسم بورژوازی همیشه در این چارچوب محصور بوده و عمل کرده است. پارلمانناریسم بورژوازی تعیین میکند که: در آمریکا حزب دمکرات براس دولت بورژوازی بنشیند یا حزب جمهوریخواه ، در آلمان حزب دمکرات مسیحی بر مسند قدرت بنشیند یا حزب سوسیال دمکرات (که البته بطور کامل به يك حزب بورژوازمپریالیست تبدیل شده است)، در ترکیه حزب مام وطن دستگاه دولتی را در اختیار بگیرد یا حزب عدالت و ... حتی در جمهوری (!) اسلامی ، اگرچه هم جمهوری اش ضحکه است، هم انتخاباتش، اما بالاخره در نمایش انتخاباتی سخ شده اش اداى همین مدل در آورده میشود و انتخابات روشن میکند که حزب الله یا جناح بازار کدام يك بیشتر در رأس هرم قدرت شریک باشند (چون اینجا ولایت ، انحصاری و از آن آخوندی است که جانشین خدا شده و انتخابات باید تعیین کند نماینده خدا بر کدام دار و دسته بیشتر تکیه کند).

از همین رو بسیاری از مفسران بورژوا گفتند در ولایت فقیه خمینی ، اصل انتخابات بیش از دوران ولایت شاه رعایت شده و مجلس خمینی نسبت به مجلس شاه، بیشتر محل منازعات واقعی جناحهای حاکم بوده است هرچه باشد مفسران بورژوا بیش از رقمیستهای اپورتونیست ما که لباس سوسیالیسم بر تن کردهاند، عقلانی و علمی میاندیشند و تفسیر میکنند و میدانند هر نوع منازعه بین احزاب و دستجات، در درجه اول بر اصل دیکتاتوری استوار است، حال این دیکتاتوری میتواند دیکتاتوری دمکراتیک بورژوازی باشد و به شیوه پیشرفته پارلمانناریستی اعمال شود یا دیکتاتوری غیر مستقیم طبقه بورژوا، از طریق ولایت فقیه باشد و از اینرو در جمهوری اسلامی منازعات احزاب هم در چارچوب استقرار ولایت مطلقه فقیه مجاز است، یعنی در آن، احزاب فقط تا آن حد مجازند که استقرار آخوندها را در راس هرم قدرت و حفظ حاکمیت بورژوازی و اصل مالکیت مقدس را در چارچوب اقتصاد بپذیرند.

پس اصل دیکتاتوری طبقاتی از طریق دولت طبقاتی را باید از پلورالیسم جدا کرد، پلورالیسم شکل اعمال دیکتاتوری طبقاتی است و البته شکل پیشرفته تر آن است. این شکل پیشرفته تر مستلزم آزادی احزاب بطور کلی یعنی حق تشکل و تحزب لایمهای مختلف مردم نیز هست. اما احزاب کارگران و تبهی دستان تاکجا مجازند، تا آنجا که اصل دیکتاتوری بورژوازی دست نخورده بماند. مکانیسمی که اصل دیکتاتوری طبقاتی را، در شرایط وجود پلورالیسم تأمین میکند، البته در کشورهای پیش رفته و عقب مانده متفاوت است و ما به بررسی هر کدام میپردازیم.

— در کشورهای عقب مانده سرمایه داری ، نه به دلیل بی فرهنگی طبقه حاکم بلکه به علت شیوه نفوذ ، گسترش و استقرار سرمایه داری — که از بحث ما خارج است — استثمار مردم تهیدست به شیوههای عقب مانده و وحشیانهای صورت میگیرد و سلطه سیاسی طبقه حاکم نیز عمدتا از طریق استحاله حکام فئودال یا ساخت و پاخت بورژوازی و فئودال ها یا از طریق کودتاها، دستجات نظامی، افراد دیکتاتور ، بناپارتیست ها و ... تأمین میشود.

خواهند پذیرفت که حق حاکمیت شان محفوظ بماند و گرنه آخرین تلاش خود را بعمل خواهند آورد — یعنی به قوه قهریه متوسل خواهند شد تا حاکمیت خود را حفظ کنند. بهین دلیل انگلس در آخرین سالهای زندگی هنگامی که متهم شد يك سره به شیوه پارلمانی متوسل شده است، علیه این جوسازی ها در مورد نظریات خویش اعتراض کرد و اعلام نمود که يك زور آزمایی نهایی انقلابی برای در هم شکستن قدرت طبقه بورژوا و نیروی قهریه آن ضروری است. از مطلب دور نشویم.

گفتیم بورژوازی پلورالیسم را تا آنجا خواهد پذیرفت که حاکمیتش بر زیر سؤال نرود. پارلمانناریسم در اروپای امروز، تهدیدی برای سلطه سرمایه داران بشمار نمی آید و اگر روزی سلطه سرمایه داری با پلورالیسم در تضاد افتد، سرمایه داران نخواهند گذارد که کار به خیر وخوشی خاتمه یابد حتی يك لحظه ، در مورد استفاده از قوه قهریه درنگ نخواهند کرد. دخالت مداوم پلیس ، در منافشات بین کارگران و کارفرمایان، خودبه بهترین نحو مبین این حقیقت است. آیا میتوان نهادی را تعبیه کرد که بر فراز مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی قرارگیرد و اصل پلورالیسم را همیشه ملحوظ بدارد؟ راستی کدام نهاد است که میتواند تضمین کننده پلورالیسم سیاسی باشد. میتوان پارلمان را مسئول حراست از پلورالیسم سیاسی خوند، میتوان موسساتی از قبیل نهادهای من درآوردی رژیم اسلامی از قبیل شورای مصلحت نظام و یا چیزی مشابه آن را سازمان داد و غیره. این نهاد هر نامی بخود بگیرد، پارلمان ، شورا یا موسسان یا عنوان دیگری، از آنجا که قرار است ضامن يك حق دمکراتیک باشد، باید بر قانونی که خود متکی بر قوه قهریه است استوار باشد، و گرنه قابل اجرا نخواهد بود. تمدن و فراست بشر دهه های پایانی قرن بیستم تا کون نتوانسته است ضامن رعایت قوانین مندرج در اعلامیه حقوق بشر شود، زیرا مجری این قوانین دولتهایی هستند که بر قوه قهریه طبقه خود و پس مطالبات طبقه خود استوارند. بنابراین نهادی که قرار است پلورالیسم مطلوب ما را تضمین کند، نهایتا چیزی از سازمان دولت است، زیرا باید با اتکا به قوه قهریهای اعمال شود که خود رکن و جز اساسی دولت است. فرض کنیم برای حفاظت از پلورالیسم يك نهاد فرا دولتی در نظر گرفته شود که متکی بر قوه قهریه فرا دولتی باشد. اما چنین نهادی یا میتواند منبعث از توده مسلح انقلابی باشد که در اینصورت بنیاد حاکمیت بورژوازی را از جا میکند و دولت بورژوازی نمیتواند آن را تحمل کند، یا میتواند توسط گروههای نظامی و فاشیستی از طبقه حاکم سازمان داده شود که دولت سرمایه دار ناگزیر است به ترتیبی آن را در خود یا خود را در آن انغام کند، پس تردیدی نیست که نهاد تأمین کننده پلورالیسم در جامعه سرمایه داری در هر حال دولت بورژوازی است، و مساله واقعی از اینجا آغاز میشود، زیرا دولت بورژوا، همه حقوق بورژوازی و منجمله پلورالیسم را میتواند با اتکا به قوه قهریهای اعمال کند که متکی بر قانون است و قانون اساسی دولت بورژوا چیست ؟ قانون اساسی دولت بورژوازی، حفظ حاکمیت اقلیت استثمارگر بر اکثریت استثمار شونده است. اگر مارکسیست هستیم، پس باید بپذیریم که هیچ حکومتی بدون اعمال يك دیکتاتوری طبقاتی نمیتواند وجود داشته باشد ، و اینکه دولت ، طبقه متشکل در قدرت است. اگر چنین است ، پس در جامعه سرمایه داری دولت نمیتواند دامنه پلورالیسم را چنان وسیع کند، که دیکتاتوری طبقه، حاکمیت طبقه را زیر سؤال برد. یعنی پلورالیسم در چارچوب سرمایه داری همیشه مشروط است. هیچ دولت بورژوا بنا به قاعده نمیتواند پلورالیسم را بنابر اصل آزادی بی قید و شرط بپذیرد. پلورالیسم بورژوازی همیشه مشروط است به حق حاکمیت اقلیت، و این خود ناقض اصل آزادی است ، زیرا ترجمان اصلی آن عبارت است از مشروط کردن آزادی اکثریت به آزادی اقلیت . حکومت منتخب بر آراء آری ولی مشروط به حفظ حاکمیت اقلیت! بدین ترتیب پلورالیسم در جامعه بورژوازی ، تا آنجا

تأمین سلطه طبقه سرمایه‌داراست و ثانیاً مشروط به مذاکره با کارفرمایان. از آنجا که خشم طبقه کارگر از دولت و کارفرمایان در این کشورها بحدی نیست که تا پای جان برای مطالبات خود بایستند، در اینگونه کشورها - برعکس کشورهای عقب مانده سرمایه‌داری، رفرمیستها میتوانند کنار کارفرمایان و دولت شان بایستند و به کارگران بگویند، در چارچوب مشروط دولت سرمایه‌دار مبارزه کنید، تابوتانیم از طریق مذاکره امتیازات بیشتری بگیریم. و مساله اعتصابها در بهترین حالات بوسیله مذاکره بین بوروکراسی کارگری و کارفرمایان و یا دولت آنها و با پذیرش بخشی از حقوق همیشه عقب افتاده طبقه کارگر حل میشود. هر اعتصاب خارج از این چارچوب، اعتصاب غیرقانونی و وحشی خوانده میشود، و با اخراج، بیگاری، تعطیل کارخانه و سرکوب پلیس "حل" میشود و البته احزاب مزبور - چون قانونیاند خود را ملزم به حمایت از چنین اعتصابهایی نمیدانند. این تازه شیوه سازمان دادن يك مبارزه برای بهبود معشیت توسط پلورالیستهاست. اگر مساله از این حدود فراتر رود، که دیگر جای خود دارد. آنها میگویند ما انتخابات را داریم و در آنجا اگر پیروز شویم میتوانیم چارچوب بورژوازی را با چارچوب سوسیالیستی عوض کنیم! اما آن طبقه کارگری که حتی در مبارزه اتحادیه‌ای خود نتواند مستقل عمل کند، آن طبقه کارگری که سلاح اصلی اش، اعتصاب را آنقدر میسایند که به شمشیری زنگ زده و غیر قابل استفاده تبدیل گردد، آن طبقه کارگری که بر اساس صلح و سازش با سرمایه داران و اعتماد به آنان وقوفینشان تربیت میشود، چگونه میتواند استراتژی مستقلی داشته باشد. چه کسی است که نداند يك اعتصاب عمومی که واقعا بر منافع کارگران وفادار بماند، صلح اجتماعی را بیم میزند و دولت و کارفرمایان را به مقابله وامیبارد، اگر طبقه کارگر برای این مقابله آماده نشده باشد و از سازماندهی لازم، برای فراتر رفتن از چارچوب قانون بورژوازی محروم باشد و آموزش کافی در این جهت ندیده باشد، چگونه میتواند از چارچوب مذاکره و سازش برای بهبود معشیت خود فراتر رود؟

پلورالیست‌ها در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نیز سالیهاست که مبلغ ثابت قدم صلح اجتماعی هستند. آنها به قیمت پوشیده داشتن تضاد خصومت‌آمیز پرولتاریا و بورژوازی و ماهیت واقعی قوانین و دولت بورژوازی است که کارگران را در چارچوب دمکراسی مشروط بورژوازی محبوس کرده‌اند و به اختگی و تخریب پارلمانی در میان کارگران اروپا دامن میزنند. پلورالیستها در اینجا هم شریک نزد و یار غافلند و نه مبارزه برای کسب حاکمیت اکثریت که مقتضای آزادی در جامعه طبقاتی است، بلکه حفظ سلطه يك مشت صاحبان سرمایه مالی را در جهان سازمان میدهند.

پس چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای عقب مانده سرمایه‌داری، پلورالیسم تنها بمعنای آزادی برای انتخاب این یا آن جناح بورژوازی است. آنچه مارکس پس از کمون پاریس نوشت که حق رای عمومی در سرمایه‌داری عبارت است از اینکم" پس از گذشت سه یا ۶ سال تصمیم گرفته شود که چه عضوی از طبقات حاکم منافع خلق را در پارلمان نمایندگی یا پایمال کنند... نه ناشی از خشم نسبت به حکومت‌های بورژوازی دوران خود، بلکه يك تحلیل دقیق از پارلمانتاریسم بورژوازی بود. تاریخ پارلمانتاریسم بورژوازی، چنان مفهوم گنگ و گمراه کننده‌ای به "پلورالیسم" سیاسی داده است، که تنها باید برنادانی مخاطب تکیه زد تا بتوان آنرا مترداف با دمکراسی، جلوه داد. چه بسا در چارچوب سیستم های چند حزبی و "دموکراسی" های پارلمانی - بویژه در کشورهای جهان سوم - تمام آزادیهای مردم لگدمال شده و بقیمت گلوله باران مردم معترض و کشتار رهبران آنها و بستن همه تشکل های مردمی، توازن قوا برای حفظ این سیستم های چند حزبی بدست آمده است. از تحمیل تا اجبار و از تحمیل تا سرکوب و کشتار، اینهاست وسایلی که دموکراسی های بورژوازی برای بقیه در صفحه ۲۸

بیرحال در این کشورها، علی القاعده بی حقی عمومی رایج است و غارتگری و ستمگری وحشیانه نامنه گستردگی دارد - هرچه ستم و خشونت اعمال شده بر مردم افزون تر باشد، خشم و تفر مردم نسبت به مأموران نظامی و اجرائی رژیم عمیق تر و اعتقاد مردم به دولت و نظم و قانونش متزلزل تر است. اینجا دیگر از آن اعتقاد خرافی به دولت که نزد کارگران و زحمتکشان کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری مشاهده میشود، اثر و خبری نیست، از این رو کوچکترین فضایی که برای ابراز عقیده و اعمال اراده مردم باز شود، فوراً خشم مردم را متوجه ستونهای محکم دولت بورژوازی یعنی ارتش، پلیس، دستگاه سرکوب و دستگاههای اعمال اراده دولت بورژوازی میکنند. دستگاه دولت بورژوازی بلافاصله آماج خشم مردمی قرار میگیرد که دهها و صدها سال منکوب شده و به بیگاری گرفته شده است. از این رو در این کشورها بورژوازی از دمکراسی مردم و فوراً به سرکوب روی میآورد، اگر گسترش مبارزه طبقاتی که سریعاً بطرف سرنوینی این دولت‌ها جهت گیری میکند، نتواند طبقه حاکم را به عقب نشینی وادار کند، این دولت‌ها تنها در صورتی حاضرند پلورالیسم سیاسی را بپذیرند که به قیمت سرکوب وحشیانه توانسته باشند مردم را به عقب رانده و آنها را وادار به سکوت کنند. توازن قوای لازم برای تأمین پلورالیسم در این کشورها پس از کشتار وسیع کمونیستها و انقلابیون و بستن احزاب و در هم شکستن اتحادیهها و غیره پذیرفته میشود. چنین بود در آرژانتین یا برزیل؛ در ترکیه یا پاکستان - پلورالیسم سیاسی در این کشورها به نمایشات مهوع برای انتخابات قلابی و پارلمان های قلابی تبدیل میشود. در اینجا یا باید از مبارزه پرشور توده‌های گرسنه دفاع کرد، یا باید بین حزب رستخیزو حزب مردم آریامیری - بین جناح حزب الله و جناح رسالت انتخاب کرد. محدود کردن مبارزه در چارچوب پلورالیسم، در این گونه کشورها یعنی تأیید پارلمان های نمایشی. در کشورهای عقب مانده، فضای آزاد، فوراً به رو در روی مردم و رژیم های مستبد منتهی میشود و شما پلورالیستهای محترم ناگزیر باید یامستقیماً کنار رژیم بایستید و سرکوب انقلاب را تأیید کنید (که در اینصورت شاید به شما "آزادی" بدهند) یا باید کنار مردم بایستید و از انقلاب دفاع کنید.

- در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، گفتیم آزادی به قیمت يك قرن جنگ خونین به دولتهای بورژوا تحمیل شد. اما در اینجا هم سرمایه‌داران پلورالیسم را تاحد بزیر کشیدن دولت بورژوازی نمی‌پذیرند، ولی اینجا همیشه و بشدت کشورهای عقب مانده نیاز به استفاده از قهر آشکار نیست، لاقال مردم به طیب خاطر به این یا آن حزب بورژوازی رأی میدهند. اینجا اعتقاد خرافی به دولت عمل میکند. (این که خرافه مزبور بر کدام شرایط استوار است و ما اکثریت مردم محروم جهان چه بهائی برای تأمین این شرایط میپردازیم و اینکه آیا این شرایط بین کشورهای ما و کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری قابل تعویبی است، مستقیماً به بحث کنونی ما مربوط نیست). اینجا آزادی فوراً به رو در روی مردم و قدرت سیاسی منتهی نمیشود، اما بپیر حال طبقه کارگر از مبارزه باز نمانده است. طبقه کارگر در اینجا بشدت، و بطور نسبی حتی بیش از گذشته و بیش از طبقه کارگر ما استثمار میشود و علیه این استثمار مبارزه میکند. آیا سازمانها و احزاب کارگری اروپا - که عمدتاً زیر نفوذ سوسیال دمکراتها، سوسیال رفرمیستها، پارلمانتاریستها و پلورالیست ها، یعنی نیروهایی که لنینیسم و دیکتاتوری پرولتاریا را رد کرده‌اند، هستند، این مبارزه را در جهت کسب حاکمیت توسط اکثریت و سرنوینی اقلیت سازمان میدهند؟ بگذارید بجای پاسخ مستقیم به مکانیسم عملکرد آنها بنگریم.

میدانیم حربه اصلی طبقه کارگر در مبارزه با کارفرمایان، اعتصاب است. کارفرمایان و دولت آنها به کارگران میگویند شما آزادی اعتصاب کنید، ولی اولاً مشروط به قواعدی که همان تنظیم کرده‌ایم و متضمن حفظ سودکارفرمایان و



مركز مطالعات و تحقيقات انقلابي اسلامي

اطلاعیه دبیرخانه کمیته مرکزی

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

اخراج رفیق "باباعلی" از سازمان

کمیته مرکزی سازمان در پلنوم ۱۰ بهمن با توافق آراء به عضویت ر. باباعلی در کمیته مرکزی و در سازمان خاتمه داد. دبیرخانه سازمان لازم میدانند علل اخراج ر. باباعلی از سازمان را باطلاع عموم برسانند.

کمیته مرکزی سازمان با ایجاد کمیسیون برنامه، کار تدارکاتی برای تدوین طرح برنامه سازمان را در دستور کار خود قرار داد. پیش نویس طرح برنامه سازمان در فروردین سال ۶۶ منتشر شد و مباحثات علنی از طریق بولتن های برنامه آغاز گشت. متعاقب تدوین طرح برنامه، کمیته مرکزی سازمان کمیسویی را مامور تدوین طرح جدید اساسنامه سازمان نمود و تصمیم گرفت مباحثات اساسنامه ای نیز همچون مباحثات برنامه بشكل علنی انجام شود. کمیسیون مامور تدوین اساسنامه جدید سازمان پس از اتمام کار خود طرح پیش نویس جدید را آماده نمود و براساس تصمیم کمیته مرکزی این پیش نویس بشكل علنی منتشر شد. در پیش نویس مزبور در نکات مورد اختلاف نظر اقلیت کمیسیون نیز در کنار نظر اکثریت آن آورده شده است. نکته اصلی مورد اختلاف در پیش نویس اساسنامه اختلافی است که بر سر چگونگی سازماندهی مباحثات سازمانی وجود دارد. دفتر سیاسی پس از پایان کار کمیسیون تصمیم گرفت اولین بولتن اساسنامه به مباحثه در باره مسئله اصلی مورد اختلاف در کمیسیون یعنی چگونگی سازماندهی مباحثات سازمانی اختصاص یابد. در این میان ر. باباعلی (از اعضا سابق "راه فدائی") که یکی از مدافعان نظر اقلیت کمیسیون اساسنامه میباشد در مقاله خود ضمن دفاع از نظرش درباره آزادی بی قید و شرط مبارزه ایدئولوژیک علنی مطالب دیگری مطرح ساخته بود (مانند ادعای نقض بیانیه وحدت سازمان و راه فدائی در سال ۶۳ و عملکرد سازمان در عرصه مبارزه ایدئولوژیک علنی) که اولاً ارتباط مستقیم با موضوع مورد مباحثه نداشت ثانیاً مباحثات را به سطح منازعات فرقه ای تنزل داده و به فضای رفیقانه مباحثات لطمه وارد میساخت. دفتر سیاسی از نامبرده خواست تا عرصه هائی را که ارتباط مستقیم با موضوع مسیورده مباحثه ندارد از مقاله خود تفکیک سازد و این مطالب نیز در درون سازمان به مباحثه نهاده شود. اما وی از موضع انضباط شکنانه حاضر به تبعیت از نظم معمول توسط کمیته مرکزی در سازماندهی مباحثات نشده و اعلام کرد بی قید و شرط بودن مباحثه ایدئولوژیک برای نامبرده يك پرنسپ غیر قابل عدول است و نظیر مخالف را در چهارچوب وحدتهای حزبی نمیداند. دفتر سیاسی که طبعاً نمیتوانست با انضباط شکنی و بینش فرقه ای و انشعاب طلبانه وی در باره وحدتهای حزبی موافقت نماید اختلاف بروز نموده را به کمیته مرکزی ارجاع نمود. اما وی جلسات کمیته مرکزی و کفرانی مشورتی دعوت شده توسط مرکزیت سازمان را بایکوت نمود و تلاش کرد از طریق تهدید به انشعاب اراده خود را به کمیته مرکزی و سازمان تحمیل نماید. پس از به بن بست کشاندن تمام تلاشهای کمیته مرکزی نامبرده همراه همکاران سابق خود (از راه فدائی سابق) فراکسیون ضد تشکیلاتی علیه مرکزیت سازمان بوجود آورد و همراه با چند نفر از رفقای انضباط شکن مبارزت به ضبط اسناد سازمانی، پخش مخفیانه جزوه و نوار و سایر اقدامات گسترده فراکسیونستی در جهت سازماندهی عملی انشعاب نمود. بالاخره فراکسیون نامبرده در تاریخ ۶ بهمن با ارائه يك پلاتفرم گروهی بمنظور تحمیل شرایط انحلال طلبانه خود فعالیت انقلابی سازمانی را متوقف ساخته و به کمیته مرکزی اعلام اولتیماتوم نمود. پلنوم فوق العاده ۱۰ بهمن کمیته مرکزی ر. باباعلی را بخاطر نقض اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و انضباط شکنی، عدم پیروی از نظم معمول توسط کمیته مرکزی در مباحثات سازمانی، ایراد اتهامات ناصدقانه و ناروا به کمیته مرکزی و سیاستهای اصولی و عملکرد سازمان (علیرغم آنکه خود وی در اکثر تصمیمات متخذه مشارکت داشته و تا این لحظه نظر مخالفی ابراز نداشته بود) به بنامه بحثهای تدارکاتی کفرانی، ایجاد فراکسیون ضد تشکیلاتی و مبارزت به اقدامات فراکسیونستی و توقف فعالیت انقلابی سازمانی با توافق آراء از عضویت در کمیته مرکزی و سازمان اخراج نمود و عضویت مجدد وی را مشروط به انتقاد از کلیه اقدامات فوق کرد. کمیته مرکزی همچنین تصمیمات مقتضی در باره سایر اعضا فراکسیون و انضباط شکن اتخاذ کرد.

مرکزیت سازمان تمامی تلاشهای خود را برای حل این اختلاف در چهارچوب موازین حزبی بعمل آورد زیرا به نتایج مخرب اقدام انشعابگرانه ر. باباعلی کاملاً واقف بود. اما سازمان ما که در یکی از بدترین شرایط سرکوب ضدانقلابی فعالیت میکند و دارای سنت دهساله قهرمانانه در مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم علیه ارتجاع حاکم است، هیچگاه جایز ندانسته و جایز نمیداند به انضباط شکنی، فراکسیونستیم و فرقه بازی روشنفکرانه مجال بروز دهد. ر. باباعلی با اقدامات خود نشان داد که از نظر وی مبارزه ایدئولوژیک مبن گسست در اعمال اراده تشکیلات کونیستی، تدارک انشعاب و ایجاد تشکیلات در داخل تشکیلات است. او ترجیح داد از انضباط و سازمان بیولتری گریزان شده و منافع تنگ محفل خود را بر فراز پرنسپییای لنینی حزبی قرار دهد.

دبیرخانه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۵ بهمن ۱۳۶۷

توضیح انتقادی دفتر سیاسی

در دومقاله مندرج در شماره ۵۷ ارگان مرکزی سازمان تعابیری به کارگرفته شدتاند که نمیتوانند بیانگر اصول وحدت های برنامه ای و خط مشی شناخته شده سازمان ما باشند، تعابیر به کارگرفته شده عبارتند از:

الف - درمقاله "تفکر نوین یا تفکر کهنه سوسیال دموکراسی بین المللی" در اشاره به کشورهای سوسیالیستی، از "انحطاط بوروکراتیک دول کارگری" صحبت شده و مهمتر از آن از لزوم "جراحی" در این کشورها سخن به میان آمده است که ظاهراً اشاره به لزوم انقلاب سیاسی علیه دولتهای سوسیالیستی است. تردیدی نیست که این تعبیر و این برخورد نه تنها با خط مشی شناخته شده سازمان ماقرباتی ندارد بلکه يك خط مشی شبه تروتسکیستی را در ذهن هر خواننده ای تداعی میکند. در ارزیابی های سازمان ما از کشورهای سوسیالیستی، بارها از انحطاط و زیورکراتیسم ریشه دار و انگلی سخن به میان آمده است ولی ماهمیشه بانقد آشفته سرانه تروتسکیستی از جوامع سوسیالیستی، مرزبندی قاطع و روشنی داشته ایم و مخصوصاً در "بیانیه وحدت" صراحتاً اعلام کرده ایم که با طرفداران تر "دول منحن کارگری" نمیتوانیم وحدت حزبی داشته باشیم. ارزیابی ما درباره "تفکر نوین" قبلاً در گزارش سیاسی پلنوم مردادماه ۶۷ کمیته مرکزی سازمان (شماره ۵۲ نشریه مرکزی) بیان شده است و مطالب مطرح شده در مقاله مندرج در شماره ۵۷ فقط تا آنجا که با آن ارزیابی انطباق داشته باشند، میتوانند موضع سازمان تلقی شوند.

ب - درمقاله "درباره دروغ پردازیهای کوبلزی رهبری مرتجع مجاهدین"، از نیروهای بدنه سازمان مجاهدین بسا تعبیر "دمکراتهای رزمنده" یاد شده است. این تعبیر نیز تنها با ارزیابی های سازمان ما از نیروهای دموکرات و معیارهای هواداری از دموکراسی، همخوانی ندارد بلکه تعبیر گمراه کننده و نادرستی است. از نظر ما بسیاری از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین بانگیزه های صادقانه ای فعالیت میکنند و تردیدی هم نیست که کاملاً رزمنده اند، منتهی درک آنها از نظام سیاسی آینده ای که باید در ایران ایجاد شود، بیهیج وجه با اصول شناخته شده دموکراسی - حتی دموکراسی کاملاً بورژوازی - خوانائی ندارد. متأسفانه غالب آنها برای برقراری نوع دیگری از استبداد در ایران مبارزه میکنند که معلوم نیست با استبداد شاهنشاهی یاقفاهتی فاصله زیادی داشته باشد.

بنابراین سهل انگاری آشکار رفقای هیأت تحریریه نشریه مرکزی در انتشار این مقالات بنام سازمان، کاملاً درخور انتقاد است. اگر رفقای

توضیح در پیرامون اخراج رفیق "باباعلی" از سازمان

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) از تاریخ ۱۰ بهمن به عضویت رفیق "باباعلی" در کمیته مرکزی و همچنین در سازمان، بخاطر انضباط شکنی، تبلیغ و فعالیت انشعاب طلبانه؛ و ایجاد فراکسیون در داخل تشکیلات، پایان داد.

رفیق "باباعلی" از طریق ادغام گروه "راه فدائی" در سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) در سال ۱۳۶۳ بر پایه "بیانیه وحدت"، به عضویت سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) درآمد. این رفیق، علیرغم نظرات لیبرالی اش در حوزه تشکیلات و تمایلات فراکسیونی اش، در عمل تشکیلاتی تاهمین اواخر مرتکب انضباط شکنی نشده بود و از جانب همه رفقای نیزکمایان نظرات و تمایلات وی شنائی داشتند، رفیقی منضبط، مسئول و باارزش شناخته میشد. اگرچه انضباط شکنی و فعالیت انشعاب طلبانه و فراکسیونیستی این رفیق در این اواخر، از جهاتی "ناگهانی" و غافلگیر کننده به نظر برسد، اما بی زمینه و بی مقدمه نبوده است.

پس از ادغام و ازهمان نخستین روزهای فعالیت مشترک، رفیق "باباعلی" ایده "حق گزایی" را (نصیحه باین نام که در مقطع ادغام مطرح ساخته بود، بلکه تحت عنوان "عدم الزام اقلیت به تبلیغ و ترویج مواضع اکثریت" و "اصولی بودن تبلیغ و ترویج نظرات خود بجای نظرات اکثریت و در مخالفت با آن در سازمانها و ارگانهای تشکیلاتی و در بیرون"، گاه و بیگاه و در اینجا و آنجا مطرح میکرد؛ و در مقابل مخالفت رفقای دیگر با این ایده ای که بوی فراکسیونیسم از آن میآمد، در هر یک از این بحث ها دست به عقب نشینی میزد و مدتی موضوع را مسکوت میگذاشت.

یکبار در انتهای چندین جلسه بحث مفصل در شورای نویسندگان "راه کارگر" - که رفیق "باباعلی" نیز از اعضای آن بود - وی با این ادعا که همه دیگران نظری را نهمیده بودند، از ایده معافیت اقلیت از تبلیغ و ترویج مواضع اکثریت عقب نشست. اما از ایده دیگر خود "آزادی بی قید و شرط مبارزه ایدئولوژیک علنی" همچنان دفاع میکرد:

از جمله در جریان "اصلاح سبک کار"، رفیق "باباعلی" برای کمیسیون اصلاح سبک کار، ترهائی تهیه کرده بود که جز تر "آزادی بی قید و شرط مباحثات علنی"، تمام ترهائی آن توسط کمیسیون یاد شده تصویب شده بود. کمیسیون با موافقت خود رفیق "باباعلی" این نکته مورد اختلاف را از تره حذف کرده و مبارزه ایدئولوژیک بر سر آن را به بحث های مربوط به اسانامه احاله کرده بود. در کفرانس مشورتی سال ۶۶، رفیق "باباعلی" علیرغم موافقت خود در کمیسیون، برگرداندن موضوع حذف شده در ترهائی سبک کار اصرار کرد، ولی اکثریت کفرانس نیز به حذف این نکته و احاله آن به بحث های اسانامه رای داد. در دی ماه ۶۶ و در حالی که کمیسیون اسانامه برای تدوین پیش نویس اسانامه جدید سازمان با عضویت رفیق "باباعلی" در آن تشکیل شده بود، این رفیق مقاله ای در دفاع از نظر خودش مبنی بر "آزادی بی قید و شرط مباحثات علنی" نوشته و با زیر پا گذاشتن توافقات قبلی خود با تصمیمات اکثریت کمیسیون سبک کار کفرانس مبنی بر احاله این موضوع به زمان جاری شدن بحث اسانامه در کل سازمان، ضمن نامه ای به دفتر سیاسی خواهان انتشار علنی این نوشته تا دو ماه نگذرد، و ضمناً از عضویت کمیسیون اسانامه هم استعفا داده بود. دفتر سیاسی در صحبت حضوری با رفیق، نادرست بودن این شیوه کار و صفحات آن بروح و انسجام تشکیلاتی رابه او گوشزد کرده و در فضائی کاملاً رفیقانه و صمیمانه به او توضیح داد که آغاز چنین بحثی و انتشار دو ماهه این مقاله در شرائطی که تدوین پیش نویس اسانامه هنوز تازه شروع شده و کمیته مرکزی قصد دارد پس از تدوین پیش نویس، بحث های وسیعی را حول آن سازمان دهد، کاری

نابینگام است که انرزی سازمان راهرز میبرد. دقت سیاسی در ضمن در همان جلسه به رفیق یاد آورشده که لحن مقاله و پاره ای از مطالب آن هیچ کمکی به دفاع از جوهر نظر رفیق نمیکند، بلکه فقط فضای رفیقانه مباحثه را خصمانه و غیظ آلود میکند و این کار دلیلی ندارد. از اینرو لازم است برای انتشار بیرونی، تفسیراتی در آن داده شود و بخش مربوط به انطای نقی پلاتفرم وحدت و اشکالات داخلی تشکیلات در درون تشکیلات به بحث نهاده شود. هم چنین از رفیق خواسته شد که استعفا خود را پس بگیرد در کمیسیون اسانامه شرکت نکند و تذکر داده شد که مثل همه اعضای کمیسیون و همه اعضای سازمان، حق دارد پیش نویس مستقلی به کمیسیون ارائه دهد، و طبعاً هر نظری که نهایتاً از طرف اکثریت اعضا سازمان پذیرفته شود، نظر سازمان خواهد بود. در پاسخ به این تذکر، رفیق "باباعلی" برای نخستین بار عنوان کرده بود که: "آزادی بی قید و شرط مبارزه ایدئولوژیک علنی را یک پرنسیپ تلقی میکند و اگر این اصل پذیرفته نشود جای خود را در این سازمان نمیبیند."

تبدیل ناگهانی "آزادی بی قید و شرط مبارزه ایدئولوژیک علنی" توسط رفیق به یک پرنسیپ یا اصل وحدت حزبی، تا آن حد که بدون آن جای خود را در سازمان ما نمیبیند، نقطه عطف عبور تا سقف باروی از رعایت وحدت اراده و انضباط تشکیلاتی ضمن حفظ و ابراز نظر مخالف خود، به انضباط شکنی و فعالیت های فراکسیونیستی و انشعاب طلبانه بود.

بر اساس تبدیل مسئله مورد اختلاف به "اصل وحدت حزبی"، رفیق "باباعلی" (که در صحبت فوق الذکر با دفتر سیاسی، موکول شدن انتشار مقاله اش رابه زمان شروع مباحثات علنی حول اسانامه جدید و پس گرفتن استعفا خود از کمیسیون اسانامه را پذیرفته بود) بعد از پایان کار کمیسیون اسانامه، از دادن تفسیرات طلب شده توسط دفتر سیاسی در مقاله اش برای انتشار بیرونی، امتناع کرده و پاسخ داد: "باید مجدداً تأکید نمایم که برای من توافقات مباحثات وحدت یگانه مبنای تبعیت از تصمیمات مرکزی است و لا غیر."

اما در "جمع بندی مباحثات وحدت" در فصلی تحت عنوان "در باره برخی از مهمترین اصول حاکم بر تشکیلات کمونیستی" نه از "بی چون و چرا" و "بی قید و شرط" بودن مبارزه ایدئولوژیک علنی کلمه ای میتوان یافت، و نه به طریق اولی از اعلام مباحثاتی قید و شرط علنی، بعنوان یکی از اصول وحدت حزبی بطور کلی، و وحدت "راه فدائی" و سازمان کارگران انقلابی ایران بطور اخص. اما رفیق "باباعلی" تازه از سال ۶۶ و بطور رسمی و مشخص، از مقاله دی ماه ۶۶ خود - که برای انتشار بیرونی آن اولتیماتوم دو ماهه داده بود - مدعی شد که کویا پانشاری او بر اصل بودن مبارزه ایدئولوژیک بی قید و شرط علنی بر "مباحثات وحدت" مبتنی است؛ و کویا منظور از "آزادی انتقاد" در آن، آزادی بی قید و شرط مباحثه علنی بوده است! این تفسیری کاملاً جدید از بخش مربوطه "جمع بندی مباحثات وحدت" بود، و بر مبنای این تفسیر دلخواهی و این مصادره به مطلوب، رفیق "باباعلی" شروع کرد به متهم ساختن اکثریت دفتر سیاسی و سپس اکثریت کمیته مرکزی، به نقی "توافقات وحدت"!

با این تفسیر جدید از "جمع بندی مباحثات وحدت"، اکثریت دفتر سیاسی و اکثریت کمیته مرکزی مخالف بودند؛ و گفتن اینکه تنها بر مبنای "مباحثات وحدت" حاضر به تبعیت از تصمیمات مرکزی خواهم بوده معنائی نداشت بجز اعلام عدم تبعیت از تصمیمات مرکزی، مگر در صورت تبعیت اکثریت مرکزی از نظر (تفسیر) او!

این انضباط شکنی آشکار و اعلام شده، بلافاصله با تحریم کردن جلسات کمیته مرکزی و تحریم کفرانس تشکیلاتی (که برای بررسی اوضاع و وظائف دوران پس از آتش بس ایران و عراق دعوت شده بود) و پاتیه مقاله ای کاملاً فرصت

امرفیق "باباعلی" نه تنها شیوه ها و اقدامات خود را اصلاح نکرد و به نامه کم‌کم پاسخ نداد، بلکه با صدور يك قطعنامه به امضای خود و چهار نفر از اعضای دیگر، یعنی رفقای که از ادغام "راه فدائی" در سازمان باقی مانده بودند، موجودیت تشکیلاتی فراکسیون را با امضای خود نیز اثبات و غیر قابل انکار کرد.

در این قطعنامه ۵ نفره که به تاریخ ششم بهمن صادر شد، ابتدا بدون قید و شرط رفیق "باباعلی"، "لغو سانسور مقدماتی" (انتشار بدون قید و شرط مقالات مباحثاتی) و فراخوان يك کفرانس سراسری برای انتخاب مرکزیت موقت درخواست شده و امضا کنندگان اعلام کرده بودند که از تاریخ صدور اطلاعیه، به مدت ۱۰ روز دست از فعالیت های تشکیلاتی خود میکشند تا منتظر پاسخ کمیته مرکزی به درخواست خود باشند! رفیق "باباعلی" از مدتی پیش به تلاش برای ایجاد شعبات فراکسیون در جاهای دیگر هم اقدام کرده بود و از طریق نصب نماینده، ارتباطات تلفنی، مسافرت ها و تشکیل جلسات، توزیع مخفیانه نوارها و نوشته، بسه سازماندهی فعالانه فراکسیون و تدارک انشعاب مشغول بود و در همین تفرقه ها به خیال خودش مخفیانه بود که در جلسات مختلف، با نهایت بی برسی و بخاطر تسویه حساب با اعضای کمیته مرکزی، در مورد مشخصات آنان به دادن اطلاعات میپرداخت؛ و از طریق یکی از رفقا که میانست ارتباط تلفنی با سازمانهای داخل کشور بخاطر تمرکز پلیس رژیم روی کانالهای تلفنی، از مدتهای پیش اقدام منوع است، اقدام به کسب شماره تلفن از یکی از روابط داخل کشور بمنظور تماس با داخل کرده؛ و نیز اقدام به ضبط برخی از اسناد و اموال تشکیلاتی نموده بود.

کمیته مرکزی پس از دریافت قطعنامه ۵ نفره فراکسیون، تصمیم به اخراج رفیق "بابا علی" سازمانده اصلی فراکسیون از کمیته مرکزی و همچنین از سازمان، بخاطر انضباط شکنی، انشعاب طلبی و سازماندهی فراکسیون در داخل تشکیلات گرفت و حکم اخراج را در پانزدهم بهمن ماه ۶۷ به وی ابلاغ نمود.

پلاتفرم فراکسیونی: پلاتفرم انشعاب

همانطور که ذکر شد، رفیق "باباعلی" نوشته ای عمدتاً خارج از دستور جلسه را برای تدارک بحث های کفرانس دی ماه ارسال کرد تحت عنوان "چگونه باید سهم خود را در بنای يك حزب انقلابی توده ای ادا کنیم؟" و این نوشته، بخاطر تعدادی از تزهائی که در آن مطرح کرده بود، چیزی بجز پیش نویس يك پلاتفرم برای انشعاب نبود. وی این تزهار را در جزوه ای در داخل فراکسیون با تیتراژ "نامه به يك رفیق" با صراحت و تفصیل باز کرده و پلاتفرم انشعاب خود را عرضه کرده است. این جزوه که تاریخ آن ۶۷/۱۱/۲ است برخلاف کلیه نوشته های درون تشکیلاتی وی، امضای "باباعلی" را که او فقط برای نوشته های علنی اش بکار میبرد دارد؛ اما پیش از آنکه نوبت انتشار علنی آن برسد، نسخه های تکثیر شده آن پیش از اخراج وی، بطور مخفیانه به روزن دبیرخانه و ارکان های تشکیلات، مستقیماً و از دستی به دستی داده میشود؛ و البته انتخاب عنوان "نامه به يك رفیق" نیز برای این پلاتفرم فراکسیونیستی، يك "کلاه شرعی" بوده است تا اگر تشکیلات به توزیع مخفیانه این جزوه بعنوان يك اقدام فراکسیونیستی استناد کند، گفته شود که این چیزی جز يك نامه به يك رفیق نبوده است؛ این همان داستان مشهور بقالی است که روی جعبه خرما اتیکت "نخود" زده بود تا مگس ها روی آن ننشینند؛ این یکی از الگوهای مطرود سبک کار حزبی است که رفیق "باباعلی" متأسفانه نظایر متعددی از آن را در جریان اختلافات اخیر بکار بسته و با عمل خود نشان داده است که در واقع در عمل، از چه سبک کاری، از چه روشهایی و از چه الگوی حزبی دفاع میکند.

طلبانه و به بیانه کفرانس، تحت عنوان "چگونه باید سهم خود را در بنای يك حزب انقلابی توده ای ادا کنیم؟" تکمیل شد؛ مقاله ای که در آن بشیوه ای نارفقانه و غیر اخلاقی و با توسل به تهمت های ناروا، برای درهم شکستن اعتماد رزمنده بدنه نسبت به رهبری تلاش شده؛ و با طنز و تحقیر و تمسخر، مبارزات انقلابی، دستاوردها و ارزشهای مبارزاتی سازمان مازیر سوال برده شده بود. این مقاله در عین حال رهبری سازمان را به تجدید نظر در برنامه و تاکتیک پرولتاریا در انقلاب آتی متهم ساخته، و در هر زمینه، علت را عدم پایبندی دفتر سیاسی و کمیته مرکزی به "بیانیه وحدت" قلمداد کرده بود. با وجود این، دفتر سیاسی این مقاله را که ربطی به دستور جلسه کفرانس نداشت و در واقع چیزی بجز پیش نویس يك پلاتفرم انشعاب طلبانه نبود، در اختیار نه فقط شرکت کنندگان در کفرانس، بلکه همه اعضا سازمان تا جائیکه امکان پذیر بود قرار داد. کمیته مرکزی در نشست فوق العاده ۶ دیماه خود تصمیم گرفت که کلیه اسناد و مکاتبات کتبی بین دفتر سیاسی، کمیته مرکزی و رفیق "باباعلی" را نیز بعنوان سوابق مسئله، به همراه جزوه کامل وی درباره مبارزه بی قید و شرط علنی، برای اطلاع کامل از چند و چون مسائل، در اختیار اعضای سازمان قرار دهد. کمیته مرکزی با بررسی تمامی جوانب مسئله، رفیق "باباعلی" را بخاطر برخورد ناسالم و ناسازگارانه در نوشته اش به کفرانس ("چگونه سیم خود را...")؛ برخورد انضباط شکنانه و انشعاب طلبانه با کمیته مرکزی؛ برخورد انضباط شکنانه و انشعاب گرایانه با کفرانس مشورتی و بخاطر امتیاز طلبی تشکیلاتی، نکوهش کرده، ادامه عضویت وی را در کمیته مرکزی سازمان منوط به انتقاد از این شیوه ها و اقدامات خود؛ و عضویت وی در سازمان را منوط به اعلام تبعیت از انضباط سازمانی و از جمله تبعیت از تصمیمات اکثریت کمیته مرکزی در عمل، و پذیرش صریح اصل تبعیت اقلیت از اکثریت اعلام کرده.

امرفیق "باباعلی" در پاسخ ۱۲ دیماه خود هیچ انتقادی را بر شیوه ها و اقدامات خود وارد نداشت؛ و از طرف دیگر نیز در عین اعلام آنکه تا تصویب اساسنامه جدید سازمان حاضر است به "تفسیر" اکثریت کمیته مرکزی از "جمع بندی مباحثات وحدت" پیرامون مباحثات علنی "احترام" بگذارد، شرط "اجتناب از انشعاب" را به انتشار بی قید و شرط ("بدون هرگونه سانسور مقدماتی") مقاله خود (و بطور کلی مقالات مباحثاتی) درباره مبارزه بی قید و شرط علنی اعلام کرد. و این اولانقض همان "احترام" به "تفسیر" اکثریت کمیته مرکزی بود که "بی قید و شرط" را نامرست میدانست و میگفت نظم و انضباط معمول از طرف مرکزیت باید شرایط مبارزه ایدئولوژیک را تعیین کند، ثانیاً يك امتیاز طلبی بود که میخواست سازمانی که اکثریت کمیته مرکزی اش مخالف تفسیر مباحثه بی قید و شرط علنی از پلاتفرم وحدت است و انضباط معمول از طرف آن تاروشن شدن نظراکثریت سازمان درباره اساسنامه جدید بر همین مدار خواهد بود، در مورد او استثناً قائل شود و نوشته او را بی قید و شرط بصورت علنی منتشر سازد؛ و ثالثاً يك اولویت نام تهدید آمیز برای انشعاب بود.

با اینحال، کمیته مرکزی یکبار دیگر وبه رفیقانه ترین شکل ممکن، در ۲۵ دیماه از رفیق دعوت کرد که دست از انضباط شکنی، امتیاز طلبی و انشعاب طلبی بکشد و بدون کوچکترین سازش بر سر نظرات و اعتقاداتش انضباط تشکیلاتی را کمبند آن هیئت تشکیلاتی نمیتواند پیراجا باند رعایت کند و به شیوه ای اصولی برای دفاع از نظرات و مواضع خود تلاش کند. در این نامه صراحتاً اعلام شد که کمیته مرکزی چه در این بحث مشخصی چه در هر بحث دیگر؛ چه در بحث علنی و چه در بحث درونی؛ چه در مورد این رفیق، و چه در مورد هر عضو دیگر سازمان؛ با سانسور حتی يك کلمه از استدلالها و مطالبی که در اثبات نظر مورد دفاع ارائه میشود کاملاً مخالف است؛ اما پاسداری از فضای رفیقانه بحث ها، تعیین موضوع بحث و تشخیص مسائل خارج از موضوع را از جمله وظائف و حقوق کمیته مرکزی در سازماندهی بحثهای تشکیلاتی میدانند.

در "جمعبندی مباحثات وحدت" - که بازناظر بر چگونگی و شروط مبارزه ایدئولوژیک و تشریح معنی "آزادی انتقاد" است، چنین گفته میشود:

"سانترالیسم دمکراتیک بمثابة وحدت در عمل و آزادی در انتقاد، در عین حال بمعنای پذیرش حق اقلیت" برای مخالفت اصولی با تصمیماتی است که توسط اکثریت در کنگره ها، کنفرانسهایی یا پیکره های سازمانی اتخاذ میگردد. مخالفت اصولی به چه معناست؟ (تاکیدات روی کلمه اصولی، از خود سند است) این به معنای به اجرا گذاشتن اراده اکثریت در عمل، تبعیت از دیسیپلین و انضباط معمول توسط مرکزیت، و عدم ایجاد فراکسیون از یکطرف، و پذیرش حق ابراز مخالفت و انتقاد آشکار در مطبوعات و ارگانهای سازمان، تبلیغ و ترویج نظریات اقلیت توسط اکثریت. اقلیت حق دارد از طریق ارگانهای مطبوعاتی تشکیلات، ترویج نظرات خود را سازمان دهد، این شیوه اصولی سازمانندان مبارزه نظری اقلیت با اکثریت میباشد. مرکزیت موظف است با هرگونه دسته بندی های جداگانه اقلیت برای ایجاد تشکیلاتی در تشکیلات بمثابة سازمانندان فراکسیون و عدول از مبارزه اصولی و انضباط و دیسیپلین لازم برای وحدت رزمنده، مبارزه کند." (صفحه ۱۵ ضمیمه)

آشکار است که در اینجا هم سخنی از آزادی بی قید و شرط انتقاد و مخالفت علنی نیست و حق اقلیت برای مخالفت ضمن آنکه مورد پذیرش بوده، به نه فقط چهارچوب وحدت اصولی تشکیلات و رعایت انضباط تعیین شده در اساسنامه، بلکه همچنین به اجرا گذاشتن اراده اکثریت در عمل، به تبعیت از دیسیپلین و انضباط معمول توسط مرکزیت، به عدم ایجاد فراکسیون نیز مقید و مشروط شده است.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) مبارزه ایدئولوژیک و انتقاد و انتقاد از خود را یک پرنسیپ کونیستی و یک اصل لنینی میدانند؛ اما آن را فقط به شکل مبارزه ایدئولوژیک علنی معرفی نمیکند، بلکه برای آن اشکالی متعدد و شیوه های متنوعی را به رسمیت میشناسد که یکی از آنها شکل و شیوه علنی است. به عبارت دیگر شکل علنی مباحثات و مبارزات ایدئولوژیک را به سطح پرنسیپ کونیستی و "اصل لنینی" ارتقا نمیدهد و معتقد نیست که هر انتقاد و مخالفت یا مباحثه و مبارزه ایدئولوژیک اگر علنی نباشد، پرنسیپ کونیستی و اصل لنینی در تشکیلات نقض شده است. در هیچ کجای اسناد وحدت نیز پذیرش حق اقلیت برای "انتقاد آشکار"، مبین آن نیست که پرنسیپ مبارزه ایدئولوژیک و انتقاد، در شکل علنی آن است و طبیعی است تأتصیب اساسنامه جدید این تفسیر اکثریت کمیته مرکزی مبنای هدایت مبارزه ایدئولوژیک باشد مخالفت اصولی اقلیت کسه در جمع بندی مباحثات وحدت، قید شده است بچه معنی است؟

فرض کنید اکثریت تصمیم به اقدامی گرفته باشد که اقلیت با آن مخالف است و حتی آن را خودکشی میدانند. اما علنی شدن این تصمیم، دشمن را متوجه کرده و اقدام رانامکن میسازد. آیا باز هم مخالفت علنی با تصمیم اکثریت حق اقلیت است؟ آیا این مخالفت علنی، "اصولی" است؟ مسلمانان، چرا که شرط اول اصولی بودن، یعنی "به اجرا گذاشتن اراده اکثریت در عمل" را نقض میکنند. علنی بودن انتقاد تا جایی مجاز است که مانع اقدام معین نشود و هرگونه انتقادی (ونه فقط شکل علنی آن) که مزاحم اتحاد در اقدام مورد تصویب حزب باشد، غیر مجاز است. پس علنی بودن، اصل و پرنسیپ نیست.

اما از کجا معلوم که این یا آن انتقاد و مباحثه، این یا آن شکل (مثلاً ترونی یا علنی) و در این یا آن زمان معین، به وحدت اراده حزبی و به عملی شدن اراده اکثریت لطمه میزند یا نمیزند؟ آیا این تشخیص حق فردی اعضا حزب است و هر فرد بنابه تشخیص و ارزیابی خود میتواند انضباط و دیسیپلینی بر مباحثات و انتقادات اعمال کند یا ارگان تشخیصی، کمیته مرکزی است و مبارزه ایدئولوژیک و مخالفتی "اصولی" است که از بقیه در صفحه ۲۴

یکی دیگر از این نمونه جایجا کردن اتیکت ها - و مهمترین آن - ادعای رفیق "باباعلی" در همین جزوه باصطلاح "نامه به یک رفیق" است مبنی بر اینکه رهبری سازمان "راست" شده است و من سخنگوی اپوزیسیون "چپ" هستم! و همینطور اوداعا کرده است که رهبری سازمان در "بیانیه وحدت" و "جمعبندی مباحثات وحدت" تجدید نظر کرده، ولی من کماکان پایبند به این اسناد هستم. مواردی که رفیق "باباعلی" بعنوان تجدید نظر رهبری سازمان نراسناد وحدت و شاهی برای "راست" شدن رهبری ذکر کرده و دیدگاههای خود را نیز برای نخستین بار با صراحت بیسناد کرده است، اثبات میکند که حقیقتاً یک تجدید نظر اساسی در اصول و مبانی وحدت حزبی ماویک انحراف به راست جدی در کار است؛ اما فقط اتیکت خرما با نخود عوی شده است! همانطور که توضیح داده شد، اخراج رفیق "باباعلی" فقط بخاطر انضباط شکلی و فعالیت های فراکسیونیستی و انشعاب طلبانه، و خودمداری اش از ترغابین روشها و اقدامات و انتقاد از خود در این زمینه صورت گرفت. اما او بر جزوه "نامه به یک رفیق"، کوشیده است به اختلافات جنبه مضمونی و سیاسی بدهند بدرستی هم نشان داده است که بر سر اصول و مبانی وحدت، با سازمان اختلاف دارد و نمیتواند در چهارچوب وحدت های حزبی مورد قبول سازمان جانداشته باشد.

بررسی مواضع رفیق "باباعلی" و ادعاهایی که مبنی بر پایبندی خود بر اسناد وحدت و تجدید نظر رهبری سازمان در آن و انحراف به راست کرده است، مستلزم پرداخت مستند و مفصل است که انجام خواهد شد؛ و در اینجا فقط به یک توضیح مقدماتی کوتاه میپردازیم. ابتدا ببینیم چه کسی در "بیانیه وحدت" و در "جمعبندی مباحثات وحدت" تجدید نظر کرده است؛ * و پس از آن ببینیم چه کسی راست شده است! رفیق "باباعلی" علاوه بر مسئله "آزادی بی قید و شرط مباحثه علنی"، چند موضوع برنامه ای و تاکتیکی را نیز مطرح کرده است که به آنها میپردازیم. ابتدا از همان "آزادی بی قید و شرط مباحثه علنی" شروع کنیم.

(*) "بیانیه وحدت" و "جمعبندی مباحثات وحدت" در امارتگر شماره ۴ - دوره دوم - تیرماه ۱۳۶۲ و ضمیمه آن چاپ شده است.

الف - آزادی بی قید و شرط مباحثات علنی

در اسناد وحدت، به مسائل تشکیلاتی فقط در سند "جمعبندی مباحثات وحدت" پرداخته شده است. در این قسمت وحدت حول ۴ مسئله مهم اعلام موضع شده است که در هیچیک حتی کلامی از آزادی بی قید و شرط مباحثه و مبارزه ایدئولوژیک و انتقاد، یافت نمیشود، بلکه عکس آن صراحت کامل دارد:

"اصل تنظیم کننده فعالیت یک تشکیلات کونیستی سانترالیسم دمکراتیک میباشد. سانترالیسم دمکراتیک بمعنای وحدت در عمل و آزادی در انتقاد در چهارچوب وحدت اصولی تشکیلات و با رعایت انضباط تعیین شده در اساسنامه است." (صفحه ۱۴ ضمیمه)

بقدر کافی صراحت دارد که آزادی انتقاد، نه بی قید و شرط، بلکه مقید به "وحدت اصولی تشکیلات"، و مشروط به "رعایت انضباط تعیین شده در اساسنامه" مورد توافق قرار گرفته است. در اساسنامه مصوب سال ۱۳۶۰ سازمان نیز که در زمان تنظیم این اسناد معتبر بوده و تا تصویب اساسنامه جدید (که پیش نویسی آن انتشار بیرونی یافته است) کماکان ماخذ خواهد بود، نه تنها از بی قید و شرط بودن بحث و انتقاد کلامی گفته نشده، بلکه شرایط و ضوابط آن در مواد ۲۹ و ۳۰ قید شده است. در بند ۴ مربوط به اصول حاکم بر تشکیلات کونیستی

اخبار مبارزات کارگران و زحمتکشان

اعتصاب یکروزه کارگران نازنخ

کارگران کارخانه نازنخ در تجمعی که جهت بجزقه اعزامین به جبهه صورت گرفته بود، درخواستهای خود را به مسئولین انجمن و شورا و مدیریت مطرح میکنند. این خواستها عبارت بودند از طرح طبقه بندی، شیر، لباس کار و... کارگران بدنبال طرح این خواستها از رفتن بسه سرکار خودداری کردند و از قسمتهای زنان نیز خواستند که به اعتصاب ایشان بپیوندند.

مسئولین شورا و نمایندگان مدیریت بنوبت سعی میکنند کارگران را بسرکار خودبازگردانند اما ضمن اینکه جانب کارگران افشا میشوند، بگوشه ای میروند. نماینده دادستانی از قزوین میاید و با تهدید و ارباب به ضدانقلابی بودن کارگران تلاش میکند تا اعتصاب را به پایان برساند که موفق نمیشود. تا اینکه مهندس برق کارخانه که نماینده و نایب مدیرعامل است با وعده رسیدگی ظرف ۲ هفته، موفق میشود کارگران را به سرکار خودبازگرداند. این اعتصاب از ۱۰ صبح تا ۳ بعدازظهر ادامه داشته است.

بعد از آن روز لباس کار به کارگران داده میشود و در ضمن ۶ نفر از اعضای انجمن و شورا و کارگران دستگیر میشوند و بعد از آزادی نیز از کارخانه اخراج میشوند که علت آن معلوم نیست. در ضمن مهندس برق نیز از سمت خود استعفا داده و به کارگران گفته است تا زمانی که قدرت داشته نمیتوانم به وعده های خود عمل کنم.

اعتراض کارگران مانع اخراج شد

دو تن از کارگران کارخانه شاهد به اتهام شایعه پراکنی علیه یکی از کارکنان زن در معرفی اخراج قرار گرفتند. آنها که بدلیل مخالفتهای قبلی مورد خشم انجمن و شورا قرار داشتند، با پراکندن شایعه مزبور، بمدت دو هفته از کار معلق شده و توسط مدیریت تهدید به اخراج شدند. کارگران در مقابل اخراج همکارانشان ایستادند و با مراجعه به شورا و انجمن و فشار آوردن به آنان مانع اخراج دو کارگر مزبور گشتند. هئیت مدیره نیز که بطور جدی قصد اخراج آنان را داشت در مقابل فشار کارگران عقب نشینی نمود و دو کارگر را با گرفتن تعهد و تعویض قسمتهایشان بسرکار بازگرداند.

اخراج و تسویه حساب کارگران

اقدامات کارگران باعث بازگشت به کار شد

چند تن از کارگران کارخانه آزمایش که در معرض اخراج قرار داشتند تصمیم گرفتند با اقداماتی مانع اخراج خود شوند. آنها روزهایی خاصی از هفته را به کارخانه آمده و به همه قسمتها میرفتند و وضعیت خود را به سایر کارگران توضیح میدادند. و تصمیم گرفتند که پای هیچگونه ورقه تسویه حساب را امضا نکنند و در آخر نیز به وزارت کار شکایت نمایند. مسئولان که از حرکت این کارگران بلا تکلیف نگران شده بودند، اضرار میکردند که حق ندارند در محوطه بگردید و به کارگران سرزنش کنید، یا در گوشه ای بنشینید و یا اصلا بر سر کار نیایید تا تکلیفتان روشن شود. سایر کارگران که نگران وضع همکاران خود بودند با سؤال و جواب و اطلاع از آخرین وضعیت آنان میگفتند نگران نباشید ما پشت شما هستیم. بالاخره تمامی این مسائل باعث شد که مسئولین این کارگران را بسر کار خود بازگردانند.

ما را نیز باید اخراج و تسویه حساب کنید. وهمگی به دفتر قسمت میروند و به این وضع اعتراض میکنند. در نتیجه سرپرست قسمت مداخله کرده و مسئول مزبورا ملامت میکند. کارگران نیز بسرکار خود باز میگردند.

قسمت سرکشی میکرد متوجه شد که عده ای کارگر، نشستاند و کار نمیکنند. مسئول مزبوره این وضع اعتراض میکند اما کارگران کار خود را که قبلا انجام داده بودند به وی تحویل میدهند. مسئول شروع به تهدید میکند و میخواهد که این کارگران را اخراج کند. کارگران دیگر به حمایت از همکاران خود بر میخیزند و میگویند اگر اینها تسویه شوند

طی هفته اول آذرماه تقریباً ۳۰۰ نفر از کارگران کارخانه آزمایش را یک یا دویز در میان اخراج نمودند. کارگران هرروز با دلپره اخراج و تسویه حساب به سرکار میآیند. کارگران میگویند چون همه باهم نیستیم و اتحاد نداریم نمیتوانیم در مقابل اخراجها ایستیم. در هفته اول آذرماه یکی از مسئولین که به

اجبار کارگران به استعفا

کمبود تولید

در تاریخ ۲۵ آذر ۶۷ دومین مجمع عمومی کارخانه کفش صنعتی برگزار گردید. رئیس شورا ضمن صحبت اساسا به اجرای طبقه بندی اشاره کرد و گفت چرا کارگران نزدستوشی شعار مینویسند که "طبقه بندی، خالی بندی" و غیره. بهتر است کارگران بیایند و با ما صحبت کنند. و در این رابطه وعده‌های زیادی داد، بطوریکه وقت مجمع رو به اتمام بود. کارگران سؤالات خود را که در این فاصله نوشته بودند به رئیس شورا دادند. امای بدلیل وقت کم به توجیه قضایا و جمله پردازی، پرداخت که کارگران مجمع را ترک کرده و به سخنرانی گوش ندادند. سؤالات کارگران در مورد طبقه بندی، کسر اجباری ماهانه ۱۰ تومان برای حق عضویت در شورا و غیره بود. کارخانه از نظر تولیدات نیز وضع خوبی ندارد و بعلت کمبود مانده (بی یو)، تولید آن از ۱۲ هزار جفت کفش به ۶ تا ۷ هزار جفت رسیده است و به همین علت تعدادی از کارگران بعنوان ماموریت به کارخانه های دیگر فرستاده شده‌اند. و یکی از ناراضیهای کارگران نیز همین امر میباشد.

کارخانه صنایع چوب ایران که بالاتر از سه راه تهران پاری واقع است، دست به اخراج کارگران خود زده است و در مدتی کمتر از یکسال، بیشتر از ۱۰۰ نفر را اخراج کرده است.

این کارخانه نمایندگی صنایع چوب را با اعتباری بیش از نیم میلیون تومان به افراد مختلف در سر تا سر کشور داده است و ۷۰٪ سهام آن متعلق به بانک ملی و باقی متعلق به بانک مسکن میباشد. با وضعیت خرابی که کارخانه دارد، حتی جوابگوی نمایندگیهای خود نیز نمیشود. چندی پیش کلیه نمایندگیها با امضای طوماری شکایت خود را از این کارخانه به بانک ملی و مسکن تسلیم کردند و تصمیم گرفتند با تشکیل مجمع عمومی نمایندگی خود را پس گرفته و نیاز چوب خود را از کارخانه چوب رجالی تامین نمایند.

مسئولین کارخانه جدیدا کارگران را مجبور به استعفا میکنند تا موظف به رسیدگی قانونی به کارگر اخراج شده، نباشند. برای مثال، کارگری را که دیلمه بود ابتدا به قسمت کارمندی منتقل میکنند و پس از چندی مجددا وی را به قسمت کارگری بازگردانند.

کارگر مزبور که از این وضع ناراحت و عصبانی بود به مدیرعامل میگوید که به قسمت کارگری باز نمیگردم و اگر به وی احتیاج ندارند، اخراجش کنند. مدیرعامل گفت، هنوز از دست آنها تیکه اخراج کردیم و به وزارت کار شکایت کرده‌اند، رها نشدیم، اگر نمیخواهی کارکنی باید استعفا بدهی. وی در ضمن کلت خود را به کارگر مزبور نشان داده و گفت، اسم تو در لیست سیاه ما میباشد، کاری نکن، جایی بروی که عرب نی نینداخته. کارگر در مقابل تهدید مدیرعامل تسلیم شده و مجبور به استعفا میشود.

سیاستهای مدیرعامل جدید کارخانه سایپا

و باید وجه آن پرداخت شود تا مواد ترخیص گردد. از اینجهت بهتر است کارگران توقع خود را پائین بیاورند. از عقب افتادگیهای طرح طبقه بندی و وام خبری نیست و حتی انتظار نداشته باشید که حقوقتان را بدهیم. وی در آخر میگوید، بهتر است تمام صندوقهای قرض الحسنه در بخشهای مختلف کارخانه باهم یکی شوند و با مسئولیت دوماهه از مدیریت و سه نفر از کارگران کارکنند تا بتوانیم قرض کارخانه را بپردازیم.

کارگران که بخوبی متوجه سیاستهای ضد کارگری این مدیر عامل نیز هستند، با اینکار مخالفت کردند. این صندوقها ۱۲ عدد هستند و توسط خود کارگران تشکیل شده‌اند. کارگران میگویند، مدیرعامل قصد دارد صندوقهای ما را منحل کند و با تشکیل صندوق مرکزی، رهبری صندوقها را از دست ما بیرون آورد.

مدیرعامل جدید کارخانه سایپا که وی نیز از اقوام بیژانبوی است. بطور غیر مستقیم از مدیرعامل سابق دفاع میکند و میگوید تمامی فروشهای رنو بصورت ارزی به ریال بدستور نخست وزیر بوده که مدیر عامل قبلی انجام داده و وی در اینمورد تقصیری نداشته. و یا اینکه از توانائیهای وی در مدیریت و راه اندازی کارها، تعریف و تمجید میکند. البته پس از روی کار آمدن مدیر عامل جدید، وضعیت کارخانه نیز وخیم گردیده بطوریکه روزانه کمتر از ۱۰ دستگاه نیسان و نزدیک ۱۵ دستگاه رنو، تولید میگرد.

این مدیرعامل ترتیبی داده است تا با کارگران ملاقات حضوری نداشته باشد. کارگران نیز جهت این ملاقات باید از قبل وقت بگیرند. مدیرعامل توانسته است به این ترتیب به تمام مسائل کارخانه وارد شود. مدیرعامل در سخنرانی ای که برای کارگران ترتیب داده بود، گفت وضعیت کارخانه بسیار بد است، مواد اولیه ندارد و هر چه را که وارد کرده در گمرک توقیف شده

اخراج کارگران روز مزد

● اطلاعیه ای مبنی بر بازخرید داوطلبانه کارگران از جانب مدیریت در تاریخ ۱۵ آذر در کارخانه سایپا نصب گردید. که به ازای هر سال، ۲ ماه حقوق و مزایا به کارگر بازخریدی داده خواهد شد. کارگران که از تجارب همکاران خود در کارخانه های دیگر آموخته بودند، اعتنایی به اطلاعیه نکردند. مدیریت ۲ ماهه به ۲/۵ ماه افزایش داد، اما حتی يك کارگر نیز داوطلب نگشت. و مسئله فعلا راکد مانده است.

کارگران کارخانه جولائی اخراج گردیدند و در آثر ماه نیز موج اخراج در کارخانه باقری شروع شد. و هفته اول آذر ۴۰ نفر از کارگران این کارخانه که سنشان بالای ۵۰ سال بود اخراج گردیدند. شایع است که کارخانه جولائی کلیه کارگران خود را اخراج کرده و تعطیل گردیده است.

بعد از آتش بی تولیدات کارخانههای شهید باقری، جولائی و کلاهدوز که قایقیهای تندرو و ساختمانهای پیش ساخته و غیره میباشد، بسرعت پائین آمد، این کارخانهها تحت پوشش سپاه استو سپاه نیز بمحض پائین آمدن تولید، شروع به اخراج کارگران روزمزد و قراردادی این کارخانهها نمود. در آبانماه تعداد ۷۰۰ نفر از

طومارعلیه دزدیهای تعاونی مصرف امیدکارگران به صاحب مسکن شدن

تعاونی مسکن از سال ۵۲ درکارخانه ایران یاساتاسیس شده بود اما کارگران کارخانه تا چندماه پیش از وجود آن بیخبربودند. درآذرماه هیئت مدیره براتر فشارکارگران مجبور شد اولین مجمع عمومی تعاونی را درتاریخ ۱۵ آذربرگزارکند. و قبل ازآن نیز طی اطلاعیه ای از کارگران خواست که برای انتخابات جدید هیئت مدیره کاندید شوند. کارگران نیز به امید صاحب زمین و مسکن شدن، با پرداخت ۱۰۰ تومان به عضویت تعاونی در آمدند و تعاونی هم اکنون نزدیک ۵۰۰ تن عضو دارد.

در مجمع عمومی، رئیس هیئت مدیره از کارگشته تعاونی انتقاد کرد و گفت اگر کاغذهایی که دراین دور رد و بدل شده میفروختیم، سود بیشتری میریدیم. سپس کارگران به رای دادن پرداختند و هیئت مدیره جدید را انتخاب کردند. نفر اول انتخاب شدگان ۱۷۷ رأی آورد.

تعاونی مصرف کارخانه آزمایش که اعضای زیادی دارد، با آوردن اجناس برای کارگران، به قرعه کشی میپردازد تا جنس را بین کارگران تقسیم نماید. اما این قرعه کشی شامل کارگران عضو از سال ۶۰ به بعد نمیشود. به اینجهت در آذر ماه ۱۰۰ نفر از کارگرانی که از سال ۶۰ به بعد شافل شده بودند با اعضای طوماری به این امر اعتراض میکنند اما چون کارگران دیگر که شامل قرعه کشی میشدند از اینان حمایت نکردند، موفق نمیشوند که کاری صورت دهند.

بعد از مدتی کارگران بیشتری جهت اعتراضی به گرانی اجناس تعاونی و ترکیب هیئت مدیره، طومار دیگری تهیه میکنند و در آن چند فقره از دزدیهای تعاونی را افشا میکنند. ۴۰۰ کارگر این طومار را امضا میکنند. در روز دوشنبه ۲۸ آذرماه جلسهای از نمایندگان کارگران و انجمن اسلامی هیئت مدیره تعاونی تشکیل میشود. این جلسه بیشتر به جلسه محاکمه هیئت مدیره تعاونی شبیه بود. اکثر سؤالات مربوط به دزدیها و ورود و خروج اجناس تعاونی و غیره بود. کارگران در این جلسه موفق میشوند بازرسی تعاونی را برکنار کنند و در ضمن شکایت خود را تسلیم وزارت کار نمودند، قرار است در روزهای آینده یک مجمع عمومی با حضور نماینده وزارت کار جهت رسیدگی به این مسائل تشکیل شود.

دزدی رسمی تعاونی

کارخانه قرقره زیبا در جاده کرج واقع است و بیش از ۱۵۰۰ نفر کارگر دارد. مسئولین تعاونی مصرف این کارخانه بکم مدیریت تصمیم گرفتند بخشی از کالاهای بن نوبت چهارم سال ۶۶ را که عبارت از سه عدد شامپو، یک عدد خمیر دندان، سه عدد مسواک، سه عدد صابون، ۲/۴۰۰ گرم کره واردا تی و ۱۵۰۰ گرم پنیر واردا تی بود، بردارند. کارگران که از مقدار کالاها توسط همکارانشان در کارخانههای دیگر مطلع شدند، به این امر اعتراض کردند و مدیر عامل که خود نیز در ماجرا دست داشت، قول رسیدگی داد.

در ضمن اطلاعیهای در تعاونی نصب گردید که بنابه آن قرار شده بود از مقدار کره کم کرده و به مقدار پنیر اضافه نمایند. کارگران به این دزدی رسمی، شدیداً اعتراض کردند.

دزدی از حقوق کارگران

در دی ماه سال ۶۶ به کارگران کارخانه ایران یاسا، نفری ۵۰ کیلو برنج داده شد که قرار شد کارگران پول انرا بطور قسطی بپردازند. در آبانماه ۶۷ کارگران کارخانه متوجه شدند با اینکه قسطها تمام شده اما همچنان از حقوقشان بابت قسط کسر میکرد. کارگران، همگی به مسئولین تعاونی اعتراض کردند و پرده از این دزدی برداشتند. مسئولین تعاونی نیز از ترس افشا شدن، اعلام کردند که اشتباه شده و کارگران به تعاونی مراجعه کرده تا پول خود را پس بگیرند.

کارخانه شاهد

مدیر عامل کارخانه شاهد طی یک سخنرانی برای سرپرستان مطرح کرد که تعداد تولیدات کارخانه خوب است اما بعلت کیفیت پائین آن، گاهی جنس پس از رسیدن بدست مشتری، به کارخانه عودت داده میشود. و باید سعی شود با حفظ کمیت، کیفیت تولیدات نیز بالا رود. سرپرستان که میدانستند کارگران بعلت اعتراضی به مشکلاتشان حاضر به بالا بردن کیفیت تولیدات نیستند، مطرح کردند، عامل اصلی، عدم پرداخت حق تولید کارگران است و اگر این وجه پرداخت شود کارگران نیز حاضر به بالا بردن کیفیت میشوند. مدیرعامل مطرح کرد، قصد داریم پس از بیلان، بخشی از حق تولید را به کارگران بدهیم.

افشای ماهیت مدیریت

تعداد حدود ۱۵ عدد چهارپایه به کارگران کارخانه شاهد داده شد که بین آنهاشیکه چهارپایه نداشتند تقسیم گردید. بعد از چند روز مدیر عامل بدلیل بزرگی چهارپایهها دستور جمعآوری آنها را داد. کارگران به این امر شدیداً اعتراض کرده و با تترك کردن کار خود به دنبال سرپرستها میروند تا چهارپایهها را برگردانند. مدیرعامل نیز از ترس تعطیل شدن کار با برگشت چهارپایهها موافقت میکند.

کارگران میگفتند، این مدیرعامل نیز که خود را دلسوز کارگران نشان میداد، ماهیت خود را نشان داد، لابد میخواهد ضرب شصت کارگران رانوش جان کند تا تجربیای بیندوزد.

مسمومیت کارگران فیلیپس

سرخ حصار منتقل میشوند و سرم وصل میکنند. جریان از اینقرار بوده که مقداری مرغ از سال پیش در یخچال نگهداری شده بود، اما با قطع و وصل برق، مرغها نیز در یخچال فاسد گشته بودند. رئیس کارگرینی که مرغها را تست کرده بود، بدون احساس مسئولیت، خوردن آنها را بی مانع تشخیص داده بود و در نتیجه کارگران از همه جا بی خبر با خوردن مرغها مسموم گشته بودند.

کارخانه فیلیپس ساعت پایان کار را از ساعت ۴ به ۲ بعد از ظهر تغییر داده و در نتیجه ناهار را نیز قطع نموده و فقط در ساعت ۱۰ صبح به کارگران صبحانه میدهند. در روز شنبه ۶۷/۹/۱۲ کارگران متوجه میشوند که برای ساعت ۱۰، مرغ داده میشود. کارگران با خوشحالی شروع به خوردن میکنند. نیم ساعت بعد از خوردن مرغها، حال چند کارگر بهم میخورد و معلوم میشود که مرغها مسموم بوده است. تعداد زیادی از کارگران به بیمارستان

انتخابات شورای اسلامی ایران یاسا . انحلال جمع عمومی توسط هو کردن کارگران

در تاریخ ۶۷/۹/۲۲ دومین مجمع عمومی شورای اسلامی کارخانه شاهد برگزار گردید. رئیس شورا و نماینده وزارت کار سخنرانی نمودند و صرفاً از فواید شورا سخن رانده و مطرح کردند که باید نفری ماهانه ۱۵۰ ریال حق عضویت به شورا بپردازید. کارگران که تا این لحظه با بیحوصلگی به سخنرانی گوش میدادند با شنیدن حق عضویت ۱۵ تومانی عصبانی شده و با هو کشیدن مانع ادامه سخنرانی شدند و سپس دسته دسته در حال هو کردن سالن را ترک نمودند و فقط رئیس شورا و نماینده وزارت کار باقیماندهند. لازم به ذکر است که کارگران کارخانه شاهد در مجمع عمومی اول نیز با پرداخت حق عضویت مخالفت کرده و به این امر اعتراضی نموده بودند.

انتخابات فرمایشی

در تاریخ ۶۷/۹/۲۲ کارخانه ایران یاسا، انتخابات بازرسی و هیئت مدیره تعاونی صرف را برگزار کرد. حدود ۲۳ نفر کاندید بودند که ۴ نفر نیز نمایندگان کارگران بودند. کارگران باشوق فراوان به تبلیغات قبل از انتخابات میپرداختند. در روز انتخابات نماینده اداره کار پشت تریبون رفته و گفت، ۴ نماینده بعلت عضویت در تعاونی مسکن، نمیتوانند در این انتخابات شرکت کنند. رئیس انجمن اسلامی در مقابل چشمان حیرت زده کارگران به طرف لیست اسامی رفته و اسامی ۴ کاندید را که آخرازمه و جداگانه نوشته شده بود قلم زده و پاره کرد. کارگران با عصبانیت شروع به اعتراض کردند و اکثر ورقه های رأی خود را پاره کرده و تعدادی نیز با همان اسامی بداخل صندوق انداختند.

کارگران بدور نماینده وزارت کار حلقه زده و وی را سؤال باران کردند. کارگران می گفتند اگر اینطور است چرا اعضا شورا میتوانند در انتخابات شرکت کنند؟ چرا انتخابات را بعقب نینداختید که نماینده های ما از تعاونی مسکن استعفا دهند؟ چرا زودتر نکتید و تا آخرین لحظه مارا فریب ندادید؟ و از این قبیل سئوالات.

از تعداد کل کارگران کارخانه که ۱۳۵۰ نفر هستند تعداد ۷۷۵ نفر در روز رأی گیری شرکت داشتند. اما تعداد ورقه های آرا داخل صندوق گفته نشد. ولی معلوم بود که بیش از ۳۰۰ نفر در رأی گیری شرکت نکردند. و نفر اول تنها ۲۶۹ رأی آورد.

انتخابات شورای اسلامی پارس الکتریک

شویم. برخی می گفتند رأی ندادن بهتر از رأی سفید است، چون بهر حال آنها انتخاب میشوند. پس بهتر است کسی که بهتر است انتخاب شود. برخی فقط نام همان کارگر مورد اعتماد خود را ۱۲ بار نوشتند. برخی نیز بدلیل جو اختناق و فشار اتاق رأی مجبور شدند برخلاف میل خود اسامی کاندیدها را در ورقه خود بنویسند. نتایج نشان داد که در مجموع ۱۹۰۸ نفر شرکت کردند در حالیکه شرکت کنندگان در مجمع ۲۰۸۹ نفر بود. بیشترین رأی را همان کارگر مورد اعتماد کارگران آورد که ۱۴۲۱ رأی بود.

کارگزینی و سپس نماینده وزارت کار ضرورت تشکیل شورای اسلامی و اهمیت آرا توضیح دادند و سپس کاندیدها خود را معرفی نمودند. تنها عکس العمل کارگران، سخره کردن، خندیدن و شلوغ نمودن بود. و فقط به یکی از کاندیدها اعتماد داشتند. این کاندید به محض معرفی خود از لزوم اجرای طرح طبقه بندی و احقاق حق کارگران و ۰۰۰ صحبت نمود که با کف زدن کارگران مواجه شد.

سپس از هر قسمت بطور جداگانه رأی گیری شد. کارگران می گفتند ما مجبور به رأی ندادن هستیم زیرا در صورت ندادن رأی، در سرمان شروع میشود و ممکن است اخراج

هیئت موسس شورای اسلامی کارخانه ایران یاسا بعد از اتمام دوره فعالیت دوساله این کارخانه، طی اطلاعیه ای از کارگران خواستند که اسامی خود را جهت کاندید شدن در انتخابات هیئت تشخیص صلاحیت شورا، به یکی از اعضا هیئت موسس بدهند؛ و قرار شد روز یکشنبه ۲۹ آبان انتخابات صورت بگیرد. به این جهت سرویسها ۲ ساعت زودتر از معمول کارگران را به کارخانه آوردند. در ساعت ۱ بعد از ظهر نماینده وزارت کار برای برگزاری انتخابات وارد کارخانه میشود. هیئت موسس از کارگران میخواهد که با کارتپاشان برای رأی ندادن بیایند و به اینوسيله کارگران را مجبور به رأی ندادن میکنند چراکه نداشتن مهر برگردت هر کارگر، چه بسا باعث حساسیتهایی گردد.

هنگام رأی ندادن، کارگران به صندوقها هجوم آوردند تا هرچه زودتر به کارت خود مهر بزنند. در این میان یکی از شیشه ها شکست و نگهبانان سرسینه و کارگران را به عقب راندند. مسئولین کارخانه مجبور شدند رأیها را قسمت به قسمت بگیرند.

در تاریخ ۳۰ آبان نتایج رأی گیری معلوم شد. از ۲۰۰۰ نفر کارگر این کارخانه، فقط ۹۶۵ نفر شرکت کردند که نفر اول ۴۵۵، نفر دوم ۲۱۳ و نفر سوم ۸۷ رأی آوردند. برخی نیز در برگه رأی، شعار مرگ بر شورا، مرگ برخیزی و حق افزایش تولید را بدهید و ۰۰۰ را نوشته بودند.

اعتراضیه ندادن شیر در کارخانه

کارگران کارخانه ایران یاسا در شرایط بسیار بدی کار میکنند. تمامی قسمتها، هوای آلوده و بسیار کثیفی دارند و برای اینکه کارگران مبتلا به سل نشوند باید حتما شیر بخورند. چند سال پیش به هر کارگر يك چهارم شیر پاستوریزه میدادند اما از سال پیش به هر دو کارگر يك شیشه شیر يك دوم لیتری دادند. تا اینکه از تاریخ ۱۴ آذر این مقدار را نیز کمتر کرده و به قسمتهایی که درصد آلودگی هوایش بیشتر بود به هر سه نفر يك شیشه يك دوم لیتری و در قسمتهای دیگر به هر ۵ نفر همین مقدار شیر دادند. کارگران جهت اعتراضی به این وضعیت از خوردن شیر خودداری ورزیدند.

در روز چهارشنبه ۲۶ آبان ۶۷،

اطلاعیای مبنی بر اعلام اسامی ۱۸ تن از کاندیدهای شورای اسلامی که توسط نماینده وزارت کار، نماینده مجمع کارگران (که بطور فرمایشی انتخاب شده بود زیرا اکثریت کارگران مجمع را منحل کردند) و نماینده مدیریت تأیید شده بودند به محل اعلانات نصب شد و از کارگران خواسته شد تا در روز چهارشنبه ۲ آذر به حداکثر ۱۳ تن از اینان رأی بدهند.

کاندیدهای معرفی شده بعد از گذراندن امتحان ایدئولوژیک کتبی و شفاهی و گذشتن از صافیهای مختلف موفق شده بودند خود را کاندید نمایند. در روز چهارشنبه ۲ آذر، ابتدا مدیرکل

اعتراضیه شورای اسلامی

شرکت فعال کارگران در مجمع عمومی

شورای اسلامی کارخانه ایران یاسا، بعلمت اتمام دوره دوساله فعالیت خود در تاریخ ۶۷/۹/۹ آخرین مجمع عمومی خود را برگزار نمود و به سئوالات کارگران پاسخ داد. ابتدا "زمان" مدیریت عامل جدید که تا کنون کارگران وی را ندیده بودند بمدت چند دقیقه سخنرانی نمود. کارگران با طنز میگفتند "بالاخره امام زمان ظهور کرد". آنگاه رئیس شورا پشت تریبون قرار گرفت و ضمن ارائه فعالیتهای شورا در این دوسال، طرح کرد، قبلاً دولت برای این کارخانه شش میلیون دلار ارز میداد و هم اکنون این مبلغ به چهار میلیون دلار رسیده است، با اینوجود وضعیت مواد خوب است و کمبودها رفع گردیده. کارگران که میدیدند رئیس شورا با توجیهگری، مشکلات کارخانه و کارگران را نادیده میگرد سئوالات خود را کتبا به رئیس شورا دادند. سئوالات در مورد حق بهره وری، معافیت مالیاتی، وام، کمک اجباری به جنگ، انتخابات تعاونی صرف، مشکل رفت و آمد و سرویس بود. رئیس شورا در مورد حق بهره وری گفت که این امر در حال انجام است و در همین ماه مقداری از آن داده خواهد شد و پس از تصویب جدول بهره وری و اجازه آن از سوی سازمان صنایع، بقیه را تسویه خواهیم نمود. در مورد کمک اجباری به جنگ، گفت، این کمک اجباری نیست و هر کس میخواهد میتواند کمکش را پس بگیرد.

مجمع عمومی که در ساعت سه بعد از ظهر پایان یافت در مجموع بنفع کارگران بود. کارگران توانستند با سئوالات صریح خود رئیس شورا را تحت فشار قرار دهند و خوشحال مجمع را ترک کردند.

بدنبال اعتراضی کارگران اعزامی از کارخانه ارج به سازمان صنایع دفاع و تهیه طومار جهت بازگشت به کارخانه، مدیریت و شورای اسلامی کارخانه ابتدا تصمیم گرفتند در تاریخ ۲۶ آذرماه جمعی برگزارکنند تا کارگران به کارخانه آمده و حرفهایشان را بزنند ولی بعد از اعلام آن به کارگران، از ترس تحریک کارگران دیتر، پشیمان شده و در تاریخ ۲۰ آذرماه خودبه سازمان صنایع رفته و برای کارگران سخنرانی میکنند. این تجمع که حدود ۴۰۰ نفر بوده، به تجمع اعتراضی کارگران تبدیل میشود، بطوریکه انتظامات صنایع دفاع مداخله کرده و کارگران را به پناهگاه راهنمایی میکنند. در پناهگاه نیز، کارگران با اعتراضات وسیع و خشمگینانه خود اجازه ادامه صحبت به نماینده شورا نمیدهند و با طرح سئوالات مختلف و پی در پی، خواهان بازگشت به کارخانه و اجرای خواستههایشان بودند.

این بار نیز رئیس انتظامات سازمان صنایع مداخله کرده و به کارگران قول داد که به مسئله رسیدگی کند و نتیجه را بزودی به اطلاع کارگران برساند.

سپس روز ۶ دی ماه، در سالن آملی تئاتر وزارت کار کرج نشستی با کارگران و نمایندگان شورا و وزارت کار تشکیل شد. که در آنجا نماینده شورا گفت که برای سال آینده ۳۰ ساعت اضافه کاری داده خواهد شد. اما کارگران با فریاد، اعتراضات رابینا میکردند. پس از صحبتهای شورابوزارت کار که تماماً توجیه، عوامفریبی و تهدید بود، کارگران نیز پشت تریبون رفته و به افشای اینان پرداختند. در آخر نیز کارگران طرح کردند، وزارت کار میبایست طی نامه ای رسمی کلیه مزایا و حقوق کارگران و از جمله تاریخ قطعی پایان دوره ماموریت در سال ۶۸ را در آن قید کرده و ابلاغ کند.

اعزام اجباری بمبازسازی

دور سوم اعزام کارگران گروه صنعتی ملی به مجتمع سیدالشهدا، جهت بازسازی اعلام شد اما کسی حاضر به ثبت نام نکشت. اما مسئولین گروه ۱۲۰ نفر از اسامی کارگرانی را که برای دور دوم نامنویسی کرده بودند با اجبار به مجتمع اعزام نمودند.

کارگرانی که از دور دوم بازگشته بودند مطرح میکردند ساعات کار از ۵/۵ صبح تا ۵/۵ بعد از ظهر شده و فشار کار نیز شدیدتر گشته است. همچنین مجروحین نیز تعدادشان بیشتر شده و با دست و پای عده دیده بدون برگ ماموریت و یا حق و حقوق اضافه به خانه خود برگشتهاند.

اعزام تیمهای آگاهی برای جاسوسی در کارخانهها

رژیمفاشیستی فتنه، بعلمت ترساز و کجری جنبش طبقه کارگر مینمان، یک تیم سه نفره از ماموران مخفی دایره آگاهی شهرانیا، تشکیل میدهد که در مواقع اعتراض و اعتصاب بداخل کارخانهها بروند و افراد فعال و معترض را شناسایی و سپس دستگیر نمایند. این امر در یک جلسه شوراهای اسلامی در کارخانه کارگر افشا شد.

در این جلسه که همه کارگران شرکت کننده نام و وابستگی خود به شورای کارخانه شان را دردفتری نوشته و امضا کرده بودند، متوجه شدند که سه نفر امضا نکردهاند. بعد از سئوالات از این سه نفر، یکی از آنها به معرفی خودش،

پرداخت و گفت که "مامورین آگاهی هستیم و از کارگران و بخصوص شوراها میخواهیم که برای شناسایی ضدانقلابیون همکاری لازم را نداشته باشند". آنها در ضمن گفتند که از این پس به کارخانهها خواهند آمد و هدفشان جلوگیری از تشنج، مبارزه با مواد مخدر، شعار نویسی و غیره میباشد.

کارگران بعلمت حضور این جاسوسان، نتوانستند بخوبی در مورد قانون کار و اخراجهای تازه که دستور جلسه بود، صحبت نمایند. در پایان جلسه نیز اکثر کارگران پلیسی کردن جو جلسه را محکوم نمودند.

دست اندازی خانه کارگر بر صنوف

از کانال برخی عناصر مزدور و حزب الهی شرکت تعاونی صرف کارگران صنوف چاپ و خباز راقبضه کرده و در نظم تعاونیهای کارگران درودگر وضعیت ساختمان نیز اخلال ایجاد نمایند. اما خانه کارگر بصر صرف داشتن امکانات نمیتواند حتی گوشه ای از مشکلات این صنوف را پاسخ گوید. پراکندگی که وجه مشخصه صنوف است، چیزی نیست که یکشنبه، یک ساله و حتی چند ساله بدون یک راه حل عینی و همه جانبه بتوان برآن فائق آمد. از این گذشته مسئله بن کارگری که فعلاً تنها نقطه اتکا خانه کارگر است با توجه به وضعیت جامعه نمیتواند برای منتهی حداقل بشکل فعلی ادامه یابد. برواضح است این سنگ بزرگی که خانه کارگر اقدام به بلند کردنش نموده بروی دست و پایش کوبیده خواهد شد.

خانه کارگر در اواخر سال ۶۶، یکشنبه! دست به ایجاد شرکت تعاونی صرف صنوف تهران و حومه زد که بزم مسئولان مرجع خانه کارگر، سنگ بنایی بود برای تشکیل اتحادیه سراسری صنوف ایران. تمکین این شرکت تعاونی در ضمن وسیله ای بود جهت متشکل نمودن خیل وسیع و بی شکل صنوف حول برنامه های خانه کارگر. لذا با در اختیار گرفتن ۱۱ واحد از شرکتهای تعاونی مصرف شیر وروستا در نقاط مختلف شهر همچون تجریش، اسکندری، شوش، راه آهن، دوراه قیان، قرچک ورامین، شهریارکرج و... و تبدیل آن به واحدهای توزیع اجناس سعی در جذب نیروهای فعال صنوف جهت مقاصد ضدکارگری نمود.

طی سه چهار سال اخیر خانه کارگر وزارت کار موفق شده اند

اخبار کوتاه

● کارخانه قایق سازی که تحت پوشش سپاه کارمیکند، بعد از پایان جنگ، با کم شدن تولیداتش، شروع به اخراج کارگران نمود. در اواخر آبان ماه تعداد ۲۰۰ نفر از کارگران این کارخانه اخراج شدند.

● کارگران تمامی بخشهای بیمارستان شریعتی تهران، بعلت کمیود دستمزد دست به اعتصاب زده و حاضر به کار نشدند، بطوریکه پرستاران و پزشکان، خود مجبور به انتقال بیماران و کارهای دیگر بیمارستان شدند.

● مسئولین بیمارستان طی صحبت با کارگران اعتصابی و دادن قول رسیدگی به مشکلات، موفق شدند بعد از یکروز، به اعتصاب کارگران پایان دهند.

● در تاریخ ۶۷/۸/۲۱ شهرداری با کلی اوباش همراه با ۱۵-۱۰ دستگاه کامیونهای زبالهکشی کوچک و بزرگ و دیگر وسایط نقلیه، دست فروشیهای افسریه را مورد تهاجم خود قرار داد. این حمله بقدری گسترده بود که توجه مردم رهگنر را جلب کرده بود. مزدوران بر سر هر چرخ دستی که هجوم آوردند با مقاومت سرسختانه مردم مواجه شدند و بناچار عقب نشستند. مردم با هو و جنجال و فحش به مزدوران برخورد میکردند و میگفتند: "اگر راست میگوئید بروید جلو نزدیهای بزرگ را بگیرید". بالاخره مزدوران شهرداری، بدون مصادره حتی يك چرخ دستی با قطار کامیونهای خالیشان، خود را از محاصره جمعیت خارج کردند و رفتند.

● اخیرا يك باند اقدام به نزدیدن دخترها کرده است و با دادن اعلامیه و پخش آن در شهریار کرج، مطرح کردهاند، تا زمانیکه شرایط ازدواج از نظر مسکن، هزینه ازدواج و کار و... اینچنین است، نزدی دختران را ادامه خواهند داد. در این رابطه جسد چند دختر جوان نیز در زیر پل سیدخندان و اطراف جاده کرج پیدا شده و بتازگی مینی بوسی را که سرویس دختران راهنمایی بوده توسط تهدید، رانندگانش را به بیرون انداخته و دزدیدهاند.

● جلسهای در روز ۱۲ آبان با حضور تعداد ۲۰ هزار کارگر شهرداری تهران، نماینده شوراهای اسلامی آنها، نماینده وزارت کار و مسئولین شهرداریهای تهران تشکیل گردید. طی این جلسه معلوم شد طرح طبقه بندی که به امضا وزارت کار رسیده از ماه آبان به کارگران پرداخت خواهد شد.

● کارگران مطرح میکنند، عقب افتادگی طرح باید از ابتدای سال ۶۷ پرداخت گردد.

● کارگران رانآهن از اینکه مسئولان مملکتی از وضعیت رانآهن و عدم سوددهی آن گله میکنند، ناراحتند و میگویند، این آخوندها هنوز فرق خر و رانآهن را نمیفهمند و با این حرفها میخواهند حق ما را بخورند. در حالیکه زمان جنگ روزانه بیش از ۵ هزار کشته توسط واکنهای یخچال نار حمل میکردیم و همیشه کارما نسیه بود. اما حالا عیدی سال ۶۷ را هنوز ندادند. کلاً ۴۷ هزار پرسنل رانآهن این وضعیت را ندارند.

● کارگری که باسه سال کارازکارخانه زامیاد بازخردیشمه و ۸۰ هزار تومان گرفتسه بودبعنادزیکسال بیگاری و دستفروشی به استخدام کارخانه قرقه زیبادرآمد، وی میگفت، بقدری وضعیت کارگران دراین کارخانه خراب است که بادستفروشی بهتر میتوان هزینه زندگی رانآهن کرد. دراین کارخانه ازناهاروصبحانه خبری نیست. کارگران باید غذای خودرابه همراه ببرند درحالیکه چراغ ووسيله گرم کننده نیز درکارخانه وجودندارد.

● نزدی در ایران بیداد میکند. دزدان حتی از نزدیدن کپسول گاز نیز نمیگزنند. اخیرا نزدی بچه شایع شده است. دزدها بچه را که از قبل شناسائی شده است در راه مدرسه میدزدند و بعد از والدین تقاضای پول میکنند. این شکل از نزدی در شهریار کرج و در شمال تهران دیده شده است. از جمله وسائلی که در تعدادی از منازل بسرقت رفته، يك گونی که در آن روغن و وسائل خرد و ریز بود، يك فرش ماشینی کوچک که تازه شسته شده بود و از این قبیل. یکی از نزدیهای که در محلهای بستگیر شده شخصی معتاد و بیگاری است که در همان محله زندگی میکند.

● کارگران کارگاه گکش پویا در شاد شهر که یکی از شعبات کارخانه گکش پویا است، با نوشتن طوماری علیه سرپرست خود باعث اخراج وی از کارگاه گردیدند. این فرد بنام بهروز قلی نژاد که یکی از دست پروردگان زنجانی مدیر عامل سابق گروه صنعتی ملی بود در هر کارخانههای که مشغول بکار شد توسط کارگران آن کارخانه طرد و اخراج گردید.

● تولید در کارخانه لیلاند موتور بشدت پائین آمده و به کارگران قراردادی که ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر هستند اطلاع داده شد که باید تسویه حساب کنند.

● همچنین در این کارخانه، کارگران را به نوبت، هر هفته جهت آموزش نظامی به کارخانه گکش ملی میبرند.

● بعد از مدتها بر اثر فشار کارگران در تاریخ ۱۹ آرمه حق بهره وری سه ماهه اول و دوم سال ۶۷ را به کارگران کارخانه ایران یاسا دادند. این مبلغ که از ۱۸۰۰ تا ۲۷۰۰ تومان بود مورد اعتراض کارگران قرار گرفت. کارگران میگفتند د ر دوره سوم و چهارم چون پنجشنبه ها تعطیل شده است، لابد ما باید چیزی هم از جیب خود بدهیم!

● کارگران کارخانه ایران یاسا بعلت مشکل رفت و آمد و عدم وجود سرویس مناسب، بارها بطور دسته جمعی به مسئولان مربوطه مراجعه کردهاند، اما نتیجتی حاصل نشده است. کارگران مجبورند، گاهی ۲ کیلومتر پیاده طی کنند تا به ایستگاه سرویس برسند و با وجود سرمای زمستان، رفت و آمد برای کارگران جانفرسا شده است.

● تعداد ۲۵ نفر از کارگران به همین جهت، طوماری امضا کرده و آنرا به معاون مدیر عامل کارخانه تسلیم نمودند.

کارگران، با هر عقیده و مرامی، در جبهه واحد کارگری علیه استبداد و استثمار متحد شوید!

توضیح دربرامون اخراج ...

دنیاله از صفحه ۱۷

نقش عملی توافقات در محکوم دانستن صریح و مکرر فراکسیونیسیم و تلقی آن بمثابه اپورتونیسیم تشکیلاتی و ایجاد دسته بندی های جداگانه ، که به صراحت و به تفصیل در بند سوم "جمع بندی مباحثات وحدت" بر آن تاکید شده نیز شاهد دیگری بر عدم پایبندی رفیق "باباعلی" به توافقات مربوط به اصول حاکم بر تشکیلات کونیستی است. و این درحالیست که در تشکیلات مادر تمام سطوح از سطوح رهبری گرفته تا اعضا حوزه ها، هستند کسانی که از مبارزه ایدئولوژیک علنی بی قیدو شرط بدون آنکه آنرا به یک پرنسیپ حزبی ارتقا دهند، دفاع کرده و تاروشن شدن نظر حاکم بر سازمان توسط اعضای سازمان، تبعیت از نظم معمول و اقلیت از اکثریت را بدیی میدانند.

ب - تجدید نظر در "جمهوری دمکراتیک خلق"؟

رفیق "باباعلی" در پلاتفرم انشعاب خود، به دفتر سیاسی افزوده است که گویاشعار جمهوری دمکراتیک خلق و برنامه انتقالی را به آینده موکل کرده؛ و شعار جمهوری (بورژوازی) و برنامه حداقل را بعنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی جایگزین آن کرده است. او نوشته است:

" اکثریت - س (دفتر سیاسی) در "بیانیه وحدت" تجدید نظر کرده اندو براین باورند که اولا جمهوری ، آلترناتیو بلا فصل رژیم ج.ا.و میباشد. یعنی شعار قدرتی بی واسطه ما باید مرک بر رژیم ج.ا.و زنده باد حکومت موقت و جمهوری باشد؛ ثانیا جمهوری بنابه ترکیب طبقاتی خود بربرگیرنده کارگران ، خرده بورژواها و گلی بورژوا دمکراتهاست. (اکثریت - س هنوز مشخصی نکرده که آیا بخشی از لیبرال هانیز در حکومت وی میکنند یا نه ؛ اما لیبرال - دمکراتها" یا جناح "چپ" طیف لیبرالیسم، باید قاعدتا از نظر آنان در این حکومت حضور داشته باشند). ثالثا مطالبات اصلی که بر پایه آنها بلوک قدرت مذکور میتوانند شکل گیرند، همانا برنامه حداقل یا همان پلاتفرم جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی محسوب میشود؛ رابعا جمهوری بورژوازی، جمهوری دمکراتیک یا حکومت موقت محسوب میشود که قرار است، بولتاریا بر آن هژمونی را کسب کند."

رفیق "باباعلی" سپس میافزاید: "این چکیده ای از اختلافات ما" است. وی این ادعاهای سراسر نروغ و سراسر ساختگی خود را به شکلی بیان کرده است که خواننده بی خبر، تصور کند که در بحث بر سر جمهوری دمکراتیک خلق میان اعضای دفتر سیاسی و رفیق "باباعلی"، کسی یا کسانی از دفتر سیاسی، واقعا چنین نظراتی ابراز کرده اندو رفیق "باباعلی" شنیده های خود را از زبان آنان بیان میکند!

سقوط اخلاقی رفیق "باباعلی" تا این حد که دست به عوام فریبی بزند، برای همزمان او که به صداقت انقلابی وی اعتماد و باور داشتند، بیش از سقوط او در انحرافات سیاسی و تشکیلاتی غیر منتظره ، ناباورانه ، شوکه کننده و تاسف بار بوده است.

باری؛ حقیقت این است که اختلافی بوجود آمده است، اختلافی بسیار جدی ، امانه اختلافی که رفیق "باباعلی" با بی اخلاقی تمام "چکیده" ای وارونه و عوام فریبانه از آن ارائه داده است.

اختلاف واقعی برسر شرکت یا عدم شرکت خرده بورژوازی بطور کلی، یادقیقت، خرده بورژوازی میانی در ترکیب دولت جمهوری دمکراتیک خلق است. رفیق "باباعلی" مدتی است این عقیده را ابراز میکند که ترکیب دولت در جمهوری دمکراتیک خلق عبارتست از پرولتاریا، نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی میانی. حال آنکه نظر رسمی سازمان این است که ترکیب جمهوری دمکراتیک خلقی ، عبارتست از پرولتاریا، نیمه پرولتاریا، و خرده بورژوازی تهیدست به عبارت دیگر، سازمان ماهواره از "اتحاد کارگران و زحمتکشان شهرو روستا" بعنوان پایه جمهوری دمکراتیک خلق یاد کرده است. و در طرح

دیسپلین و انضباط معمول توسط مرکزیت تبعیت کند؟ در اینجانبین اصل و پرنسیپ، تبعیت مرکزیت از حق اقلیت برای مخالفت علنی نیست؛ بلکه اصل و پرنسیپ، تبعیت این حق مسلم، از دیسپلین و انضباط معمول توسط مرکزیت است. و بنابراین این حق، باید مزاحم اتحاد در اقدام و متغیر با دیسپلین و انضباط معمول توسط مرکزیت نباشدو در صورتی مشروع است که وسیله ای برای ایجاد فراکسیون و دسته بندی در داخل تشکیلات قرار نگیرد.

در نثر صریح "بیانیه وحدت" و "جمع بندی مباحثات وحدت" از مباحثه و مخالفت و انتقاد علنی بعنوان یک پرنسیپ کونیستی، بعنوان "حتی بی چون و چرای اقلیت و هر عضو تشکیلات" کلمه ای نیست و معنائی که "جمع بندی مباحثات" از " مخالفت اصولی" ارائه میدهد نیز به وضوح و بی نیاز از هرگونه "تفسیری" شاهد و گواه آنست که مباحثه و انتقاد ایدئولوژیک و انتقاد و مخالفت علنی و بی قیدو شرط بودن آن بعنوان "یکی از اصول وحدت های حزبی" در توافقات بین راه کارگر و راه فدائی مطرح نبوده است و برخلاف ادعای کاملا جدید رفیق "باباعلی" ، چنین توافقی وجود نداشته است تا دفتر سیاسی یا کمیته مرکزی راه کارگر آن را نقض کرده باشد. برعکس ، این خود رفیق "باباعلی" است که نظر جدیدی تدوین کرده* ، و با ارتقاء مبارزه ایدئولوژیک و انتقاد علنی به سطح یک پرنسیپ کونیستی و به سطح یک اصل وحدت حزبی" ، در اسناد توافقات وحدت تجدید نظر کرده است.

برسیدنی است که اگر حقیقتا مباحثه بی قیدو شرط علنی، در مذاکرات وحدت، یکی از اصول وحدت حزبی ما" تلقی شده بود، پس چرا چنین "اصلی" در "بیانیه وحدت" (مثل اصول چهارگانه وحدت حزبی) قید نشده است؟! چرا حتی در "جمع بندی مباحثات وحدت" نیز بعنوان یک اصل وحدت حزبی" قید نشده است؟! و پرسیدنی است که اگر رفیق "باباعلی" حقیقتا خودش هم از همان ابتدای انعام، چنین برداشتی از توافقات وحدت داشت که مبارزه ایدئولوژیک علنی ، یکی از اصول وحدت حزبی ماست، به اتکای کدام اصولیت به خود اجازه داد که تابه امروز سازمانی که این باصطلاح "اصل وحدت حزبی" را رعایت نمیکرد، باقی بماند؟! اگر قصداً و آن بود که صادقانه بگوید که به چنین اعتقادی دست یافته است، و در بحث های اسانامه ، به توضیح و تبلیغ این ایده خرد بپردازد؛ و نه اینکه ادعا کند که انعام بر مبنای پذیرش مبارزه ایدئولوژیک علنی بعنوان یکی از اصول وحدت حزبی صورت گرفته بوده و حالا کمیته مرکزی در آن تجدید نظر کرده است و با تهدید به انشعاب، ایده خود را به اکثریت کمیته مرکزی تحمیل کند.

(*) بعنوان مثال ، در نوشته ای که رفیق برای کنفرانس تشکیلاتی در تاریخ ۹ شهریور ۶۴ نوشته است چنین میگوید:

"... از نقطه نظر لنینیسم مبارزه ایدئولوژیک علنی یک پرنسیپ کونیستی است که در صورت لزوم میتوان صحت آنرا با توجه به نظرگاه لنینی نشان داد. سازمان دادن بولتن بحث درون سازمانی سراسری و تخصیص ستونی بر ارگان مرکزی تشکیلات و در صورت لزوم استفاده از جزوات برای پلمیک های رفیقانه ابزارهای اصلی چنین مبارزه ای میباشد که میباید به لحاظ اصولی مورد تأیید مرکزیت قرار گیرندو جهت توجیه آنها بادیگدهای رایج پیوپولیستی در باره "تقیع مبارزه حزبی" مبارزه شود. در عین حال باید این نکته نیز روشن گردد که سازمان دادن این مبارزه به لحاظ شکل مباحثه (علنی یا درونی) زمان شروع و مدت آن ، و موضوع بعهده مرکزیت است . البته واضح است که موضوع مورد مباحثه" از راه مرکزیت نمیتراود بلکه باید ناظر بر مسائل دارای اهمیت به لحاظ تئوریک و سیاسی باشد..."

که در "بیانیه وحدت" گفته شده ، این انقلاب برپایه بلوک دمکراتیک انقلابی پرولتاریا با خرده بورژوازی شیروستا میتواند بوجود آید. (هم خرده بورژوازی میانی و هم بطریق اولی، خرده بورژوازی تهیدست).

اما در دولت چه؟ باید پرسید کدام دولت؟ بیانیه وحدت میگوید: "دولتی که برپایه اتحاد دمکراتیک انقلابی کارگران و زحمتکشان شیروستا ایجاد میگردد، دولت اکثریت استثمار شوندهگان بر اقلیت استثمار کننده است."

حال مقایسه کنید: ائتلاف در انقلاب: "پرولتاریا با خرده بورژوازی شیروستا"؛ ولی در دولت: اتحاد کارگران و زحمتکشان شهر روستا. فرق در این است که خرده بورژوازی ، شامل اقشار میانی هم میشود؛ اما زحمتکشان ، یا همانطور که بلافاصله قید شده ، اکثریت استثمار شوندهگان ، شامل اقشار میانی خرده بورژوازی نمیشود و فقط به معنی نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی تهیدست است.

چرا فقط اکثریت استثمار شوندهگان ، یعنی زحمتکشان میتوانند متحد طبقه کارگر در جمهوری دمکراتیک خلق باشند و نه خرده بورژوازی؟ چون همانطور که در آغاز اولین اصل "بیانیه وحدت" (ص ۱۲) با تاکید عنوان شده است، ماه "دولت نوع پرولتری و انتقال به سوسیالیسم" اعتقاد داریم. خرده بورژوازی میانی نمیتواند در وظیفه این دولت که همانا انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم است با پرولتاریا دارای اراده مشترک باشد. خرده بورژوازی میانی میتواند در جنبش شورایی در شورهائی که هنوز فقط نطفه دولت شورایی اند ، در قیام مسلحانه ، و در درهم شکستن ماشین استبدادی - نظامی دولت بورژوازی شرکت کند؛ اما در ساختن دولت شورایی؛ در ترکیب دولت جمهوری دمکراتیک خلق که بعد از درهم شکستن ماشین استبدادی - نظامی دولت بورژوازی بمثابة يك دولت نوع پرولتری و شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا جای ماشین درهم شکسته دولت را میگیرد؛ و در وظیفه اصلی آن که درهم شکستن همه امکانات، زمینه ها و شرایط بازسازی ماشین دولت بورژوازی (حتی به شکل دمکراتیک آن) است؛ نمیتواند شرکت کند و با پرولتاریا دارای اراده واحد باشد.

اما ما از اینجا چه نتیجه ای میگیریم؟ این نتیجه را که پس برنامه انتقالی را به آینده موکول کنیم و جمهوری را جایگزین جمهوری دمکراتیک خلق کنیم؟! ابتدا! چنین نتیجه ای را فقط کسی میتواند بگیرد که برای تشکیل حکومت با خرده بورژوازی میانی خود را مکلف و متعهد بداند و بگوید چون اون نمیتواند به جمهوری دمکراتیک خلق بیاید، پس ما به جمهوری بورژوازی برویم! - یعنی نتیجه ای که ما میگیریم، همان چیزی است که دهسال است

اعتقاد داشته و گفتیم: در جنبش دمکراتیک با خرده بورژوازی ائتلاف میکنیم ، در جنبش ضد سرمایه داری، در وظائف و برنامه انتقالی، با نیمه پرولتاریا و تهیدستان (زحمتکشان) یعنی تاسرنکونی رژیم، (چه در جنبه دمکراتیک ضد امپریالیستی - چه در جنبش شورایی) با خرده بورژوازی میانی بلوک ائتلافی تشکیل میدهیم؛ ولی در تشکیل دولت جایگزین ، یعنی جمهوری دمکراتیک خلق، این بلوک تجزیه میشود و ما بر پایه بلون کارگران، نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی تهیدست دولت شورایی را میسازیم. با درهم شکستن ماشین استبدادی - نظامی بورژوازی (که خرده بورژوازی میانی هم در آن نقش فعال و انقلابی دارد)، راه خرده بورژوازی میانی و اکثریت استثمار شوندهگان از هم جدا میشود؛ ولی دنبال بازسازی دمکراتیک ماشین بورژوازی را میگیرد، و دومی، راه درهم شکستن این باز سازی را، یعنی راه درهم شکستن تام و تمام ماشین دولتی بورژوازی به تمام معنی را. این دوره نمیتواند برهم منطبق باشند و ایندو نمیتوانند در جمهوری دمکراتیک خلق بکنند.

اما رفیق "باباعلی" ، زحمتکشان شهر و روستا را که در رابطه با

برنامه جدید که خود رفیق هم عضو کمیسیون برنامه بود همین فرمولبندی آمده است. اختلاف بر سر این بروز کرده است که آیا منظور از زحمتکشان شیروستا چیست؟ رفیق "باباعلی" آن را شامل خرده بورژوازی میانی هم میدانند، حال آنکه در نثر رسمی و تاکوینی سازمان زحمتکشان شیروستا به نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی تهیدست شیروستا (که عمدتاً ناظر بر توده های خرده بورژوازی خانه خراب و تهیدست حاشیه شهرهاست) اطلاق میشده است.

در رابطه با این اختلاف نظر، سه نکته وجود دارد. اول ، نحوه معرفی این اختلاف از طرف رفیق "باباعلی" و مقاصدی است که از طریق تحریف و بیعتن زدن تعقیب میکند. دوم ، این مسئله است که کدامیک از طرفین اختلاف ، در "بیانیه وحدت" تجدید نظر کرده اند؟ و سوم ، مسئله - آرزو ایدئولوژیک بر سر این دو نگرش نسبت به جمهوری دمکراتیک خلق است. در مورد نکته اول باید تصریح کنیم که آنچه وی با عبارات "انها میگویند" ، "بر این باورند" ، "دفاع میکنند" و نظایر اینها از قول اعضای دفتر سیاسی بیان کرده است، تفسیر کاملاً جدید و تاکوین در مباحثات تاکوینی مطرح نشده خودناوست از دیدگاه رسمی سازمان. او بجای آنکه بگوید: "من فکر میکنم اگر کسی معتقد باشد که خرده بورژوازی میانی در دولت جمهوری دمکراتیک خلق حضور ندارد، در آن صورت، راهی نخواهد داشت جز اینکه با خرده بورژوازی برای جمهوری بورژوازی وحدت کندو شعار جمهوری را جایگزین جمهوری دمکراتیک خلق سازد و غیره...". این تفسیر نادرست و شخصی خود را بعنوان نظری که گویا اعضای دفتر سیاسی آن را بیان یا مطرح کرده اند به مخاطبین خود تحویل میدهد.

اما چرا این تفسیر؟! مگر نمیتوان اعتقاد به عدم حضور خرده بورژوازی میانی در جمهوری دمکراتیک خلق را "چپ روی" و "انقلاب سوسیالیستی بلاواسطه" و "بی اعتقادی به ائتلاف با خرده بورژوازی بر سر دمکراسی" تفسیر کرد؟! مگر راه کارگر از ابتدای موجودیت خود به همین دلیل از جانب رفیقیت ها به "چپ روی" متهم نبوده است؟ رفیق "باباعلی" انتخاب خود را از میان این دو تفسیر غلط - اما ممکن - کاملاً سنجیده و از روی حساب ، کرده است که رهبری سازمان را به "راست روی" متهم سازد، تا شاید در سایه آن لقب "سخنگوی اپوزیسیون چپ" را که به خود داده است بدیگران بقبولاند!

در مورد نکته دوم، باید به نص صریح اولین اصل از چهار اصل وحدت حزبی ما در "بیانیه وحدت" رجوع کرد، که استراتژی ما در انقلاب ایران مشخص کرده است. در این اصل چنین آمده است:

"د) در انقلاب ایران ، پرولتاریا نمیتواند تنها به ائتلاف با نیمه پرولتاریا بسنده کند، بلکه این انقلاب ، برپایه بلوک دمکراتیک انقلابی پرولتاریا با خرده بورژوازی شیروستا میتواند بوجود آید. اگر طبقه کارگر ایران نتواند اقشار خرده بورژوازی (شیروستا) را بطرف خود جلب کرد و بلوک دمکراتیک انقلابی تشکیل دهد، نخواهد توانست هرزمنی پایدار و مستحکم در میان اکثریت جمعیت کشور بدست آورد. قدرت دولتی کمبریای اتحاد دمکراتیک انقلابی کارگران و زحمتکشان شیروستا ایجاد میگردد، دولت اکثریت استثمار شوندهگان بر اقلیت استثمار کننده است." (صفحه ۲۱ ، راه کارگر ۴ - دوره دوم)

معنی این مطالب چیست؟ در این قسمت ، یکبار از "بوجود آمدن انقلاب" صحبت شده ، یکبار هم از "دولتی" که میخواهیم بوجود آوریم. فکر نمیکنیم هیچیک از راه کارگری ها فرق این دو مطلب و اهمیت این تفکیک را در نیابند. ماهیچه و هر بار جویده ترو صریح تر گفته و تشریح کرده ایم که انقلاب ایران و نوائف مرکب دارد، یعنی انقلابی است اجتماعی با وظائف معوقه دمکراتیک. بارها تصریح و تاکید کردیم که این انقلاب ، با جنبش عمومی دمکراتیک و بر سر مطالبات بورژوازمکراتیک آغاز میشود. پس طبیعی است که پرولتاریا نتواند در این انقلاب ، به ائتلاف با نیمه پرولتاریا بسنده کند و همانطور

این قبیل، نه تنها حمایت نکرده‌ایم و نمیکنیم، نه تنها همیشه با این انحرافات مرزبندی کرده و موضع‌روشن و کاملاً مستقلی نداشتیم، بلکه معتقدیم که از این پس هم باید بسیاری از ارزیابی‌های خود را اصلاح، تکمیل و تدقیق کنیم. سازمان ما باید در این عرصه هم فعال باشد و هیچکس مانع آن نبود که وقتی این مباحثات در سازمان آغاز شود، رفیق "باباعلی" هم اگر حرفی داشت، بزند و هیچکس توقع نداشت که او اگر به نظرات قدیمی اش بازگشته بیا به نظرات جدیدی دست یافته باشد، در آن مباحثات، ایده‌های خود را مطرح نسازد.

اما از این که بگذریم، ایده‌هایی است که رفیق "باباعلی" در پلاتفرم انشعاب خود (که به روال یک حزب غیر "استالینی"، یعنی بصورت شبنامه آن را پخش کرده است!) عنوان کرده است.

رفیق "باباعلی" استالینیسم را در معنای بکار برده و به نقد کشیده است که تجسم مادی آن احزاب کمونیست رسمی موجود، دولت‌های سوسیالیستی موجود است. او با نقد آنچه که به آن نام استالینیسم داده، به این نتیجه رسیده است که:

"فراموش نکنیم که در این کشورها ضرورت ایجاد و یا احیای احزاب کمونیست عموماً وجود ندارد" و "نمی‌توان ضرورت ایجاد دوباره حزب کمونیست در این کشورها، اصلاحات سیاسی - اجتماعی معین و حتی انقلابات سیاسی مجدد را انکار کرد. عبارت دیگر موضع ما بعنوان کمونیست در مقابل جنبش رژیم‌های باید نظیر موضع رژیم‌های در مقابل رژیم‌های استبدادی بورژوازی باشد" (کلیه تأکیدات از خود رفیق "باباعلی")

اما چرا باید این رژیم‌ها سرنگون کرد؟ رفیق "باباعلی" میگوید چون این رژیم‌ها "بنابارتیستی" اند.

همه میدانند که طرفداری از "انقلابات سیاسی مجدد" در کشورهای سوسیالیستی، و ارزیابی دولت‌های سوسیالیستی موجود بعنوان "دولت‌های محل استالینی" و "رژیم‌های بنابارتیستی"، موضع تروتسکیست‌ها است و رفیق "باباعلی" حتی از اینکاز این اصطلاحات مشهور و متداول تروتسکیست‌ها که در نوشته‌های خود تروتسکی و در ادبیات "انترناسیونال ۴" بکار می‌رود ابائی نداشته است.

بسیار خوب، این حق رفیق "باباعلی" است که به مواضع تروتسکیستی بگراید و سرنگونی احزاب کمونیست و دولت‌های سوسیالیستی موجود طرفداری کند؛ اما حق ندارد ادعا کند که به "بیانیه وحدت" و "جمع‌بندی مباحثات وحدت" پایبند است و در دعوا با رهبری سازمان، از این توافقات دفاع میکند! بگذارید به این اسناد مراجعه کنیم: در "بیانیه وحدت" در همین اصل از اصول چهارگانه وحدت حزبی ما، تحت عنوان "جایگاه انترناسیونالیستی ما" چنین آمده است:

"الف) ... یکی از شروط اصلی پیروزی قطعی انقلاب اجتماعی در ایران، اتحاد با اردوگاه سوسیالیستی، کارگران کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و جنبش‌های رهاشیش انقلابی است. بدون این اتحاد، نمیتواند سخنی از تحکیم دولت پرولتری، گذار بی واسطه به سوسیالیسم و شالوده‌ریزی فنی و مادی سوسیالیسم در میان باشد. ..."

"ب) حزب طبقه کارگر ایران میبایست در ایجاد و تحکیم همبستگی بین کشورهای سوسیالیستی و جنبش انقلابی پرولتاریای ایران تلاش کند بی آنکه از مواضع انتقادی خود نسبت به انحرافات و ضعف‌های احزاب کمونیست و کشورهای سوسیالیست چشم‌پوشد. ..."

تأیید و روشن است که موضع توافقی شده میان سازمان و راه فحاشی، نه طرفداری از ایجاد دوباره احزاب کمونیست و انقلاب سیاسی مجدد در کشورهای سوسیالیستی، بلکه اتحاد با آنها، تحکیم همبستگی با آنها با موضع مستقل و بدون چشم‌پوشی از موضع انتقادی نسبت به آنان بوده و رفیق "باباعلی"

دولت، در "بیانیه وحدت" آمده، با خرده بورژوازی شهر و روستا یکی کرده، و چون معتقد است که هر کس در "کمیته‌های تقسیم آذوقه و نفت و غیره" متشکل شد، پس دولت شورائی هم شرکت خواهد داشت، برای خرده بورژوازی میانی در دولت جمهوری دمکراتیک خلق صندلی رزق میکند. رفیق "باباعلی" اراده مشترک در شوراهای قبل از سرنگونی استبداد بورژوازی، با اراده مشترک در دولت شورائی در برچیدن سلطه نظام سرمایه‌داری فرقی قائل نمیشود و با دعوت از خرده بورژوازی میانی که مثلاً در "کمیته‌های امداد، آذوقه رسانی و نفت" متشکل میشود به دولت جمهوری دمکراتیک خلق، چه بخواهد و چه نخواهد، خرده بورژوازی میانی را به سطح یک نیروی سرمایه‌شکن ارتقا میدهد (هرچند که چنین قصدی را با صدای بلند انکار کند). و این درست آن جوهر راست در نظر رفیق "باباعلی" نسبت به جمهوری دمکراتیک خلق است، که راه کارگر دهسال تمام یا هر شکلی از تجلی آن، چه بصورت رویزیونیسم توده‌ای که خرده بورژوازی را از برکت "تغییر دوران" نازای ظرفیت انتقال به سوسیالیسم معرفی کرده؛ و چه بصورت یویولیسم رادیکال، که مدعی وحدت اراده خرده بورژوازی میانی با طبقه کارگر در "کوپیدن قلعه میتنی بر کار مزدوری" بوده، مبارزه کرده است.

پس دفتر سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران، نه در نظر رسمی دهساله سازمان در رابطه با استراتژی انقلاب ایران و ترکیب طبقاتی و ماهیت دولت آلترناتیو خود، و نه در بیانیه وحدت در این مورد (که با نظر رسمی سازمان منطبق است) هیچگونه تجدید نظری نکرده است و این خود رفیق "باباعلی" است که مهمترین اصل از اصول وحدت‌های حزبی مادر "بیانیه وحدت" را مورد تجدید نظر قرار داده و با تبدیل خرده بورژوازی میانی از متحد تاکتیکی، به متحد استراتژیک طبقه کارگر به یک انحراف رویزیونیستی - یویولیستی با جوهر راست از استراتژی و تاکتیک اعلام شده سازمان در غلطیده است.

در مورد نکته سوم، یعنی مبارزه ایدئولوژیک بر سر این دودیدگاه و این دو استراتژی، حجم این مقاله اجازه ورود به موضوع نمیدهد، و نتجماً فصل دیدگاه رفیق "باباعلی" و اثبات مستند نظر همیشه و رسمی سازمان را مبنی بر اینکه دولت انتقال به سوسیالیسم که شکلی از دیکتاتوری پرولتاریاست، نه خرده بورژوازی میانی بلکه خرده بورژوازی تبیست میتواند متحد پرولتاریا باشد، به آینده نزدیک و امیدواریم.

ج - اردوگاه سوسیالیستی و جایگاه انترناسیونالیستی ما

رفیق "باباعلی" در شبنامه خود "به یک رفیق"، نوشته است که دعوی او با رهبری سازمان، در کت خود و در یک کلام، بر سر استالینیسم است: بر سر محل استالینی از حزب، و انقلاب و دولت و جامعه سوسیالیستی و انترناسیونالیسم.

قبل از هر چیز باید گفت که رفیق "باباعلی" بگونه‌ای طرح دعوا کرده است، که گوئی رهبری سازمان مدافع انحرافات و خطاهای استالین است و بر تمامی نتایج و عواقب این انحرافات و خطاها صحنه میگذارد؛ و این تنها رفیق "باباعلی" است که به این انحرافات و خطاها عواقب آن و ضرورت نقد آنها پی برده و گویا رهبری سازمان مخالف اصلاح هر چه بیشتر ارزیابی‌های سازمان از مسائل مربوط به استالین بوده است که رفیق "باباعلی" پرچم دعوا بر سر استالینیسم را علیه رهبری بلند کرده است! اینها همه برای فضا سازی است.

ما ز کشتارها و فجایع دوران استالینی و انحرافات و اشکالات در ساختن دولت و جامعه سوسیالیستی، از بوروکراسی حزبی بجای قدرت شورائی، از شوکفا نشدن دمکراسی کارگری، از تقلیل انترناسیونالیسم پرولتری به دفاع یکجانبه از دولت‌های سوسیالیستی، یا تبعیت از دیپلماسی آنها و مسائلی از

روشنفکری در چهارچوب "انترناسیونال چهارم" محدود گشته است، از لحاظ طبقاتی قدره اتخاذ شی مستقل از سوسیال دمکراسی نیست." و "عبارت پردازی های انقلابی" رفیق باباعلی هم در ضرورت مرزبندی با سوسیال دمکراسی، اندکی این حکم را تغییر نمیدهد!

چه کسی "راست" شده است؟!

تا اینجا نشان دادیم که این نه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان، بلکه خود رفیق "باباعلی" است که در توافقات مباحثات وحدت - تجدید نظر کرده است. برآستی هم باروشدن این تجدید نظرها - که تاکنون بر همه کسی نامعلوم بود، میتوان دریافت که وقتی میگفت "باید مجددا تاکید نمایم که برای من توافقات مباحثات وحدت یگانه مبنای تبعیت از تصمیمات مرکزی است و لا غیر"، حتی به این "مبنای تبعیت" هم اعتقادی نداشت و انضباط شکلی، انشعاب طلبی و فراکسیون سازی اش نه تصادفی و "ناگهانی"، بلکه محصول ناکریوپویستی تجدید نظر در مبنای وحدت حزبی و توافقات سیاسی بوده است.

امرفیق "باباعلی" که در مذاکره با دفتر سیاسی گفته بود: "من یک گرایش*"، در پلاتفرم انشعاب خویش هم، خود را سخنگوی "اپوزیسیون چپ" در سازمان معرفی کرده است. بدون شك وی یک گرایش است، اما گرایش راست! پلاتفرم انشعاب وی، یک پلاتفرم راست است، هر قدر هم که با عبارت پردازی های ظاهرا "چپ" تنظیم و تبلیغ شده باشد:

مدل حزبی، رفیق "باباعلی" در کلام نهائی الگوی یک حزب پلورالیستی، یسیک حزب لیبرالیستی است که در آن، اصل اساسی خدشه دار نشدن حق فردی هر عضو، و پرنسپ اصلی، حق بی چون و چرای هر عضو برای انتقاد علنی است و بزعم او فراکسیونسم از نظر لنین صرفا بمثابه یک اضطرار مورد مخالفت قرار گرفته است و نه بمثابه یک قاعده حزبی و هرگونه انضباط، دیسیپلین حزبی در اینمورد، برای حکم "استالینسم" و "دهن بند" را دارد! این مدل پلورالیستی و لیبرالیستی حزب (و حتی فوق لیبرالیستی)، یلنگرایش به راست از الگوی حزب لنینی است، که از حق گرایش، از پلورالیسم ایدئولوژیک، از لیبرالیسم تشکیلاتی بجای انضباط آهنین، از نفی هرگونه انتصاب در شرایط مبارزه زیر زمینی، از فراکسیون در داخل حزب و نظایر آن دفاع میکند.

در سازمان ما اصلاح سبک کار حزبی، گسترش و تحقق واقعی دمکراسی حزبی، و رفع تمامی بقایای ساختاروسبک کار پوپولیستی و محفلی، که در دوره گذار به ساختاروسبک کار حزبی، هرچه بیشتر نقش مختل کننده خود را بریز میبدهند، یک نیاز حیاتی است که باید بویژه با مداخله، مشارکت و تلاش جدی و مستمر تمامی اعضا پیگیره های سازمان برآورده شود، یکی از گام های مهم در برطرف کردن این بقایا، تصمیم کمیته مرکزی به اصلاح اساسنامه سازمان بوده است که پیش نویس آن بطور علنی منتشر شده است. شرکت فعال و خلاق در مباحثات اساسنامه، ضرورت مداخله و مشارکت جدی اعضا سازمان در رفع اشکالات موجود تشکیلاتی ما است.

امرفیق "باباعلی" در این میان چه نقشی برعهده گرفته است؟ او خواسته است بابت برداری از نهضت اصلاح سبک کار حزبی و نیازی که برای اصلاحات اساسنامه وجود دارد، به بیان مبارزه با "فوق سانترالیسم" و دفاع از "دمکراسی حزبی"، با تعریف صریح دمکراسی حزبی بصورت "حق بی چون و چرای هر عضو برای انتقاد علنی"، و بادقاعه از "حق گرایش"، فراکسیون، پلورالیسم ایدئولوژیک و غیره، لیبرالیسم، وارجحیت حق فرد بر حق جمع را بعنوان ضابطه دمکراسی تبلیغ کند؛ آنگاه البته در طوفانی از

در این اصل وحدت حزبی تجدید نظر آشکار کرده است. تاثیرات و عواقب این تجدیدنظر، روی دیدگاه مورد توافق ما از لحاظ نقش دولت های سوسیالیستی در پیروزی قطعی انقلاب اجتماعی کشورهای در حال گذار (از جمله ایران) چه میتواند باشد، چیزی است که باید بازم به پاسخ تروتسکیستها مراجعه کرد که تا فرارسیدن "انقلاب جهانی"، این انقلابات، و از جمله انقلاب اجتماعی در ایران را حکوم به شکست میدانند... و از اینجاست نتایج زنجیرهای دیگری حاصل میشود که باید منتظر صراحت یافتن آن در نظر رفیق "باباعلی" ماند. اما در مورد توافقات در اسناد وحدت بر سر "استالینسم" و تروتسکیسم، در "جمع بندی مباحثات وحدت" تصریح شد که تروتسکیستها زمینه ها اختلافاتی در ارزیابی از مضمون استالین بین طرفین مذاکره وجود دارد و نظرات مختلف، جداگانه ذکر شده اند. اما بخشی هم به نقطه نظرات مشترک و مورد توافق اختتام یافته که رفیق "باباعلی" درست در همین توافقات دست به تجدید نظر زده است. در آنجا گفته میشود:

"۲- در مباحثات مابین اپوزیسیون (ترتسکی، زینوویف، کامنف و بوخارین) با رفیق استالین در باب امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور و دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان، رفیق استالین بمثابه شاکر و وفادار لنین، از لنینیزم جانبداری کرد..."

"۳- مباحثاتی انتقادات جنبشی تروتسکیستی که تحت عنوان مبارزه با "استالینیزم"، لنینیزم را مورد حمله قرار میدهند، مرزبندی مشخص داریم. مرزبندی که بر پایه امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور و دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان استوار است. در این معنی آنچه کارکنان جنبشی تروتسکیستی بعنوان استالینیزم مردود تلقی میشود برای ما بعنوان لنینیزم مورد قبول است. بعلاوه، ما بهیچوجه با اردوگاه بورژوازی و جریانات خرده بورژوا در برخورد به شی استالین، همصدا نمی شویم، زیرا آنچه مورد دشمنی انسانست، ضرورت دیکتاتوری پرولتاریای انقلابی و آشتی دادن دمکراسی بورژوازی با حاکمیت طبیقه کارگر است." (صفحه ۲- ضمیمه راه کارگر ۴- تاکیدات از ماست).

اما رفیق "باباعلی" حالا با جنبشی تروتسکیستی در ارزیابی دول سوسیالیستی بعنوان "دول منحن کارگری"، و "رژیم های بنا پارتیستی" هم نظرو همصدا شده و شعار سرنگونی این "دولت های مدل استالینی" و "احزاب مدل استالینی" را میدهد و میگوید: "من یک گرایش*! اما" بیانیه وحدت" چه میگوید!:

"د) ما دارای وحدت حزبی با کلیه جریانات و گرایشاتی که با جنبش بین المللی کمونیستی ضدیت دارند، یعنی وجود اردوگاه سوسیالیستی را بناحیه کوناگون ("سوسیال امپریالیسم"، "دول کارگری منحن" و...) نفی کرده و آن را دشمن انقلاب جهانی قلمداد میکنند، نیستیم. برآستی ما چگونه میتوانیم با کسانی که در حرف شعار نابودی سرمایه داری و تاسیس سوسیالیسم را میدهند، اما با قلمداد کردن اردوگاه سوسیالیسم بعنوان "سوسیال امپریالیسم"، و "امپریالیسم"، آن را آماج دشمنی کینه و نفرت خویش قرار دادند، دارای وحدت حزبی باشیم؟! ("بیانیه وحدت"، "جایگاه انترناسیونالیستی"، صفحه ۲۲- تاکیدات از ما).

این نکته را هم نباید ناگفته گذاشت که اسم این تجدید نظر، "چپ" نیست، "راست" است! همانطور که در بند "ب" از ماده ۲۷ طرح برنامه سازمان هم آمده است:

"تروتسکیسم، انحرافی سانتریستی تحت لفافه ای از عبارات پردازی های انقلابی در جنبش کارگری است... تروتسکیسم، که امروزه به یک جریان

(* رفیق باباعلی در پیش نویس کفرانس مشورتی اخیر در صفحه ۳ نوشته خود تحت عنوان "چگونه سهم خود را در بنای یک حزب انقلابی تودهای اناکمیم" در مورد دول سوسیالیستی اصطلاح فوق را بکار گرفته است.

(* در مباحثات وحدت، "حق گرایش" از طرف نمایندگان راه کارگر صراحتا رد شده بود.

پلورالیسم پرولتری تنها میتواند براساس گسترش بی قید و شرط مبارزه طبقاتی و آزادی بی قید و شرط استوار باشد.

این است تفاوت دیدگاه بورژوازی و پرولتاریانستیت به پلورالیسم. شعار مقابل هم قرار میگیرند آزادی بی قید و شرط یا پورالیسم. فرمیستها در اینجا به شعار بورژوازی میبندند. در مقابل آزادی بی قید و شرط، در مقابل حق انقلاب تودهها به پلورالیسم بورژوایی دخیل مینندند. ماهیت را رها میکنند و شکل را به اصل تبدیل میکنند. پس ناگزیرند به قانون بیچون و چرای پلورالیسم بورژوایی تن در دهند، یعنی در چارچوب منازعات درون طبقه حاکم حرکت کنند و در مقابل یک جناح از طبقه حاکم، به دنبال جناح دیگر صف ببندند. نصب پرولتاریا و تپی دستان از این پلورالیسم چیست؟ اینکه از حاکمیت سرمایهداران تقاضا کند که به آنها هم حق بیان، حق رای، حق تشکل و تحزب اعطا کند. این تصادفی نیست که فرمیستها در طول انقلاب ایران به دامان حاکمیت قرون وسطایی آویزان شدند و آن فضاقت رقت بار و بی شرمانه را بیار آورند. سرگذشت فرمیسم "سوسیالیستی" در طول صد سال اخیر تکرار مکرر یک داستان بوده است که بسته به شرایط گاه به افتضاح و گاه به فاجعه کشیده شده است. لاسالون در حزب کارگری آلمان در دهه ۶۰ و ۷۰ قرن نوزدهم در مقابل آیزناخیستها صف بستند و شعار انتخابات عمومی و راه پارلماناریستی را تبلیغ کردند و از کارگران خواستند دست از مبارزه انقلابی بشویند و عاقبت به آلت دست بیسمارک تبدیل شدند.

برنشتین در سالهای پایانی قرن نوزدهم مقابل سوسیال دمکراسی انقلابی آلمان قرار گرفت و بیبانه نو کردن مارکسیسم و انتقاد از کهنه پرستی دکماتیستی شعار مبارزه پارلمانی را برافراشت و خود سر بر دامن ارتجاع آلمان نهاد، میلیون با شعار انتقاد از دکماتیسم مارکسیستی به کابین ارتجاع فرانسه رفت و به همکاری با قاتلان کوناردها روی آورد، منشویکیها به طناب "دمکراسی" آویختند و سر به دامان کرنسکی گذارند، کائوتسکی شعار آزادی و انتخابات سرداد و به همکاری با ارتجاعی روی آورد که خون روزالوکزامبورگ و لیبیکخت را بر سنگرش خیابانها جاری کرد و میلیونها کارگر را به گوشت دم توپ بورژوازی هاری تبدیل کرد که برای تقسیم جهان آتش جنگ جهانی را برافراشته بود، حزب توده خودمان در بحبوحه انقلاب تودههای علیه دیکتاتوری پهلوی به دامان دربار آویخت که شاه باید سلطنت کند تا حکومت پلورالیستی باقی بماند. و چرا اکنون همه فرمیستها - چه آنها که از "چپ" آمدهاند و چه آنها که از راست در فکر استحالهاند؟ به این سؤال باید واضح پاسخ داد. پاسخ این سؤال این است که ترجمان عملی شعار "پلورالیسم" در جامعه کونی ایران این است: آقای رفسنجانی شل کنید، کمی کوتاه بیایید تا ما هم حزبمان را داشته باشیم. و پاسخ حکومت خمینی - رفسنجانی به آنها چنین است: کمی کوتاه بیایید، ولایت فقیه را بپذیرید، تا حزبتان را داشته باشید. منازله اخیر اکثریت و ری شهری، منازله آقای قاسملو با سرمدلاران جمهوری اسلامی بیچ وجه غافلگیر کننده نیست. "سوسیالیسم" دمکراتیک همیشه چنین پیاده شده است و خواهد شد. زیرا این نوع دمکراسی خود را در چارچوب پلورالیسم مقید میکند و بناگیزر استراتژی مستقل مبتنی بر انقلاب تودهها را که بر قهر تودهها متکی باشد رها میکند. نتیجه آن چیست؟ درخواست برسمیت شناخته شدن حقوق بورژوازی از دیکتاتوری حاکم. از این روست که ری شهری، از اکثریت بمعنوان سازمانی که میتواند در چارچوب پذیرش فقیه، فعالیت قانونی داشته باشد نام میبرد. زیرا این سازمان از پیش پرچم سفید را در برابر فرمیسم بورژوایی برافراشته است و نشریه کار - ارگان اکثریت (شماره ۵۷) در جواب به کرشمه پاسخ میدهد قانون ولایت فقیه هنگامی مشروعیت دارد، که

حق فعالیت سیاسی احزاب برسمیت شناخته شود. از این روست که آقای قاسملو در مصاحبههای اعلام میکند که خود مختاری را میتوان از ولایت فقیه

حفظ تعادل قوا و اخذ رای مردم، به آن اتکا داشته اند. هم اکنون نیروهای فاشیست در اروپا - با پارلماناریسم موافقت و آرا آنها با تکیه بر انتخابات بورژوایی روز بروز افزایش مییابد. انتخابات اخیر فرانسه و ماجرای حزب آقای لوپن - که برای بسیاری از فرانسویان تکان دهنده بود، بتهنای نشان میدهد که آرا انتخابات بورژوایی "چگونه میتواند بر عقب ماندمترین و سعبانه ترین و کثیف ترین احساسات انسانی استوار باشد و البته رای دهندگان لوپن، همه بورژوازی محترم فرانسه نبودند، همه میدانند که بورژوازی محترم اروپا، با استفاده از ابزارهای غول آسای مدرن، چگونه جوانان نگون بخت بیکار را، از جایگاه طبقاتی خود بیخیر نگاهداشته و آنها را در دستجات راسیست و فاشیست سازمان میدهد. در چنین شرایطی آزادی احزاب کارگری چه نقشی بازی میکند بجز سوپاپ اطمینانی برای اینکه بورژوازی در یابد که باید دولت خود را چگونه سازمان دهد: با فاشیستها، با "بازها" یا با "کپوتها"؟! ...

اکنون باید فرمیستها را دعوت کنیم برخلاف عادت، برای یکبار هم شده در کنار پرولتاریا و تپی دستان بایستند و به مساله پلورالیسم بنگرند. پرولتاریانها برای نمکراتیک، حق رای، آزادی احزاب را میخواهد چه کند؟ پرولتاریا از این حقوق و تاهمین آنها دفاع میکند تا تضاد خصومت آمیز خود با بورژوازی را برفع خود حل کند، یعنی دیکتاتوری بورژوازی را براندازد و دولت خود را مستقر کند، کمونیستها آزادی احزاب را برای چه میخواهند، برای آنکه هر لحظه این تضاد خصومت آمیز را برای تودههای عقب مانده کارگر و تپی دست افشا کنند. استقلال طبقاتی فقط و فقط یعنی همین، استقلال حزب پرولتری فقط و فقط یعنی همین. حزب پرولتاریا در هر شرایطی ناگزیر است توده پرولتری را متناسب با شرایط مبارزاتش برای همین هدف، یعنی سرنگونی حاکمیت بورژوازی سازمان دهد. از این رو نمیتواند خود را به "پلورالیسم" یعنی شعاری که هر کس بنا به نیروی خود و بنا بر منافع خویش تعبیری خاص از آن دارد، محدود کند، بلکه مجبور است دامنه آزادی را آنقدر بگسترده، که مفهوم واقعی آزادی، یعنی حق اعمال اراده اکثریت تپی دست در چارچوب آن بگنجد، پس شعار پرولتاریا در جامعه سرمایهداری، نه "پلورالیسم" که شعاری است گنگ و نامفهوم که میتواند وحشیانه ترین شیوههای سلب اراده از مردم هم در آن بگنجد، بلکه آزادی بی قید و شرط سیاسی است. آری شعار بورژوازی برای آزادی در جامعه سرمایهداری "پلورالیسم" است و شعار پرولتاریا آزادی بی قید و شرط سیاسی. آزادی بی قید و شرط سیاسی یعنی دامنه آزادی را آنقدر وسعت دهید تا راه برای حاکمیت اکثریت کشوده شود. ارتش و پلیس و دستگاههای امنیتی را منحل کنید و سپس رای بگیریید. بگذارید توده مردم خودشان، با سلاح های خودشان از حق رای خود دفاع کنند. آیا بورژوازی حاضر است در چنین شرایطی به مردم حق رای بدهد؟ وظیفه اصلی ارتش و پلیس دستگاه امنیتی اساسا جلوگیری از چنین روز مبادایی است که مردم حق رای خود را بدست آورند. پس پرولتاریا ناگزیر است برای واقعیت دادن به رای مردم تپی دست، حتی فقط برای آنکه در چارچوب پلورالیسم بورژوایی حق رای واقعی داشته باشند، تودههای وسیع مردم را به میدان بکشد، یعنی انقلاب را سازمان دهد البته چنین روشی اختلافات احزاب بورژوایی را تیز خواهد کرد. آنها به افشای یکدیگر خواهند پرداخت یا در صورت احساس خطریا یکدیگر علیه انقلاب متحد خواهند شد. اما آنها بر پایه چنین روشی است که تودههای عقب مانده تر نیز نیروهای معارض واقعی اجتماعی را خواهند شناخت و خواهند دانست که اکثریت خاموش و محروم، تنها پس از انحلال ارگانهای سرکوب بورژوازی است که حق رای بدست میآورد و خواهد دانست که حق رای که بورژوازی میدهد متکی است بر ارگانهای سرکوب و وسایل تحمیق، که پلورالیسم بورژوایی، آزادی سر و گوش و دم بریدههای است که مشروط است به سکوت در مقابل دیکتاتوری طبقاتی و

دنباله از صفحه ۲۷

توضیح دربرامون . . .

حفظ برداری های "انقلابی" خیلی روشن است که در نضت اصلاح سبک کار در سازمان ما، رفیق "باباعلی" نمیتواند سخنگوی چپ باشد، زیرا این نضت، خواهان پیاده کردن الگوی حزب لنینی است، و رفیق "باباعلی" در این نضت چیزی جز یک "گرایش" نیست: گرایش راست.

در رابطه با استراتژی انقلاب ما ترکیب دولت جمهوری دمکراتیک خلق نیز، همانطور که اشاره کردیم (و در آینده به تفصیل شرح خواهیم کرد) رفیق "باباعلی" با دفاع از حق حاکمیت خرده بورژوازی میانی در دولت انتقالی یعنی نظام سیاسی آینده ای که جایگزین رژیم اسلامی باید گردد، استراتژی انقلاب ایران را بنیادست سوئی میدهد، و با ارتقا خرده بورژوازی میانی به متحد دولتی (استراتژیک) پرولتاریا، او را در وظیفه سرمایه شکنی دولت انتقالی سهیم میسازد. از این نثرینیزویه نگرش های راست رویزیونیستی و یوپولیستی رایج منحرف میشود. صاحب چنین دیدگاهی نیز نمیتواند سخنگوی اپوزیسیون چپ" در سازمان ما باشد، زیرا از این نظر همه را کنارگیری هادهمسال است که بدون استثنا از پائین تا بالا "چپ بوده"، و از جمهوری دمکراتیک خلق بعنوان شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا دفاع کرده اند. در این جمع، رفیق "باباعلی" البته یک "گرایش" است، اما گرایش راست.

از لحاظ متحدین بین المللی پرولتاریای ایران و نگرش به اردوگاه کشورهای سوسیالیستی هم طرفداری از انقلابات سیاسی در کشورهای سوسیالیستی و سرنگونی رژیمهای آنها، یک گرایش تروتسکیستی و سانتریستی است، که بخاطر جوهر کامل راست خود، چیزی جز هم صدائی با سوسیال دمکراسی کین توزعلیه سوسیالیسم نیست. "این گرایش" رفیق "باباعلی" هم یک گرایش راست است.

همانطور که گفتیم، اخراج رفیق "بابا علی" بخاطری انضباطی، انشعاب طلبی و فراکسیون سازی صورت گرفت، اما مواضع جدیدی که در پلانفرمانشعاب خود ("نامه به رفیق") مطرح کرده است، نشان داد که وی توافقات وحدت را هم زیرپا نهاده؛ مهمترین اصول وحدت های حزبی ما را مورد تجدید نظر قرار داده، و یک سیستم نظری راست و خارج از اصول وحدت های حزبی ماتودین کرده است. اکنون کاملا روشن شده است که نیت واقعی وی از آنهمه اصرار بر نقض انضباط و عدم تبعیت از نظم معمول چه بوده است پس خواه ناخواه جای او دیگر نمیتوانست در صفوف ما باشد.

دبیرخانه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۳۶۷/۱۱/۲۵

"فقط آن قانون مقدس است که حافظ منافع توده ها باشد"

این کلام جاودانه مروج بزرگ مارکسیسم دکتر تقی ارنی است؛ کمونیست بزرگی که با وفاداری به آرمانهای طبقه کارگر علیه دیکتاتوری جنایت پیشه رضاخان جنگید و بالاخره در چهاردهم بهمن ماه ۱۳۱۸ توسط جلادان رضاخان به شهادت رسید. دفاع قاطع ارنی از منافع توده های محروم و زحمتکش او را از فرمیتهای خیانت پیشه توده ای و اکثریتی جنایه کار و ادرعاف اول کمونیستایی قرار میدهد که قاطعانه علیه نظام جنایتکار ولایت ققیه جنگیده اند. بی شک مبارزه قاطعانه و تابه آخر علیه تمام مظاهر ستم سیاسی و اجتماعی تنهاراه بزرگداشت این کمونیست انقلابی است، بدین طریق مایدانرانی را با ادامه راهی که او آغاز کرده است ادامه میدهم!

امنیتی و چه بلحاظ تدارکاتی و چه بلحاظ پیشبرد مسائل تبلیغی و سازمانگرا به برون توده ها نفوذ کنیم و از نیروی لایزال ایشان استفاده کنیم. در میان ایشان بهترین مبلغین و مجربترین سازمانگران تودعی وجود دارند که در پیوند با سازمان و بر بستر مبارزه، استعدادهایشان میتواند شکوفا گردد.

تقاضا کرد و برای اعلام این تاکتیک دمکراتیک نشریه گروهی را انتخاب میکند که خود از قبل به استحاله امید بسته و آزادی احزاب را از مدنیها و بازرگان ها طلب میکند (رجوع کنید به راه ارنی شماره ۶). از این روست که خط استحاله در میان طیف توده های که خود در حال استحاله سوسیال دمکراتیک هستند، رواج مییابد، از این روست که کپک تئوری های فرسودگی طبقات و خطرناک بودن انقلاب در شرایط کنونی ایران هم در میان سوسیال دمکراتهای سنتی، هم در میان سوسیال دمکراتهای تازه نفس رواج مییابد. وقتی رفرمیستها اصل دیکتاتوری طبقاتی را مکتوم میدارند و پلورالیسم را به اصل ارتقا میدهند، ناچارند بگردند و جستجو کنند تا ببینند، که بر راسی هرم قدرت می نشیند، بازرگان؟ رجوی؟ رفستجانی؟ آنگاه آزادی احزاب را از او طلب میکنند. از این روست که رفرمیستها آمادند با هر شیطنی دست دهند و برای اینکه صلح و صفا با این شیاطین مرتجع برقرار شود، از پرولتاریا و تپی نستان می خواهند از استراتژی مستقل خود، از اصل مبارزه طبقاتی دست بردارند، ما را فضای ایجاد شود که "حکومت آزادی احزاب را نپذیرد."

جالب این که این تره های خیلی "دمکراتیک" در شرایطی عنوان میشوند که جانوران خون آشام حاکم بر ایران چنان کشتار فجیعی براه انداخته اند که روی فاشیستهای هیتر را در پیشگاه تاریخ سفید کرده است و با این تره های خیلی "دمکراتیک" است که رفرمیستها قرار است مارکسیسم را مورد انتقاد قرار دهند و سوسیالیسم خشونت آمیز یک قرن پیش را دمکراتیزه کنند!

براستی چه کسی از آزادی دفاع میکند، ما - مارکسیست - لنینیستها که تا پای جان و با همه توان، بدون هر گونه قید و شرطی برای آزادی میجنگیم و نقطه اتکائمان سازماندهی مستقل پرولتاریا و تپی نستانی است که آزادی شان هیچ مفهومی به جز حاکمیت اکثریت ندارد، یا رفرمیستایی که آزادی را مقید و مشروط به پذیرش پلورالیسم از طرف طبقات حاکم میدانند و نقطه اتکائشان کرم و سخاوت دولت های حاکم است؟ "پلورالیسم سیاسی" یا "آزادی بی قید و شرط" کدام یک آزادی مردم را تامین میکند؟ آزادی سر و گوش و دم بریده متکی بر قانونیت بورژوازی، یا آزادی کامل متکی بر مشروعیت انقلابی؟

ادامه دارد

از تجارب کمیته ها و . . .

دنباله از صفحه ۹

به همین خاطر همیشه وقت کم داریم. اما چه باید کرد؟ مجموع کارها را میتوان به سه دسته تقسیم کرد: اول - آن دسته ای که طی تقسیم کار تشکیلاتی میتوان انجام داد و در عین حفظ کیفیت لازم و به لحاظ زمانی خود را سبک کرد. مثلا هر رفیق بجای آنکه مجبور باشد خود به سراغ تحقیق حول فلان مسئله برود. با مطالعه و کار بروی مواضع و مقالات مندرج در اسناد سازمان میتواند عصاره و چکیده مطالعاتی را که با صرف وقت و زحمات زیاد تهیه شده است را پیش روی خود داشته باشد و . . .

دسته دوم - آن کارهاییست که فقط خود رفیق میتواند و میبایست انجام دهد مثلا شرکت در نشست ها و بحث ها و . . .

دسته سوم - آن بخش از کارهاییست که میتوانیم با استفاده از امکانات و توانائی های تودعی انجامشان دهیم و اگر امروز چنین نیست ناشی از ویژگی ۱ - دوره گذار از سازمان یوپولیست به سازمان کمونیستی و سمت گیری بسوی ایجاد حزب کمونیست و ۲ - عدم درک همه جانبه مقوله "توده ها" و امکانات و توانائی های ایشان و استفاده عملی از آنهاست . بعنوان مثال ما میتوانیم از امکانات تودعی برای حمل و نقل و انتقال اسناد، جذب و تشویق ایشان برای مکاتبه با رادیو، سازماندهی مستقیم و غیر مستقیم ایشان در ارتباط با امر تبلیغ یا در بحث هایی در امر سازمانگری و . . . استفاده کنیم. ما میبایست هر چه بیشتر چه بلحاظ

اسامی تعدادی دیگر از شهدای قتل عام اخیر رژیم سفاک جمهوری اسلامی

چاوودان باد پاد رفیقی

احمد بیگدلو

رفیق احمد بیگدلو در یک خانواده زحمتکش دنیا آمد زندگی در محیط زحمتکشان در سیما و شخصیت او نقش بسته بود بطوریکه از همان نگاه اول زندگی توأم با رنج و مرارت در رخسار او قابل بازشناسی بود. محرک های مبارزجویی آینده او نیز در همین محیط سرشته شد. رفیق بیگدلو در ضمن تحصیل علاقه زیادی به ادبیات و هنر و بویژه ادبیات معاصر ایران پیدا کرد و با عطش سیری ناپذیری به مطالعه در این قلمرو پرداخت. علاقه به مطالعه و ژرفاندن آگاهی او را به محافل مطالعاتی اواخر دهه ۴۰ وارد ساخت و در همین رابطه با رفیق عبدالحمید روشنفکر که از بانیان اصلی یکی از محافل مبارز بود آشنا شد. در میان محفل که رفیق بیگدلو از اعضای آن بود گرایش به مبارزه مسلحانه شکل گرفت و بتدریج فعالین آن به تدارک عملی مبارزه مسلحانه پرداختند. در سال ۵۰ این محفل از سوی ساواک رژیم ستم شاهی شناسائی شد و فعالین آن دستگیر و سپس به ناگاههای نمایشی شاه سپرده شدند. رفیق بیگدلو نیز همانند یار و همسنگر مبارزش عبدالحمید روشنفکر در مواضع انقلابی خود استقامت ورزید و به ۸ سال زندان محکوم شد.

دوران زندان، کوران آزمایش جدیدی برای رفیق احمد بیگدلو بود. او در کلیه حرکات زندان شرکت میجست و با علاقه و شور فراوان تحولات ایدئولوژیک درون مبارزه مسلحانه را در راستای دست یابی به یک شی کمیونیستی دنبال مینمود. رفیق بیگدلو همانند رفیق روشنفکر به انتقاد انقلابی از شی مسلحانه در راستای خط کمیونیستی پرداخت و بدین ترتیب در صف رفقای قرار گرفت که پس از رهائی از زندان سازمان ما را

اخباری از زندانها

روحیه مقاومت و ایستادگی زندانیان علیرغم تشدید جوخفقان، شکجه و اعدام، بسیار قوی است. و در موارد زیادی محکومین، خانوادههایشان را به امید، تحمل و ایستادگی دعوت نمودهاند. مادر داغاری گفتههای فرزندش را که در آستانه آزادی اعدام شده بود، چنین نقل میکرد: "آنها از من چیزی را میخواهند که من نمیتوانم آنها بپذیرم حتی اگر سرم برود نمیتوانم قبول کنم." مادر بگنار با شرافت بیرون بیایم، میخواهم وقتی تو را در آغوش میگیرم شرافتمند باشم."

- ۱- محسن رجب زاده
- ۲- علی محمد پژمان
- ۳- حسین حاج محسن
- ۴- ساسان قندی
- ۵- بیژن بازگان
- ۶- محمد علیزاده
- ۷- یونس قدرتی
- ۸- کریم چراغی
- ۹- حسن نظام پسند
- ۱۰- فریبرز ایلیگی
- ۱۱- حسین محسنی کبیر
- ۱۲- یوسف گلریز
- ۱۳- مهرداد راستگو
- ۱۴- ابراهیم اکبری
- ۱۵- علی نیکخواه
- ۱۶- محمد طبرسی
- ۱۷- یزدانی
- ۱۸- فرشته بابایی
- ۱۹- فخری واحدی
- ۲۰- بهرام قنک
- ۲۱- بهرام طالبی
- ۲۲- حسین راسخ
- ۲۳- رضا گلریز
- ۲۴- غلام رضوی
- ۲۵- ابراهیم طالبی
- ۲۶- امیری فرد
- ۲۷- کتابیون راد
- ۲۸- زهرا سیدی
- ۲۹- خدیجه گلچین
- ۳۰- طاهره موسوی
- ۳۱- حسن شیرخانی
- ۳۲- زهرا خبازگار
- ۳۳- احمد اشراقی
- ۳۴- مرضیه فلاحی
- ۳۵- آشتیانی
- ۳۶- صدقی
- ۳۷- غمدماری
- ۳۸- باقری
- ۳۹- بهروز رجائی سراوانی
- ۴۰- رضا متقی طلب
- ۴۱- امیر متقی طلب
- ۴۲- نوشین لاهیجانی
- ۴۳- یوسف خوشخوی جعفرآبادی
- ۴۴- قدرتی گیلوایی
- ۴۵- چراغی پشکه ای
- ۴۶- مهرداد باقری
- ۸- سال محکومیت داشت که ۷ سال و ۹ ماه را گذرانده بود.
- ۱۵- سال محکومیت داشت که بیش از ۲ سال را گذرانده بود.
- راه کارگر، ۱۵ سال محکومیت داشت، ۶ سال را گذرانده بود.
- حزب توده، ۵ سال زندان را گذرانده بود.
- اتحادیه کمیونستها، ۱۰ سال محکومیت داشت و ۶ سال آنرا گذرانده بود.
- مجاهد
- مجاهد
- مجاهد
- مجاهد
- اهل آستانه اشرفیه، ۲۲ ساله، ورزشکار و نقاش دارای کربند سیاه.
- رانکارگر، لاهیجانی، دبیر دبیرستان، برادر رفیق شهید حجت محسنی کبیر
- مجاهد، اهل کوچصفهان، ۱۰ سال محکومیت داشت.
- مجاهد
- مجاهد، اهل کوچصفهان، ۱۰ سال محکومیت داشت، ۵ سال را گذرانده بود.
- مجاهد
- اتحادیه کمیونستها، دراوین تیرباران گردید.
- مجاهد که بهراه شهید علی نیکخواه دستگیر و باوی تیرباران گشت.
- حزب توده
- در زندان رشت اعدام شد.
- مجاهد، ۱۵ سال محکومیت داشت، ۷ سال را گذرانده بود و در اوین اعدام شد.
- اکثریت، اهل بهشهر، در سال ۶۴ دستگیر و در ۶۶ آزاد میشود. وی در سال ۶۷ مجددا دستگیر و در اوین اعدام میشود.
- کارگر قسمت برق کارخانه ایران یاسا.
- خواهر رفیق شهید محمود فلاحی، در شیراز اعدام گشت.
- وی در اوین تیرباران گشت.
- یکی از فرزندان سیاهکل
- از جوانان شهرک قلعه حسنخان
- حزب توده، لنگرودی، از زندانیان دوران ستمشاهی که ۸ سال در زندان بود. در سال ۵۸ دستگیر شده و به ۸ سال زندان محکوم شده بود. وی پس از پایان محکومیتش از زندان آزاد نشده و در آذرماه ۶۷ اعدام گشت.
- ۱۵ سال محکومیت داشت، ۷ سال را گذرانده بود.
- مجاهد، اهل رشت، ۱۰ سال محکومیت داشت.
- مجاهد، اهل رشت، ۱۵ سال محکومیت داشت.
- مجاهد
- مجاهد، اهل رشت، ۱۵ سال محکومیت داشت.
- مجاهد، اهل کوچصفهان
- مجاهد اهل کوچصفهان ۱۰ سال محکومیت داشت.
- حزب کمیونست، در اهواز اعدام گشت.

- ۴۷- پروین باقری
مجاهد، دراهواز اعدام گشت.
- ۴۸- شهریار اردشیرپور
اتحادیه کمونیستها، درشیراز اعدام گشت.
- ۴۹- حمیدرضا دوست محمدی
مجاهد، درسمنان اعدام گشت.
- ۵۰- محسن عبدالله زاده کاخکی
مجاهد، ۱۰ ساله حکومت داشت و در اولین تیرباران گشت.
- ۵۱- حسن کوچکی
مجاهد، در اولین اعدام گردید.
- ۵۲- زین العابدین خشک بیجاری
چپ، در اولین اعدام گردید.
- ۵۳- پیرمزدشتی
نماینده مجلس دوره دوم.
- ۵۴- نیکوکار
کاندیدای نمایندگی مجلس از ساوه و مورد حمایت بازاریان.
- ۵۵- خاوری
مجاهد
- ۵۶- محمودی
مجاهد
- ۵۷- اردلان صحت
مجاهد
- ۵۸- یحیی مولازاده
مجاهد
- ۵۹- عسکر مجرد
مجاهد
- ۶۰- ناوود تمدنی فر
مجاهد
- ۶۱- بُعینی
(بانام مستعار خانوادگی کامی)
- ۶۲- بُعینی
(بانام مستعار خانوادگی کسری)
- ۶۳- هاشمی
مجاهد، ۸ سال محکومیت داشت، ۶ سال را گذرانده بود.
- ۶۴- معینی
اهل گرگان که در یکی از شهرهای مازندران اعدام گشت.
- ۶۵- محسن روزبهانی
مجاهد، ۶ سال از محکومیت خود را گذرانده بود.
- ۶۶- بهتاش
مجاهد، اهل گرگان
- ۶۷- رضامیرکرمی
مجاهد، اهل گرگان، ۷/۵ سال از محکومیت خود را گذرانده بود.
- ۶۸- محسن مهرانی
مجاهد، اهل علی آبادگرگان.
- ۶۹- حسن دنگوب
مجاهد، اهل گرگان.
- ۷۰- رضا اسدالهی
مجاهد، اهل گرگان
- ۷۱- فرهاد کریمی
مجاهد، اهل گرگان، تعداد دیگری از اعضای خانواده اش
- ۷۲- ظهیرت رحیمی نژاد
نیز در سالهای پیش اعدام گردیده بودند.
- ۷۳- حوریه
مجاهد
- ۷۴- علیرضارجانی
مجاهد
- ۷۵- ایرج مابلی

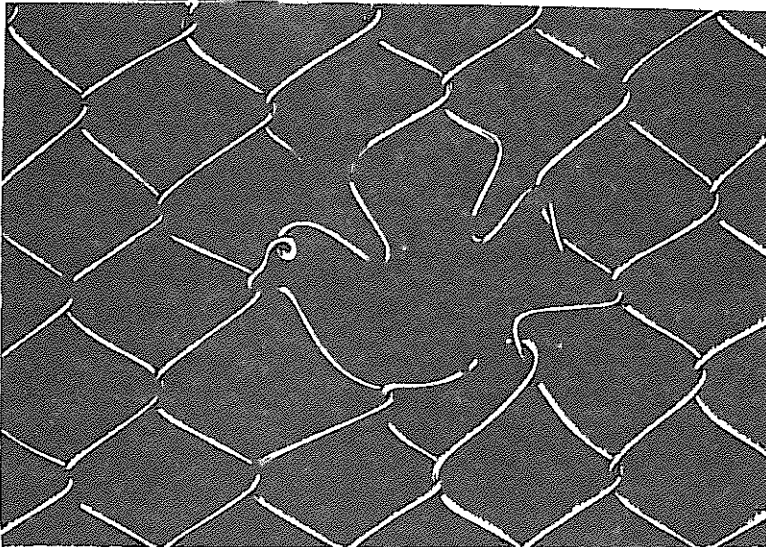
بوجود آوردند. در سخت ترین و سیاه ترین دوران سرکوب شاه و در شرایطی که زندان های سیاسی زیر مهییز جلادان شاه قرار داشت او با سرودن اشعار انقلابی به ستایش از حماسه مقاومت میپرداخت و از همین رو در میان رفقای "شاعر" نامیده میشد "شاعر" انسانی بی تکلف، صمیمی بود با قدرت ایجاد رابطه با دیگران و آمیختن با همگان.

بدنبال گشوده شدن درهای زندان، رفیق احمد بیگلر به مبارزه بزرگ مردمی علیه رژیم در حال اضمحلال شاه پیوست و فعالانه در قیام بهمن شرکت جست و پس از بقدرت رسیدن رژیم ارتجاعی فقها در صفوف سازمان زیر شعار "انقلاب مرد زنده باد انقلاب"، نیروی سرشار خود را وقف انقلابی دیگر، انقلابی برای به تارک قدرت نشانیدن طبقه کارگر بر قدرت سیاسی ساخت. تمام سالهای پس از قیام رفیق بیگلر در عرصه های گوناگون مبارزه، در لحظهای فراز و فرود با نبی مبارزه و با نبی تحولات سازمان ما می‌پسید و هر آنچه را داشت بی دریغ در خدمت مبارزه سرخ خود می‌نهاد.

رفیق بیگلر در جریان سمتگیری کارگری سازمان ما، با توانائی بی نظیری خود را با برنامه نوین سازمان منطبق ساخت زیرا او از میان کارگران و زحمتکشان برخاسته بود و خانه و کاشانه واقعیاش در میان آنها بود.

زندان رژیم فقها آخرین رزمگاه رفیق بیگلر بود. رزمنگی دوران نوجوانی، ۷ سال زندان رژیم شاه و سالیان مبارزه پس از قیام توشه برابری برای رزم نهائی او آماده ساخته بود. شکوفه های سرخ به پیراهن سپید و بی تکلف "شاعر" و دیعه بهار آینده، بهار کارگران و زحمتکشان خواهد بود. او سرفرازانه به زمین افتاد تا زندگی را نثار راه سرخ و پیروز کارگران سازد. نامش را همچون سرودی شاعرانه ترنم بخش بیگراهای بزرگ آینده خواهیم ساخت!

قطع شکنجه، اعدام زندانی سیاسی آزاد باید گردد!



یکی از شیوه های رژیم سفاک ج - ا برای مطلع نمودن خانواده فرد اعدام شده چنین است که تلفن زده و میگویند میخواهیم زندانبانان را آزاد سازیم. یکی از خانواده ها که این خبر را شنیدند با تدارک مهمانی و مراسم حتی قربانی کردن گوسفند به جلوی اوین رفته و میبینند هزاران خانواده در آنجا تجمع کرده اند و همین خبر را شنیده اند. پس از مدتی انتظاریدر خانواده را میخوانند و با بستن چشمانش وی را به وسط بیابانهای اوین برده و وسایل فرزند اعدام شده را به وی داده و میروند.

آقای قاسملو و استراتژی مذاکره

حزب دمکرات هرروز گام بلندتری بسوی لیبرالیزه کردن قطعی مواضع سیاسی خود برمیدارد. پس از تثبیت پراگماتیسم بمثابه جهت دهنده اصلی خط و مشی حزب، پس از تلاوم و تشدید اقدامات ضد دمکراتیک که نهایتا با سازماندهی جنگ داخلی در کردستان و پیگیری چند ساله آن بعنوان یکی از مهمترین ویژگیهای سیاست عملی حزب جلوهگر گردید، و بالاخره پس از تجدید نظر در اهداف نهائی حزب و رد ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا و قرارگرفتن در اردوی سوسیال دمکراسی بین‌المللی، اینک نوبت چون و چرا در شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، تجدید نظر در شعار محوری حزب دمکرات یعنی دمکراسی برای ایران، خود مختاری برای کردستان و به همین ترتیب پذیرش چهارچوب نظام ولایت فقیه رسیده است.

اگر چه این مضامین به مناسبتهای گوناگون از طریق نشریات و بویژه رادیوی حزب دمکرات طرح و تبلیغ شده است، اما روشنترین و قابل استناد ترین نمونه آن مصاحبه تازه آقای قاسملو با ششمین شماره نشریه "راه ارانی" است و از همین رو مابرای تصویر گامهای تازه حزب دمکرات بسوی لیبرالیزم، آنرا برمی‌گزینیم.

همه میدانیم که امکان مذاکره با جمهوری اسلامی همواره به عنوان يك چشم انداز جدی در مجموعه سیاستهای حزب دمکرات مطرح بوده است. اما این مسئله امروز از زبان آقای قاسملو به صریحترین نحو ممکن بمثابه استراتژی مبارزاتی حزب دمکرات معرفی میگردد. پرسیدنی است علت این صراحت و بی پروائی در بیان، مقاصد چیست؟ اگرچه یکدست شدن رهبری حزب دمکرات پس از انشعاب و تاسیس حزب دمکرات کردستان ایران رهبری انقلابی " - و بقول معروف فقان منتقد درونی در بیان صریحتر مقاصد سیاسی بی تاثیر نیست، اما علت اصلی را باید در جای دیگری جستجو کرد. واقعیت این است که پس از پذیرش آتش بس توسط جمهوری اسلامی تمامی طیفهای بورژوازی با انواع توهمات و توقعات و بدرجات متفاوت نسبت به رژیم همکاری و همدلی نشان میدهند و طبعا این مسئله در مورد بورژوازی کرد نیز صادق است. از نظر اینان پذیرش آتش بس در واقع بیان گسترش روند استحاله در درون جمهوری اسلامی است و از همین رو بمثابه يك نقطه عطف در تعیین سیاستهای تازهتر در قبال آن بشمار می آید. آقای قاسملو این ماجرا را این گونه تبیین میکند: " من فکر میکنم که پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی جمهوری اسلامی و خود شخصی خمینی عقب نشینی بسیار مهمی در سیاست ج ۱۰ بشمار می آید. حتی میخواهم بگویم که این عمل نفی فلسفه ج ۱۰ است، چرا که ج ۱۰ سیاستش بر اساس صدور انقلاب به هر طریق بود و البته همچنانکه میدانید برای این منظور طریق جنگ را انتخاب کرده بود و نفی این طریق نفی کل یا بخشی از سیاست ج ۱۰ را تشکیل میدهد. وقتیکه در مسئله مهمی چون جنگ رژیم عقب نشینی کرد و من فکر میکنم که امکان دارد، اگر اپوزیسیون ایران (مقصود من بیشتر اپوزیسیون داخل ایران است) بتواند تشکل پیدا کند و فعال تر شود، میتوان رژیم را به عقب نشینی های دیگری نیز وادار نمود." (راه ارانی شماره ۶- ص ۱۵)

بدین ترتیب با چنین مقدمات و مفروضاتی، آقای قاسملو وارد بحث دمکراسی و خودمختاری و سرنگونی و مذاکره میگردد تا تجدید نظر در آنها را مستدل سازد:

صاحبه گران راه ارانی میپرسند: "با توجه به اینکه در گزارش کمیته مرکزی به کتبه هشتم تکرار شده است که در چهارچوب رژیم موجود، هیچکدام از خواستهای مردم کردستان، دمکراسی برای ایران و خود مختاری

برای کردستان تحقق پذیر نیست و از این رو شعار سرنگونی رژیم و بر سرکار آوردن رژیم دمکراتیک را همچنان شعار حزب میدانید، پس چرا مذاکره با آن رژیم راحتی در چهارچوب مذاکره برای خود مختاری مطرح می‌سازید؟" آقای قاسملو چنین پاسخ میدهد: "البته شعار ما هنوز هم سرنگونی رژیم و برسر کار آوردن يك رژیم دمکراتیک است. اما چرا مذاکره را رد نمی‌کنیم. سیاست هنر ممکن است. در سیاست نمی‌شود يك چیز را مطلقاً رد کرد. وانگهی هدف يك جنگ پارتیزانی آنها در منطقه ای از ایران نه در سراسر ایران جز این نمی‌تواند باشد که رژیم را وادار به مذاکره بکند." (تاکید از ما - همانجا - ص ۱۶)

اگر این درست است که جمهوری اسلامی سیاست خویش را نفی کرده است و يك قدم به عقب نشسته است و اگر اپوزیسیون ایران میتواند فعالیت کرده و او را وادار به عقب نشینهای بیشتر نماید، پس قاعدا باید شعار سرنگونی با قید هنوز مطرح شود و هدف مبارزه خلق کرد نیز نه سرنگونی ج ۱۰ بلکه وادار کردن این رژیم به مذاکره باشد!

در واقع شعار سرنگونی هنوز مطرح میشود تا رژیم از ترس مرگ به تب رضایت دهد و يك قدم دیگر عقب نشینی نماید و بسوی دمکراسی پیشروی کند!

پس از آنکه حتی شعار سرنگونی مزین به قید هنوز هم بمثابه هدف مقدم مبارزه نفی گردید، نوبت به رابطه خود مختاری و دمکراسی میرسد: "رابطه دمکراسی با خود مختاری رابطه جز" با کل است. نمی‌خواهیم وارد مقولات فلسفی بشوم، ولی از نظر فلسفی درست است که کل اساسی است، تعیین کننده است ولی جز" هم تاثیر دارد. در واقع کل از اجزا تشکیل شده یعنی اینکه اخیانا تصور کنیم روزی ما رژیم ج ۱۰ را وادار کنیم آن خود مختاری را که ما در کردستان خواهانش هستیم ببندیم، به نظر ما این خود پیروزی است برای دمکراسی. برای اینکه در این صورت در داخل بخشی از ایران دمکراسی مستقر شده است." (همانجا - ص ۱۶)

اگر کل از اجزا تشکیل شده و اگر هر اصلاح در اجزا کل را نیز يك قدم بسوی اصلاح پیش میرسد، آیا بهتر آن نیست که بجای نفی کل (سرنگونی رژیم)، سیاست اصلاح گام به گام آنرا (عقب راندن رژیم در کردستان، آنرابایجان، بلوچستان و الی آخر) در دستور کار خود بگذاریم؟

هرگاه نشریه راه ارانی چنین سئوالی را از آقای قاسملو می‌پرسد قطعاً در جواب می‌شنید که: "بله آقا جان! سیاست هنر ممکن است. وقتی میشود رژیم را عقب راند و گام به گام آنرا به سمت يك رژیم دمکراتیک به جلو برد، چرا باید بدون احساس هیچ مسئولیتی شعار سرنگونی تمام عیار بدهیم و با دادن "شعارهای افراطی" کار را خراب کنیم! برای همین است که ما شعار سرنگونی را با قید هنوز مطرح می‌سازیم. از کجا معلوم فردا هم باید شعار سرنگونی داد! در سیاست هیچ احتمالی را نباید رد کرد." مایک حزب واقع بین هستیم."

جان کلام آنکه همراه و هماهنگ با تعمیق صف بندی طبقاتی در کشورمان - این صف بندی بویژه پس از پایان جنگ ایران و عراق و تلاش رژیم فقها برای پاسخگویی به وظایف طبقاتی خویش سیمای روشنتری به خود گرفته است - بورژوازی کرد نیز همانند سایر طیفهای بورژوازی بسوی سازش و همکاری با رژیم ولایت فقیه تمایل پیدا کرده و این تمایل خود را بیش از هر زمان دیگری با تر استحاله اعلام نشدنی بیان میکند. و بدینسان یکبار دیگر معلوم شده است که آقایان استحاله‌چی قبل از همه خود مستحیل شدند. کسانی که تا دیروز در میدان می‌جنگیدند، امروز میخواهند میدان را ترک کنند و البته به هیچ وجه این هدف خود را نیز پنهان نمی‌کنند:

"وانگهی کسی که در میدان، ده سال است می‌جنگد، بعضی اوقات احتیاج به استراحت هم ندارد." (همانجا - ص ۱۶) اصل مطلب همین است و باقی آسمان و ریسمانی که قرار است از کراخت ماجرا بگاهد و یا به چشم تودمها خاک بپاشد!

گزارشی از مبارزات اعتراضی دانشجویان دانشگاه شیراز

موفقیت آمیز جو دانشگاه (چه آموزش عالی و چه علوم پزشکی) تغییر کرده، شعار نویسی بیشتر شده و شعارهای "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" و "مرگ بر خمینی" بسیار زیاد نوشته میشود دیگر حتی انجمنی ها هم بلافاصله و در ملاطاف اقدام به پاک کردن شعار ها نمیکنند و شعار ها پس از تعطیل کلاسها پاک میشود. حتی چند روز پس از این واقعه دانشجویان در يك تاتر نر نقش رئیس دانشگاه و دانشجویان ظاهر شدند و کابیش ریاست دانشگاه را به صخره گرفتند. شایعه تعویض دکتر ریاضی بر سر زبانهاست. اما از سوی دیگر، وضع در دانشگاه علوم پزشکی فرق داشت. ژتون گران شده بود و کارها طبق معمول پیش میرفت. رئیس جدید دانشگاه علوم پزشکی شخصی است بنام دکتر طالعی که از حزب اللهی های فاشیست و تازه به دوران رسیده میباشد. بالاخره پس از گذشت چند روز از حرکت پیروزمند دانشجویان آموزش عالی، دانشجویان علوم پزشکی نیز به هنگام ناهار در سلف تجمع کرده و همچون دانشجویان آموزش عالی با تحریم خرید ژتون خواستار حضور رئیس دانشگاه (طالعی) در جمع دانشجویان میشوند. دانشجویان چند تن از اعضای انجمن و جهاد دانشگاه را بعنوان نماینده با تلاش بسیار به داخل اتاق رئیس میفرستند چرا که اصلا طالعی گفته بود آنها را راه ندهید، هنگامیکه نمایندگان به داخل اتاق میروند مشاهده میکنند که نمایندگان آیت الله دستغیب، کمیته انقلاب و وزارت اطلاعات نیز حضور دارند. طالعی میگوید شما قصد باج گیری از جمهوری اسلامی را دارید و ما هم نمی‌هیم، شما تنها بگوئید چه کسانی بانی این کار ها بودند. نماینده دستغیب میگوید جنگ تازه تمام شده و بودجه بسیار کم است شما نباید در چنین شرایطی اینطور برخورد کنید. نمایندگان با توضیح اینکه مسئله ما صرفا قیمت ژتون نیست بر تقاضای دانشجویان مبنی بر حضور رئیس دانشگاه در جمع دانشجویان تاکید می‌ورزند و با دادن يك مهلت ده روزه جهت حضور طالعی در جمع دانشجویان اتاق را ترك میکنند. ده روز تمام شد و هیچ خبری نشد. عدم پیگیری نمایندگان انجمنی و جهادی، نبود ارتباط پایدار بین تمام دانشجویان در مدت مهلت ده روزه، به تعلق در آوردن ۵ دانشجوی ورودی ۶۵ از سوی مدیریت، ترس از اخراج از عوامل ناتمام ماندن این حرکت بود. این حرکت با آنکه تاثیر منفی در جو دانشگاه علوم پزشکی داشته اما چندین تراکت بر دیوار ها زده شده و خواستار بازگشت دانشجویان اخراجی شدتاند.

شکستن تعدادی از شیشه های دانشکده ادبیات

چند روز از حرکت موفق دانشجویان در پایش آوردن قیمت ژتون غنا گذشته است.

دانشجویان کنرآموزش دانشکده ادبیات برای انتخاب واحد جمع شده بودند بدلیل شلوفی بیش از حد به مسئولان آموزش فشار آورده یکی از آنها از شدت ناراحتی همه کارتهای انتخاب واحد را به وسط سالن پرتاب میکند. بر اثر جابجائی جمعیت یکی از شیشه ها بطور اتفاقی میشکند، تعدادی دانشجوی که تازه رسیده بودند و در طرف دیگر قرار داشتند فکر میکنند که این کار عمدی بوده و آنها هم به دنبال سنگ رفته و شروع به شکستن چند شیشه دیگر میکنند، همه دانشجویان این اقدام را با هورا تشویق کرده و بدین ترتیب چندین شیشه شکسته میشود، بلافاصله پلیس دانشگاه میرسد و چند نفر را دستگیر میکند اما دانشجویان اجازه نمی‌دهند که آنها را ببرند و بدین ترتیب قضیه خاتمه می‌یابد. این خبر انعکاس وسیعی در سطح دانشگاه داشته است و همه دانشجویان از آن حمایت کردند.

از اوائل ترم جاری جو دانشگاه بطور محسوسی با گذشته تفاوت داشته و دارد، جوی متشنج و حساس. خیلی صریح میتوان گفت که بسیاری از دانشجویان دنبال بیانه میگردند، بیانه‌ای برای اعتراضی، برای شروع حرکات دستجمعی و اعتراضی، برای ابراز انزجار از رژیم و مزدورانش. نمونه. بارزی از این نوع برخورد را میتوان در اقدام جمعی دانشجویان رشته دامپزشکی در تحریم کلاسهای واحد پاتولوژی مشاهده کرد. دانشجویان به دلیل آنکه آموزش دانشکده استاد با تجربی‌ای را برای تدریس مواد درسی این واحد در نظر نگرفته است کلاسها را تحریم کردند و هنوز پس از گذشت ۵۰ روز از شروع ترم این تحریم کماکان ادامه دارد. این حرکت نوعی مبارزهجویی آگاهانه را در خود دارد. دانشجویان در عین حال که در پیشبرد تحریم تردید نکرده‌اند اما از مری که آموزش دانشکده جهت تدریس فرستاده بوده معذرت خواهی کرده و رسماً اعلام میکنند که قصد در افتادن با آموزش دانشکده را دارند. باآنکه به احتمال قریب به یقین آموزش برای همه نمره "ه" رد میکند ولی تحریم کماکان ادامه یافته است.

دراواخر مهرماه در حوالی ظهر، هنگامیکه دانشجویان پس از خاتمه کلاسها از دانشکده های مختلف (آموزش عالی) تدریجا بسوی سلف آموزش عالی میروند، گروه اول دانشجویان که به سلف می‌رسند متوجه میشوند که قیمت ژتون افزایش یافته و از هفتای ۱۶۲ تومان به ۱۸۵ تومان رسیده است. این دسته از دانشجویان خود ژتون نخریده و با تجمع در برابر پیشخوان سلف سایر دانشجویان تازه وارد را از گرانی قیمت ژتون آگاه کرده و از همه میخواهند که ژتون نخریده و غذا را تحریم کنند. بعد از حدود نیم ساعت که سلف ملو از جمعیت میشود حتی يك ژتون هم بفروش نمی‌رود و حدود ۸۰۰ - ۷۰۰ دانشجو در سلف جمع میشوند و جمعا تصمیم بر آن میشود که با دکتر ریاضی، ریاست دانشگاه (آموزش عالی) تماس گرفته و از او بخواهند فوراً در سلف و در جمع دانشجویان حاضر شود. دانشجویان تلفنی با او تماس گرفته و دکتر ریاضی ابتدا با این امر مخالفت کرده و سپس با تهدید تلفنی دانشجویان که در صورت عدم حضور عواقب امور به عهده خودتان است، به هراس افتاده و فوراً خود را به سلف می‌رساند. دانشجویان که در تمام طول یکساعت و نیم مشغول بحث و اعتراض با صدای بلند بودند هنگام ورود ریاضی متوجه او شده و یکی از دانشجویان خطاب به او گفت: "آهای مردیکه تو چه رئیس دانشگاهی هستی؟ این چه وضعیه؟ اگر میخواهی اخراجم کنی بکن ولی دیگه گذش را بالا آوردید." ریاضی که بیکه خورده بود جواب داد: "این چه طرز حرف زدن درست حرف بزنی" سر وصدا بالا گرفت و دوباره ریاضی در پاسخ دانشجویان که "چرا قیمت ها بالا رفته" "باید قیمت هامل قبل شود" میگوید بودجه کم است، نمرسد بهتر است این کارها را نکنید اگر قیمت ها را کم کنیم نمی‌توانیم تا آخر ترم به شما غذا بدهیم. دانشجویان دوباره به او اعتراض کرده و می‌گویند قیمت ها باید مثل سابق شده، کیفیت غذا خوب بوده و تا آخر هم باید غذا بدهید. دکتر ریاضی بعد از مقداری جر و بحث می‌بیند اوضاع نا جوراست و لاجرم دستور میدهد قیمت ها کاهش یافته و خود سلف سرویس را ترك میکند و دانشجویان در حالیکه مشغول صحبت با یکدیگر بودند به خرید ژتون می‌پردازند. جالب توجه آنست که اعضای انجمن اسلامی و حزب اللهی ها نیز در این حرکت حضور داشتند و حتی بعضی از این افراد جزو فعالترین عناصر بودند. چند عامل میتوانند در این همسوئی مطرح باشد: (۱) احتمال اختلاف انجمن با مدیریت دانشگاه (۲) پاسیو شدن عناصر انجمن و بریدن آنها از رژیم پس از قبول قطعنامه. پس از این حرکت جمعی

تظاهرات و تعطیلی دانشگاه صنعتی اصفهان

نفرت فروخورده چندین ساله خود را بیباکانه ابراز میکنند. رؤسای دانشگاه که از گسترش تظاهرات و سیاسی شدن حرکت سخت پوچست افتاده بودند بسرعت واکنش نشان داده و میکوشند با اعزام یکی از مسئولین به میان دانشجویان، فریبکارانه آنان را به آرامش دعوت نمایند، اما دانشجویان بطرف وی حمله ور شده و او را متواری میسازند. بلافاصله از نیروهای سرکوب کمیته امداد خواسته میشود و با دخالت ماموران مسلح کمیته، دانشجویان متفرق شده و دانشگاه تا اطلاع ثانوی تعطیل اعلام میگردد.

رژیم فقها در هراس از انعکاس گسترده خبر، ناگزیر پس از چند روز دستور بازگشایی دانشگاه را صادر کرده و دانشگاه از روز یکشنبه ۶ آذرماه مجدداً بازگشایی میشود.

● اخیراً در دانشگاه تبریز بخشنامهای

آمده است مبنی بر پرداخت ۲۰۰ هزار تومان برای گرفتن مدرک رشته پزشکی و ۱۶۰ هزار تومان برای گرفتن مدرک رشته های دیگر. در ضمن هیچگونه مدرکی نال بر تحصیل دانشجو در دانشگاه مزبور و مدت تحصیل وی داده نمیشود. رژیم میخواهد به اینوسیله از رفتن دانشجویان به خارج جلوگیری کند.

● اخیراً در مدارس پسرانه انواع و اقسام تنبیه های بدنی از جانب معلمین مرسوم شده است. دانش آموز کلاس اولی میگفت، معلم ما با شلنگ بچهها را کتک میزند و اگر شلنگ پاره شود، از جورابش کابل بیرون میآورد و میزند. محصلین حتی تهدید به زندانی شدن در سیاهچال نیز میشوند. اتفاقی تاریکی هم در زیر زمین يك مدرسه بعنوان سیاهچال تعیین کردهاند.

● یکی از تاکتیکهای رژیم برای دستگیری جوانان اینستکه، شعار مرگ بر خمینی را بصورت دستنویس تکثیر کرده و در محله پخش میکند. بعد از این حرکت، ماشینهای کمیته سر رسیده و جوانان محل را دستگیر میکنند.

● مزدوران سپاه روز ۲۹ آذر در خیابان ۲۰ متری شیرازی شهرک مسعودیه جوانی را بعنوان منافق هدف گلوله قرار داده و وی را به قتل میرسانند. رژیم سفاک و ددمنش فقها بجز ترور و قتلعام زندانیان، بطور گستردهای به دستگیری جوانان در محلات و خیابانها میپردازد.

● در دبیرستانی در شهرک "الهییه" دانش آموزی در انشا خود، به جنایات رژیم فقها اعتراض میکند. این امر باعث عکس العمل معلم فالانژ میشود و وی تصمیم به مطلع نمودن کمیته و دیگر مزدوران دبیرستان میگردد. اما چند دانش آموز مانع شده و با ضربات چاقو، معلم مزدور را به درک فرستاده و موفق به فرار میشوند. اکنون مسئولان رژیم در شهر و در بخشنامههای خود به آموزش و پرورش اعلام کردهاند که منافقین يك معلم حزب الهی را ترور کردهاند.

● گشتهای مخفی رژیم در تهران افزایش یافته است. مزدوران از ماشینهای بیگان، وانت بار، تاکسی و غیره جهت گشت مخفی استفاده میکنند. بتازگی گشت علنی سپاه نیز که مدتها دیده نمیشد، با ماشینهای توپوتا، نیسان پاترول و با آرم سپاه در شهر مشاهده میشود.

دانشجویان دانشگاه صنعتی اصفهان روز چهارشنبه دوم آذرماه در اعتراضی به حذف سرویسهای ایاب و ذهاب، در محوطه دانشگاه دست به تظاهرات زده اند. دانشجویان در پی اطلاع از این تصمیم جلوی ساختمان مدیریت دانشگاه تجمع نموده و نسبت به این اقدام اعتراضی مینمایند. در ضمن دانشجویان با طرح مجموعه ای از درخواستهای رفاهی نظیر ناملوبی وضعیت خوابگاهها، رستوران و غیره، مسائل و مشکلات خود را بیان میکنند. همچنین عده ای از دانشجویان برای بررسی مشکلاتشان به دفتر رئیس دانشگاه مراجعه میکنند، اما رؤسای دانشگاه اعلام میکنند که بودجه برای این منظور در اختیار ندارند، بنابراین قادر به تامین خواستههایشان نیستند. دانشجویان که از بی اعتنائی مسئولین دانشگاه به خشم آمده بودند ابتدا علیه رئیس دانشگاه شعار میدهند و سپس با شعار مرگ بر خمینی خشم و

● دانشجویان دانشگاه تبریز بعلت کیفیت پائین غذا دست به اعتصاب و تظاهرات در دانشگاه میزنند. مسئولین برای جلوگیری از سرایت و انعکاس این امر در بیرون از دانشگاه، درب ورودی را میبندند که دانشجویان اقدام به شکستن در میکنند. دانشجویان حزب الهی که در تظاهرات به همراه سایر دانشجویان شرکت داشتند در این مرحله جدا میشوند و از تظاهرات کناره میگیرند. و سایر دانشجویان نیز بعلت احتمال شناسائی شدن به تظاهرات خاتمه میدهند. در یکی از مناسباتی که مسئولین دانشگاه اعلام برگزاری جشن در تالار دانشگاه میکنند حتی يك دانشجو نیز به دانشگاه نمیآید. رژیم هم اکنون دست به تصفیه دانشجویان حزب الهی افراطی زده است.

● در هفته بسیج، رئیس انجمن اسلامی کارخانه ایران یاسا با مربیگارتاه کارخانه قرار میگنارد تا هرروز صبح کاراته بازان بابسجیها به ورزش صبحگاهی بپردازند. اماهیچیک از کاراته بازان حاضر به اینکار نمیشوند. مربی با توسل به تهدید که در امتحان این نکهه را تاثیر خواهد داد تصمیم میگردد کاراته بازان را به رفتن مجبور سازد. اما بجزچندنفرد که بکروز به ورزش رفتند، کسی دیگر حاضرنشد با بسجیها به ورزش صبحگاهی بپردازد.

دنباله از صفحه ۱۴ توضیح انتقادی . . .

دنباله از صفحه ۳۹ "انتفاضة" . . .

هیات تحریریه حذف تعابیر یادشده در این مقالات را به دلیلی صلاح نمیدانسته اند، میتوانستند و میبایست آنها را با امضا نویسنده مقاله و همراه بایک یادداشت توضیحی منتشر کنند تا برای خوانندگان تشریح سو تفاهم بوجود نیاید.

۲ بهمن ۶۷ - دفتر سیاسی کمیته مرکزی

از طریق فشار بر غرب، اسرائیل را که سیاست هایش ممکن است بهمنافع غرب آسیب رساند بمصالحه با فلسطینی ها وادارد و باینطریق، چاشنی انقلاب فلسطین را نیز خنثی سازد. با اینهمه، تاسیس دولت فلسطین را نه "لیوانی نیمه خالی" بلکه "لیوانی نیمه پر" و يك دست آورد باید تلقی کرد.

● گویا، سه تن از پاسدارانی که در برجکهای اوین مشغول نگهبانی بوده اند بعد از دیدن قتل عامهای جوانان بیگناه، از بالای برجکها، خود را به پائین پرت کرده و جان خود را از دست دادهاند.

انقلاب و مناقص

دنباله از صفحه ۶

بورژوازی، جز فاسد ترین و گندیده ترین را بر نمی گرفت و ترویج نمی کرد. از فرهنگ مرفقی و دمکراتیسمی که در دهه ۲۰ تا ۳۰ جامعه را در مقیاس وسیع تحت نفوذ خود در آورده بود، تقریباً نشانی باقی نبود. حکومت پلیسی، هر اندیشه دمکراتیک و حتی هر اندیشه درباره دمکراسی را قاطعانه سرکوب میکرد. نه فقط حقوق و نهادهای دمکراتیک در جامعه وجود خارجی نداشت، بلکه با قطعیت میتوان گفت که اکثریت بسیار عظیم جمعیت، در عین حال که از اختناق و بی حقوقی محضی در رنج بود، کوچکترین تصور و ذهنیتی از مفهوم و مضمون آزادی های سیاسی و حقوق دمکراتیک خود نداشت. حتی بخش اعظم روشنفکران غیر مذهبی و متجدد نیز که در قالب جنبش دانشجویی، و بخشی از طریق عملیات چریکی با دیکتاتوری دست و پنجه نرم میکردند شناخت درستی از دمکراسی نداشتند (و همین سبب شد که در انقلاب و بعد از قیام بهمن هم ارزش پیگار برای دمکراسی را بعنوان منبع روشنایی تودهها بدرستی دریافته و سنگر مبارزه برای (دمکراسی را به بیانه مبارزه با امپریالیسم و برای متهم نشدن به همسوئی با لیبرال ها خالی کردند)، حکومت جهل و ظلمت، آنسوی سکه اختناق و استبداد آریامهری بود. گسترش آموزش، توسعه دانشگاهها و کاهش نسبی میزان بیسوادی که بمنظور تامین کادر و متخصص و کارگر برای دستگاه استبداد و استثمار صورت گرفت، نتوانست - و در چنبره کنترل پلیسی و وابستگی به دولت نمیتوانست - تاثیر زیادی بر ظلمت حاکم بر قلمرو فرهنگ و ایدئولوژی در جامعه بگذارد. اندیشههای مارکسیستی که وسیعاً در میان روشنفکران رادیکال رواج مییافت، در محدوده کوچک دانشگاهها و محافل پراکنده مطلقاً جدا از کارگران و مردم زحمتکش زندانی بود و آنگاه که میخواست صدای خود را از پشت دیوار انزوا و اختناق به گوش خلق برساند، جز "تبلیغ مسلحانه" وسیلهای سراغ نمیگرفت، و بی آنکه امکان نفوذ در تودهها داشته باشد، در محاصره سرکوب و انزوا به تحلیل میرفت.

اگر چه پانزده خرداد، نقطه عطف مهمی در گسترش نفوذ مذهب سنتی و شخص خمینی در اقطار عقب مانده و سنتی جامعه شد، اما با پیشروی و توسعه سرمایه‌داری، از نفوذ مذهب در میان اقشار متجدد، در محیط های علمی و دانشجویی، در مدارس کاسته میشد. رژیم شاه تلاش میکرد این خلأ را با تزیین فرهنگ منحن امپریالیستی پر کند و در لایمهای بالایی و مرفه نیز استعداد کافی برای جذب آن وجود داشت. اما در میان لایمهای متوسط و پائین که غالباً

فرزندان کارگران و کارمندان یا کسبه و پیشوران بودند، بیشترین جاذبه برای اندیشههای مارکسیستی وجود داشت. رفتارهای مذهبی که از سوئی بی خریدارماندن مذهب سنتی و از سوی دیگر جاذبه مارکسیسم را در این محیط ها میدیدند به تفسیرهای جدیدی از اسلام و به ترویج آن در میان روشنفکران روی آوردند. مهندس بازرگان، آیت الله طالقانی، دکتر علی شریعتی و همینطور مجاهدین خلق هر یک به نحوی در راه پر کردن این خلأ کوشیدند. اگر چه این اقدامات، نوعی مقابله با مذهب سنتی و فاصله گیری از روحانیت بنیاد گرا تلقی میشد، اما از آنجا که مذهب را بطور کلی احیاء میکرد و برای آن اعتبار می‌تراشید، در عمل و در نهایت جانه را برای خمینی و مذهب سنتی صاف میکرد و هنگامی که جنبش تودهای شروع شد، همه این جویبارهایی که نوگرایان مذهبی راه انداخته بودند، در شط عظیم سنت گرائی برخاسته از اعماق، تحت رهبری خمینی ریختند و عملاً نتوانستند نقشی مثبت و مرفقی بازی کنند. رژیم شاه نه مخالف و معارض‌نوسازی مذهبی

و توجیهو احیاء باعبارت گرفتن الفاظ و تمایز علمی بود، و نه با مذهب سنتی و روحانیت بنیادگرا مخالفتی اصولی داشت. رژیم شاه در هر دو عرصه سنتی و تجدد گرائی، نه خود مذهب، بلکه مداخلات و مزاحمت های سیاسی آن را سرکوب میکرد، و گرنه، در راستای تخمیق تودهها و دوام بخشیدن به خودکامگی و حفظ بساط استبداد و استثمار به ائتلاف با مذهب نیاز مبرمی داشت و از ترویج کنترل شده مذهب سنتی در میان تودههای وسیع مردم و مذهب "امروزی شده" در محیط های روشنفکری برای سد کردن راه نفوذ مارکسیسم، استقبال هم میکرد. حمایت مالی پنهان و آشکار دربار و ساواک از شبکه وسیعی از روحانیون و ایجاد "سپاه دین" توسط دولت برای ترویج مذهب در روستاها از همین نیاز حکایت میکند. در تمام دوره پانزده ساله پیش از انقلاب، هیچ ایدئولوژی و اندیشه مرفقی و دموکراتیکی نتوانست از محدودههای کوچک فراتر رود و توده گیر شود؛ و این نه بخاطر ناتوانی آنها از تودمگیر شدن، بلکه اساساً بخاطر ممانعت استبداد و حاکمیت اختناق و در درجه بعد، ناتوانی حاملین این اندیشهها از پیوند با تودهها بود. اما برای ترویج و تبلیغ جهل و خرافات نه فقط هیچگونه مانعی وجود نداشت، بلکه هر گونه امکانی برای آن فراهم بود. در مسجد زمانی بسته میشد که حریف حسابی در آن زده شود، و شرط اجازه منبر این بود که خرافات تبلیغ کند و از آن فراتر نرود. در تمام طول دوره ۲۵ ساله پس از کودتای ۲۸ مرداد، مذهب و روحانیت مشغول باز تولید و تکثیر خود بودند. حوزههای علمیه، مدارس فیضیه،

موسسات فزاینده انتشارات مذهبی، صاجد به‌شمار از قلب پایتخت تا پرت ترین قریبها، حسینیهها، فاطمیها، تکیهها، تعزیهها، هئیت‌های زنجیرزی و سینمائی، شبیهخوانیها، جلسات تدریس و تفسیر قرآن، دستهای عزاداری و مراسم ماه محرم و بسیاری مناسبت ها و اشکال دیگر. تجمع، باضافه مالیه بسیار عظیمی که بخش قابل توجهی از آن توسط بازار تامین میشد، امکانات و اهرمهای يك قدرت غول آسائی بود که مجموعاً در دست روحانیت قرار داشت و روحانیت از این طریق تبلیغ و سازماندهی تودهها را بشکل علنی و قانونی و بدون مانعی جدی و در گستردهترین مقیاس سراسری انجام میداد؛ و فعالیتهای مخفی و ضد رژیم خود رانیز در زیر پوشش این شبکه علنی و با تکیه بر امکانات بیگران آن بصیص میبرد. این امکانات و این شبکه عظیم و سراسری در حالی در اختیار روحانیت قرار داشت که استبداد سلطنتی با برقراری سانسور و کنترل و مراقبت های مختلف قانونی و پلیسی، هرگونه امکان نشر اندیشههای انقلابی و دمکراتیک و هر گونه امکان تشکل برمدار این اندیشهها، و حتی تشکیل سندیکاها و کارگری مستقل حول مطالبات اقتصادی کارگران را از میان برده بود و انقلابیون یکه تازی که با از جان گذستگی ستایش انگیز و با پذیرش مرگ حتمی، به نیابت از جانب توده با استبداد می‌جنگیدند، نه در جهت ارتباط گرفتن با توده و سازماندهی آن را هجوتی و تلاش میکردند، و نه اصولاً نیازی به این کار احساس میکردند. درحالی که روحانیت با همه ابزارها و امکانات قانونی و غیر قانونی خود را در بافت زندگی طبیعی تودهها تنیده بود و اهرمهای يك بسیج و سازماندهی چندین میلیونی را برای شرایط طوفانی، در اختیار داشت و آن را گسترده تر و محکم تر میکرد، انقلابی یکه تاز مشغول تئوریزه و توجیه کردن گریز خود از سازماندهی تودهها بود.

باری، در خلأ ایدئولوژی بورژوازی و سرکوب هر اندیشه و نهاد مرفقی و انقلابی توسط استبداد سلطنتی، و در ضعف و ناتوانی مفرط مخالفین انقلابی و مرفقی رژیم، فقط ایدئولوژی مذهب و نهاد روحانیت بود که امکانات و اهرمهای سازماندهی يك جنبش تودهای را در اختیار داشت. در جهل و ظلمت سراسری (که ساعدترین زمینه برای کشت مذهب و افزایش قدرت روحانیت بود) و در فضای اختناق و سرکوب دمکراسی، روحانیت با امکانات وسیع همه جانبه‌ای که سالیان سال برای نفوذ و تبلیغ و سازماندهی تودهها در اختیار داشت، رهبر طبیعی و بلامنازع جنبش خق طلبانه توده خانه خراب و ساقطی شد، که تاریک اندیشی و جهل و مسجد و سینمائی، از دیر باز با روحانیت پیوندش داده بود. این توده

ضد امپریالیستی) و فرصت طلبی‌های مجاهدین برای مشروعیت گرفتن از آن پدر و رهبر عظیم الشان شروع شده بود، در ۳۰ خرداد ۶۰ از برکت تاکتیک جنون آسا و ماجراجویانه مجاهدین به پایان قطعی خود رسید.

۳۰ خرداد، اگر پایان انقلاب دوم خمینی" و آخرین برده تدفین دموکراسی بود، اما در عین حال آغازی بود برای بیداری تدریجی کارگران، توده‌های مردم و بویژه چپ انقلابی. شکست انقلاب اگر که در اینجا و آنجا، نوپیدی‌ها، لختی‌ها و سیاست‌گریزی‌هایی را سبب شده باشد، اما در بستر عمومی حیات جامعه درس‌هایی گرانقدر ببار آورده و گرایش به جبران خطاها و اصلاح مسیر و غلبه بر ضعف‌ها، رادرمیسان چپ انقلابی و مارکسیست بطور محسوسی تقویت کرده است. جدی گرفتن وظایف و رسالت خود، چیزی است که چپ انقلابی ایران سرانجام به آن گردن می‌گذارد و ناگزیر می‌شود درس‌های شکست را جدی بگیرد و از آن

بیاموزد. مهمترین درس از شکست انقلاب ۵۷، این است که بدون رهبری انقلابی، هر جنبش تودهای سرانجام به قهقرا می‌رود، به ارتجاع می‌کشد و بر ضد آمال و منافع خود عمل می‌کند. اما در جامعه سرمایه داری رهبری انقلابی فقط می‌تواند رهبری طبقه کارگر باشد. طبقه کارگر برای آنکه بتواند جنبش توده‌ای رهبری کند باید خودش به آگاهی دست یابد و باید متشکل شود. آگاهی و تشکل طبقه کارگر و توده‌ها، به روشنائی، به روشنائی هر چه بیشتر و به آزادی نیاز دارد. نمیتوان بدون جنگیدن برای دموکراسی و برای آزادی و روشنائی، طبقه کارگر و توده‌ها را برای انقلاب دیگری که جیرا در راه است آماده و تربیت کرد. نباید خوشخیال بود که چون توهم توده‌ها نسبت به روحانیت ریخته، پس آگاهی سیاسی و طبقاتی بدست آورده‌اند و اگر یکبار دیگر برخیزند، راه خود را خواهند شناخت! طبقه کارگر و توده‌ها از جمهوری اسلامی نوپید شدند، اما هنوز از چنین شناختی بسیار فاصله دارند. آنان برای کسب آگاهی و یافتن راه خود، به روشنائی نیاز دارند؛ همچنانکه آموزگاران کارگران و توده‌های زحمتکش، خود به روشنائی، و به آموختن نیاز دارند.

در دهمین سالگرد انقلاب، در درس‌های آن تامل و تعمق کنیم و از نتایج آن بیاموزیم!

ارتباط میتوانست معنی و ثمری داشته باشد) قدم به میدان گذارد. انجام این رسالت مستلزم آن بود که چپ انقلابی، هم‌همیت حیاتی دموکراسی را برای بیداری و روشنائی توده‌ها؛ برای سازماندهی پرولتاریا و هم‌همی، آن در جامعه؛ و برای تربیت و آمادگی طبقه کارگر جهت به انجام رساندن نبرد نهائی با بورژوازی در می‌یافت، و هم در مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه با ستم‌های اجتماعی و طبقاتی، مرزبندی روشنی با روحانیت، با مذهبی‌های بنیادگرا و یا متجدد می‌داشت. اما سازمان

فدائی (بمثابه بزرگترین سازمان چپ انقلابی) که ایدئولوژی‌اش در سال‌های قبل از انقلاب طغمی از استبداد ستیزی بی‌نیاز از تدارک برای قدرت؛ ضد امپریالیسم ناسیونالیستی؛ و شبه مارکسیسم یوپیولیستی بوده، در فردای انقلاب نیز با دموکراتیسم مردم و بی‌هدف، با ضد امپریالیسم احساساتی و شعاری، و با ضد سرمایه‌داری گنگ و "خلق" با حاکمیت جدید روبرو شد و با ضد حرکتی که خمینی در تسخیر سفارت آمریکا و کسستن ائتلاف با بورژوازی لیبرال ایجاد کرد، درهم شکست و متلاشی شد، زیرا که زبان ضد امپریالیستی و ضد بورژوازی چپ یوپیولیست، با زبان خمینی مرز روشنی نداشت. خمینی که با شصت هزار طلبه و میلیون‌ها پابره‌نه مرید، سرمایه عظیمی در اختیار داشت، این سرمایه را برای سرکوب انقلاب و دموکراسی و جایگزین کردن مذهب در حکومت و حاکمیت ولایت فقیه بکار گرفت. شکستن ائتلاف با بورژوازی لیبرال و تسخیر سفارت آمریکا که با تکیه بر کوه نشینان" و با زبان مشترک ضد امپریالیستی و ضد

بورژوازی چپ یوپیولیست صورت گرفت، بحق همانطور که خمینی‌رزیایی کرد، "انقلابی بزرگتر از انقلاب اول" بود. سازمان فدائی بدنبال استکبار ستیزی و طاغوت ستیزی خمینی رفت و سرکوب دموکراسی را برای مبارزه با لیبرال‌ها و عمال امپریالیسم و تقویت دولت ضد امپریالیست، لازم شمرد! با از هم پاشیدن جنبش فدائی، جنبش مجاهدین رشد کرد و تودهای شد، که سال ۵۹ را به اعتراضی به آزادی کشی و مقابله با تعرضات ارتجاع تبدیل کرد. دفاع از دموکراسی، کلید تودهای شدن بود.

"انقلاب دوم" خمینی که باشکستن مرزبندی‌های سست و یوپیولیستی چپ و انفعال آن در قبال سرکوب دموکراسی (به بهانه مبارزه

بی بهره از روشنائی بود که روحانیت را به ایفای نقش تاریخی احضار کرد و او را به دادخواهی از ستمگران فرا خواند.

و چنین بود که نطفه انقلاب با تناقض بسته شد و انقلاب ضد استبدادی و ضد سرمایه‌داری ایران؛ در يك جامعه سرمایه‌داری و در پایانه قرن بیستم، و هفتاد سال پس از انقلاب مشروطه، مشروعه خواهی شیخ فضل الله نوری را اخیا کرد، آنرا تودهای ساخت و به قدرت رساند.

ف خدای بازسیاسی در ماه‌های پایانی سال ۵۷، کمتحت فشار انقلاب بر رژیم مستبدتحمل شد، اگر چه هنوز بسیار محدود بود،

اما در همان مدت کوتاه اهمیت عظیم آزادی‌های سیاسی را در تربیت و پرورش دموکراتیک توده‌ها به نمایش گذاشت. اگر يك موج دموکراسی طلبی و ترقیخواهی در جریان انقلاب برخاست و در کنار شطی که روحانیت و خمینی هدایتش میکرد جویبارها و باریکه آب‌های زلال و خنکی هم به جریان افتاد که روشنائی و طراوت انقلابی با خود داشتند، همه از برکت همان آزادی‌های سیاسی بود. نیروهای انقلابی و دموکرات که غافلگیر از يك جنبش تودهای عظیم و در سایه فضائی که توده با پیشروی خود در دل اختناق ایجاد میکرد امکان نفس کشیدن می‌یافتند، نه تنها هیچگونه توان و آمادگی بدست گرفتن رهبری جنبش را نداشتند، بلکه همگی یا به کر عمومی تحت رهبری خمینی ملحق میشدند، یا صدای ضعیفشان در زیر غریو نیرومند آن گم میشد.

نخستین سال‌های بعد از قیام بهمن؛ با آزادی‌های سیاسی نسبتا وسیع و هنوز غیر قابل مهار توسط روحانیت؛ با جنبش به میدان آمده کارگری و جنبش شورائی؛ با جنبش دموکراتیک خلق‌ها، با آغاز آشکار شدن ارتجاعیت و ضد دموکراتیسم رژیم جنید، و مقابله آن با جنبش شورائی و جنبش صادره توسط همان توده تهیدستان و محرومین و حتی مقابله مسلحانه رژیم با آنان؛ و دیگر شرایط مساعدی که فراهم آمد، فرصتی طلائی بود تا چپ انقلابی ایران برای حل تناقضی انقلاب ۵۷، که ضد انقلاب دیگری را به قدرت رسانده بود، وارد عمل شود و با استفاده از همه شرایط و امکانات مساعد و موجود، برای پرچمداری هر دو وجه انقلاب ایران، یعنی دموکراسی خواهی و برابری طلبی توده‌های مردم (که مبارزه ضد امپریالیستی نیز فقط در این

سزنگون باد جمهوری اسلامی! برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق!

«انتفاضه» و تأسیس دولت فلسطین

میرفت.

زمینه های پذیرش موجودیت اسرائیل و

دولت کوچک فلسطین

هرسه عامل فوق که در جهت سیاست

نفی موجودیت اسرائیل عمل میکرد، در دو دهه گذشته، بشدت دگرگون شد. با گسترش سرمایه‌داری در کشورهای عربی و ادغام شتابان آن در سیستم جهانی سرمایه، بویژه بعد از انقلاب در قیمت نفت، مواضع امپریالیسم در منطقه، بشکل عمقی‌تری تحکیم گردید. نه تنها گسترش سرمایه‌داری در کشورهای عربی، بورژوازی آنها را بسوی پیوندهای نزدیکتر با سیستم جهانی سرمایه‌داری سوق میداد، و رادیکالیسم ناسیونالیسم عربی را بتدریج میان تپی میساخت، و از طریق این ادغام در مناسبات جهانی سرمایه‌داری، ضرورت رفع تشنج بین بورژوازی عرب و یهود را در برابر آنها مینهاد، بلکه نقش کشورهای محافظه کارنفتی عرب را که پیوندهای نزدیکی با بلوک سرمایه‌داری داشتند، دراین ناسیونالیسم بالا برد. اکنون، تولید ناخالص داخلی عربستان، که مبنای اصلی آثرا در آمدهای نفتی تشکیل میدهد، و با جمعیتی حدود ۱۲ میلیون نفر، به تنهایی بیشتر از مجموعه کشورهای سوریه و مصر و اردن و یمن شمالی و جنوبی و لبنان است، و وزن اقتصادی کشورهای "شورای منطقه خلیج" با جمعیتی نزدیک به ۱۷ میلیون نفر، از کلیه جهان عرب (منهای عراق) بیشتر است، و نمیتوان فشار اینها بر روی کشورهای باصطلاح "رادیکال" را نادیده گرفت.

تحول در ناسیونالیسم کشورهای عربی، کهریلاز

آنها سابقا خود را "پدرخوانده" جنبش فلسطین تلقی میکردند، در عین حال با سرکوب فلسطینی‌ها توسط همین کشورها همراه بود. کشتار فلسطینی‌ها توسط اردن و سوریه، کمتر از تلفات حملات هوایی و زمینی اسرائیل به اردوگاههای پناهندگان فلسطینی نبوده است. یادآوری چند حادثه تاریخی، این تحول در ناسیونالیسم کشورهای عربی از "پوپولیسم ضد امپریالیستی" و از همسوئی با مبارزه ملی فلسطینی‌ها بمثابة جزئی از ناسیونالیسم عمومی عربی، به همسوئی با سیاست های امپریالیسم و اسرائیل را نشان میدهد. بعنوان مثال ملک حسن، پادشاه مراکش، در سال گذشته از شیون پرز، معاون نخست وزیر و وزیر خارجه وقت اسرائیل، استقبال رسمی بعمل آورد، بویژه آنکه اعتراضی مهمی را برانگیخته باشد.

عربی همجوار نبود. با هر جنگی جدید بین اسرائیل و کشورهای عربی، بخش دیگری از سرزمین های فلسطین بدست دولت اسرائیل افتاد و موج تازه‌ای از آوارگی فلسطینی ها را بدنبال آورد. این جمعیت رانده شده به کشورهای اطراف، در اردوگاههایی اسکان یافتند و امیدوار بودند که بزودی به سرزمین خود برگردند، و اینها فقط در صورتی میتوانستند به سرزمین های خود برگردند که اسرائیلی وجود نمیداشت، زیرا جمعیت دهقانی، ضرورتا با مساله زمین گره خورده است، و زمین تنها در صورتی به آنها باز گردانده میشد که اسرائیل از بین میرفت. از اینرو، این جمعیت دهقانی، در خواسته سیاسی خود دفاع از هویت اجتماعی خود را، با نفی موجودیت سیاسی دولت اسرائیل، پیوند میداد. بدیهی است که در يك جامعه دهقانی پیش سرمایه داری، شکل مبارزه، باقر مستقیم رابطه نزدیکی دارد، و روی آوردن فلسطینی ها به مبارزه. سلححانه چریکی علیه اسرائیل، تاحدودی از این منطق عینی تبعیت مینمود.

عامل مهم دیگر، تقابل ناسیونالیسم عربی

با ناسیونالیسم یهود بود. در آن زمان، ساختار اجتماعی غالب کشورهای عربی، توسعه ضعیفی از مناسبات سرمایه‌داری را داشت، و ناسیونالیسم عربی، از ریشه‌های عمیق پوپولیستی تغذیه مینمود. شعار "به دریا ریختن اسرائیلی ها" در ناسیونالیسم عرب، بنحوی، تکرار وارونه همان شعار "بیرون راندن فلسطینی‌ها توسط بورژوازی یهود بود. بورژوازی عرب، بدلیل عدم ادغام کامل در مجموعه مناسبات جهانی سرمایه، هنوز در جایگاه طبیعی خود قرار نگرفته بود، و بورژوازی عرب و یهود، همدیگر را نفی میکردند. همچنین، در بلوک بندی دیپلماسی جهانی در رابطه با مساله اعراب و اسرائیل، کشورهای سوسیالیستی در پشت اعراب و مجموعه بلوک سرمایه‌داری، در پشت اسرائیل قرار گرفتند. شوروی و اکثر کشورهای سوسیالیستی، مخالف موجودیت اسرائیل نبودند، لیکن از آنجائی که دولت اسرائیل از همان ابتدا، جزئی از مجموعه مناسبات سیستم جهانی سرمایه‌داری بود و سیاست های امپریالیسم در منطقه را پیش میبرد، و در مقابل، ناسیونالیسم عربی، درگیری‌هایی با سیاست های امپریالیسم داشت، بلوک سوسیالیستی، از این زاویه به حمایت از اعراب در برابر اسرائیل برمیخاستند. حمایت های سیاسی و تسلیحاتی شوروی از فلسطین و اعراب، با در نظر گرفتن این طیف بندی دیپلماتیک در منطقه انجام

فلسطینی ها بعد از ۴۱ سال نفی دولست اسرائیل و ۲۵ سال مبارزه سلححانه علیه آن، به نقطه‌ای بازگشتند که تاریخ خونین ۴۰ ساله خاورمیانه عربی، بنحوی تنگتنگ با آن گره خورده است: قطع نامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۹۴۷، که تاسیس دو دولت یهودی و فلسطینی را در سرزمین فلسطین اعلام مینماید. فاصله نوامبر ۱۹۴۷ و نوامبر ۱۹۸۸ را چهار جنگ مهم بین ارتش های عربی با اسرائیل و نیز مبارزه روزمره فلسطینی ها علیه آثرا، رقم مینماید. این تغییر مواضع، آن هم بویژه در اوج خیزش توده‌ای یکساله فلسطینی ها در سرزمین های اشغالی، که با اجلاس شورای ملی فلسطین، در الجزایر، رسماً موجودیت دولت اسرائیل و نفی مبارزه سلححانه (در قالب نفی تروریسم و خشونت) پذیرفته میشود، چگونه رخ داد؟ آیا "دیپلماسی راست روانه عرفات"، توضیحی کافی برای این چرخش تمام عیار در سیاست فلسطینی‌هاست، یا عوامل عینی مهمتری، زمینه ساز این چرخش سیاسی است؟

بی تردید، تاسیس دولت فلسطین بعد

از یکسال "انتفاضه" در سرزمین‌های اشغالی، بزرگترین حادثه در زندگی سیاسی فلسطینی هاست، و درست باین دلیل مهم است که نتیجه "انتفاضه" است. در حقیقت، "انتفاضه" آن نقطه کانونی است که این تغییر مواضع فلسطینی‌ها را بلور بندی کرده است. این نکته که چرا با تاسیس دولت فلسطین، به پذیرش دولت اسرائیل "در مرزهای امن" صراحت داده شده است، ریشه در تجزیه و تفکیک طبقاتی و تغییر در ترکیب جمعیتی فلسطینی‌ها، تحولات درونی در کشورهای عربی، و موازنه عمومی بین بلوک کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری دارد که بدون در نظر گرفتن آنها، سیاست "دوره نفی" موجودیت اسرائیل و "پذیرش" موجودیت آن در مرحله فعلی را بدرستی نمیتوان ارزیابی کرد.

عوامل سیاست نفی موجودیت اسرائیل

در نوامبر ۱۹۴۷، که تقسیم سرزمین قدیم فلسطین به دو دولت یهودی و فلسطینی توسط قطع نامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل اعلام گردید، ترکیب جمعیتی فلسطینی‌ها اساساً دهقانی بود. با تاسیس دولت اسرائیل، ارتش های دولت های عربی، وارد جنگ با اسرائیل شدند که نتیجه آن، چیزی جز شکست ارتش های عربی، از دست رفتن سرزمین های جدید، و رانده شدن بخش مهمی از جمعیت فلسطین بطرف کشورهای

از طریق مصالحه با اسرائیل .

۳- فلسطینی‌های ساکن اردوگاه‌ها، که در اکثر کشورهای همجوار اسرائیل پراکنده‌اند. از مجموعه فلسطینی‌های ساکن در این کشورها، تقریباً نیمی از آنها در اردوگاهها بسر می‌برند، که از لحاظ سیاسی بیشتر به "ماگسبالیس" یا احادکترطلی متعایل هستند. جنبش چریکی، بیشتر از این طیف تغذیه کرده است.

۴- فلسطینی‌های سرزمین‌های اشغالی که ۴۱ درصد از جمعیت فلسطینی را در بر می‌گیرند. تعداد آنان در نوار غزه، حدود ۴۷۰ هزار نفر و در ساحل غربی رود اردن، ۸۵۰ هزار نفر می‌باشد، که متراکمترین نقطه جمعیتی در جهان را تشکیل می‌دهند (۱۸۵۰ نفر در یک کیلومتر مربع). این بخش از فلسطینی‌ها که به آنان "داخلی‌ها" گفته می‌شود، از ۱۹۶۷ بعد، عمدتاً پرولتریزه شده‌اند، و از ستم طبقاتی، نژادی، و اشغال مستقیم سرزمین خود رنج می‌برند. نسلی که بعد از ژوئن ۱۹۶۷ متولد شده است، تمامی نکبت‌های یک رژیم اشغالگر و نژادپرست را در هر لحظه از زندگی خود تجربه کرده است. بسیاری از آنان، در اسرائیل، در صنایع نساجی، ساختمان و مشاغل خداحتی بائین، نظیر کارگر هتل و رستوران و نظافت شیر و غیره، بکار مشغول هستند. هیچ کارگر فلسطینی حق ندارد که شب را در اسرائیل بماند. مگر اینکه کارفرمای اسرائیلی، او را شب تا صبح در اطاق در بستنای نگهداشته و خود کلید آنرا بردارد. دستمزد کارگر فلسطینی، مستقیماً بخود او پرداخت نمی‌شود، بلکه در اختیار فرماندار نظامی محل سکونت وی قرار می‌گیرد تا پس از کسر ۳۰ درصد آن بعنوان مالیات، بقیه را به وی پرداخت نماید. همچنین، یک فلسطینی اگر بخواهد در خانه خود، یک بوته گوجه فرنگی بکارد، باید اجازه‌نامه رسمی داشته باشد، زیرا "فلسطینی نباید زیاد آب مصرف کند"، حال آنکه برای یک یهودی، محدودیتی در مصرف آب یا استفاده از زمین وجود ندارد. حزب کمونیست فلسطین در ۲۰ سال گذشته، بیشترین فعالیت خود را در بین "داخلی‌ها" متمرکز ساخته است و "جبهه خلق" ۱۰۰۰ برهبری جرج حبش نیز بعد از ۱۹۷۶، تلاشی فراوانی برای سازماندهی شکل‌های توده‌ای، نظیر شکل‌های اتحادیه‌ای، سازماندهی زنان، کمیته‌های کلتورسانی بهداشتی و آموزش و غیره، بکار برده است. همانطور که در زیر اشاره خواهد شد، فلسطینی‌های "داخلی" بیشترین تأکید را بر ضرورت تشکیل دولت مستقل فلسطینی در نوار غزه و ساحل غربی رود اردن

فلسطینی هستند، با ۸۰۰ هزار نفر، ۱۸/۵ درصد از جمعیت اسرائیل را تشکیل می‌دهند. زندگی اینان شباهت‌های زیادی با وضعیت سیاه‌پوستان در آفریقای جنوبی دارد: نیروی کاری ارزان، و محروم از هر مرتبت اجتماعی. همانطور که یک سیاه پوستان در رژیم آپارتاید، هر خدمتی هم به رژیم بکند، حق اقامت در ژوهانسبورگ را ندارد، یک فلسطینی نیز، حق استفاده از زمین‌های دولتی را ندارد. در ارتش اسرائیل، چهار سرهنگ فلسطینی تبعه اسرائیل، بخدمت مشغول هستند، ولی چون فلسطینی هستند و شهروند درجه دوم، نمیتوانند از یک متر زمین دولتی نیز استفاده کنند، حال آنکه یک گروهیان یهودی میتواند از همه حقوق و امکانات بهره‌مند شود. یک فلسطینی حتی اگر بخواهد به دین یهود دربیاید، قبلاً باید اجازه نامه رسمی از سرویس‌های امنیتی را به خاکام یهودی تسلیم کند.

فلسطینی‌های ساکن اسرائیل، برای حقوق مدنی برابر در چهارچوب آندولت مبارزه می‌کنند، بی‌آنکه هم‌مدردی با فلسطینی‌های خارج از اسرائیل را برای تاسیس دولتی مستقل برای خود، از دست داده باشند.

۲- فلسطینی‌های ساکن منطقه خلیج، که تعداد آنها حدود ۶۰۰ تا ۶۷۰ هزار نفر بوده و در کویت و امارات متحده عربی و عمان و عربستان پراکنده‌اند. بسیاری از اینها، در دور دوم مهاجرت، یعنی بعد از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، از کشورهای لبنان و سوریه واردن، بطین مناطقی رفت‌اند. در اصطلاح بین اعراب منطقه خلیج، به این فلسطینی‌ها "جهود" می‌گویند، زیرا اینان، کارهای بالای اداری، آموزشی، فنی، پزشکی، قضائی و تجاری در این کشورها را تشکیل می‌دهند. شبکه فروش بسیاری از کالاها، از جمله کالاهای الکترونیکی، تقریباً در انحصار فلسطینی‌هاست. میتوان گفت که بورژوازی ترین جمعیت فلسطین، در این منطقه زندگی میکنند، و درآمد‌های نفتی کلان این کشورها، به فلسطینی‌های ساکن در منطقه خلیج نیز فرصت‌های مهم انباشت سرمایه راداده است. با اینکه، از مجموع این جمعیت، فقط حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر توانستند حق شهروندی از این کشورها بگیرند. هنگامی که یک کادر قضائی یا اداری عالی‌رتبه فلسطینی به سن بازنشستگی میرسد، دوسال پیش از آن، باید کشور میزبانی را ترک بگوید. از اینرو، اینان نیز برغم انجام شدن در زندگی اقتصادی منطقه و با وجود سطح زندگی و تخصص بالای خود، همواره با فردائی نامطمئن روبرو هستند. تعایل سیاسی بخش قابل توجهی از این فلسطینی‌ها، داشتن سرزمینی برای خود است، ولی در رسیدن به این ایده‌آل خود، عمدتاً در جهان بینی عوامی بورژوازی عرب شریکند: تاسیس دولت فلسطین،

همچنین، مبارزه مسلحانه فلسطینی‌ها علیه اسرائیل، که با ایجاد پایگاه‌های نظامی در کشورهای عربی هم‌روز با اسرائیل انجام میگرفت، هم بدلیل واکنش خشن اسرائیل علیه این کشورها، و هم بدلیل اینکه این کشورها، حضور نظامی فلسطینی‌ها را خطری علیه خود تلقی میکردند، بتدریج به بن‌بست رسید، و کشورهای مثل سوریه و اردن و لبنان، بیشتر از اسرائیل، فلسطینی‌ها را تحت حملات نظامی خود قرار دادند. فلسطینی‌ها نه تنها دیگر سرزمینی در اختیار نداشتند که آنجا را پایگاه عملیات نظامی خود علیه اسرائیل قرار دهند، بلکه سیاست کشورهای عربی، روز به روز، برخلاف سلاح فلسطینی‌ها گرایش یافت. حتی نفوذ کنترل شده سابق چریکها به سرزمین‌های اشغالی نیز، با اخراج چریکهای فلسطینی از کشورهای همجوار اسرائیل، بتدریج پایان خود رسید.

دیپلماسی کشورهای سوسیالیستی در حمایت از جنبش‌های انقلابی، از جمله جنبش مقاومت فلسطین، با تغییر موازنه دیپلماسی جهانی بسود امپریالیسم و با اتخاذ سیاست "تفکر نوین" در عرصه بین‌المللی در چند سال اخیر دگرگون شد، و فلسطینی‌ها دیگر مثل سابق، مورد حمایت نظامی کشورهای سوسیالیستی قرار نگرفتند. باید خاطر نشان ساخت که شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، از همان ابتدا، از حقوق ملی فلسطینی‌ها دفاع میکردند و نه از "به دریا ریختن اسرائیلی‌ها". لیکن تغییر موازنه دیپلماسی، نمیتوانست در سرنوشت انقلابات، و از جمله انقلاب فلسطین، بی‌تأثیر باشد. زیرا با تقویت مواضع امپریالیسم در منطقه، افاق‌های فلسطینی‌ها که بر نابودی اسرائیل استوار بود، کاملاً بیرنگ و غیر ممکن میشد.

تحول در ترکیب جمعیتی فلسطین

جمعیت دهقانی فلسطین در ۱۹۴۷، امروز به لایه‌ها و طبقات اجتماعی نمونه‌وار جوامع سرمایه‌داری تجزیه شده است، لیکن بدلیل ویژگیهای تاریخی این تجزیه و تفکیک، و محروم بودن بخش مهمی از این جمعیت از سرزمین ملی، گرایشات سیاسی - طبقاتی آنها، ضرورتاً از منظر نگرش به نحوه مبارزه برای حقوق ملی فلسطینی‌ها و مبارزه علیه دولت اسرائیل میگردد. جمعیت فلسطین را میتوان بخاطر پراکندگی جغرافیائی آنها، در چهار رده، تقسیم بندی کرد:

۱- فلسطینی‌های تبعه اسرائیل، که شهروندانی درجه دوم بحساب می‌آیند و عموداً در ساختار اقتصادی اسرائیل ادغام شده‌اند. طبق آمار دولت اسرائیل، اعراب ساکن آن کشور که اکثراً

• رژیم چوبه‌های دارو اعاب د نیاله از صفحه ۲
 میلیون دلاری برای قاتل وی‌اخاواده وی تعیین کرده و سپاه پاسداران نیز آمادگی خود را برای اجرای حکم در هر نقطه عالم اعلام داشته است. وزیر امور خارجه ایران نیز درخواست اجلاس کشورهای اسلامی برای برخورد باین مساله را کرده و تظاهرات خیابانی باندهای حزب اللهی در مقابل سفارت انگلیس نیز سازمان داده شده است. ماجرای فوق که بشدت موجب برانگیختگی افکار عمومی مردم جهان شده است موجب گسترده از اعتراضات و محکومیت علیه رژیم تبه کارولایت فقیه را دامن زده است. پلیس اسکاتلند یارد مسئولیت حفظ جان نویسنده را که مجبور باخفا شده بعهده گرفته است.

تروریسم عنان کسبخته رژیم خمینی دیگر حتی آزادی بیان و عقیده را در مورد مذهب اسلام و آخوندها برای شهروندان کشورهای دیگر هم، تحمل نمیتواند بکند مقاصد آخوندهای حاکم پشت این تروریسم عنان گسیخته و هار عبارتند از:

- امت حزب الله را که پس از شکست در جنگ و سیاست بازسازی رژیم بشدت سرخورده شده است با شعارهای توخالی و کشا ندن بخیا بانها بسپج کرده واز ریش توهم در میان آنان جلوگیری کند. رژیم اسلامی برای تداوم حیات خودو شرایط صلح صلح و مقابله با گسترش اعتراضات توده ها به آنها نیاز منداست.

- ایجاد ترس و رعب تعمیم یافته در توده های که نارند به حرکت در می آیند و به روشنفکران و نویسندگان و... که اگر هر آینه پای خوراز گلیم خویش دراز تر کنندو علیه اقتدار روحانیت و مذهب ریاکار آنها مطلبی بنویسند، باید بیادسروشت سلطان رشدی باشند.

- تزییق روحیه در طرفداران پان اسلامیم پس از شکست در جنگ، که ناظر شکست استراتژی صدور انقلابی رژیم خمینی بودند. علاوه بر اینها رژیم خمینی باین اقدامات فاشیستی خود، به مخالفین و جناحهای داخلی و اپوزیسیون قانونی خط و نشان میکشد که تا چه حد نسبت به اقتدار روحانیت و سلطه مذهب حساس است و تخطی از محدودنه ممنوعه را بهیچ وجه تحمل نخواهد کرد.

حوادث فوق هم چنین افکار عمومی جهان را یکبار دیگر بر عمق جمود و تاریک اندیشی رژیم تبه کار ولایت فقیه متمرکز ساخته و زمینه مناسبی برای گسترش اعتراضات جهانی و داخلی را فراهم میسازد. بر نیروهای انقلابی و اعضا و هواداران سازمان است که با سازماندهی این اعتراضات، عرصه را به رژیم تبه کار جمهوری اسلامی که بر آنست تا با ایجاد رعب و وحشت تعمیم یافته توده هارا از پیشروی باز داشته و موقعیت متزلزل خود را تحکیم کند، تنگ کرده و کشتارهای فاشیستی و عمق ضد دمکراتیسم رژیم جمهوری اسلامی را به يك کارزار داخلی و جهانی مبدل سازند.

و خواهان دولتی برای فلسطینیها. لیکن فلسطینی ها بخوبی میدانند که انقلاب، درست در کانون خود در محاصره است و برای آنکه شکست نخورد ناگزیر از تاسیس دولت مستقل فلسطین برای تثبیت دست آوردهای "انتفاضه" و بنای پلی برای گذر به پیروزیهای آینده است.

تاسیس دولت فلسطین را باید يك دست آوردو يك پیروزی برای فلسطینیها بحساب آورد، پیروزیایکه محدودیت های خاص خود را دارد. در گذشته، سازمان های چپ، در برابر مانورهای راست روانه یا امکان پذیرش قطع نامه ۲۴۲ "ساف" را ترك میکردند، حال آنکه امروز نمایندگان سازمانهای چپ، همچنان در صفوف "ساف" باقی ماندند.

جرج حبش، رهبر "جبهه خلق برای آزادی فلسطین"، در این زمینه میگوید: "من مخالف قطع نامه ۲۴۲ هستم، زیرا حقوق ملی مشروع ما را نادیده میگیرد. من علیه آن رای خواهم داد، ولی در صفوف "ساف" باقی خواهم ماند. من سازمان را ترك نخواهم کرد. و چنین هدیهای را به اسرائیلی ها نخواهم داد. ما باید به شعار خود، "انقلاب تا پیروزی"، شعار "اتحاد تا پیروزی را نیز بیفزائیم". اقدام بعدی "ساف"، نفی خشونت و تروریسم بود که از طرف آمریکا و برخی از کشورهای غربی، جزو شرط تماس با "ساف" قرار داده شد. پذیرش قطع نامه های سازمان ملل و نفی تروریسم، نه تنها اسرائیل را از نظر دیپلماتیک در انزوا و موضع تدافعی قرار داده است، بلکه گروه فشار یهودی در غرب را نیز فلج کرده است. حتی آمریکا، یعنی بزرگترین حامی اسرائیل نیز، ناگزیر از تغییر سریع در سیاست خود شد و با "ساف" تماس رسمی برقرار کرد. اکنون اسرائیل، دچار کرحتی دیپلماتیک است و بشیوعای کور، در برابر اقدام صلح فلسطینیها، پاسخ "نه" میدهد، و افکار عمومی جهانیان را بحمايت از فلسطینی ها بر می انگیزد. اقدامات کور اسرائیل باعث شده است که در بین حامیان آن شکاف بوجود آید. "والد گریو"، مسئول خاورمیانه ای وزارت خارجه انگلیس، در اشاره به طفره رفتن اسرائیل از مذاکره با فلسطینیها میگوید: " شما با مذاکره چیزی را از دست نمیدهید. شما با دائمی کردن خشونت و در گیری در ساحل غربی، همه چیز را از دست میدیدید". واقعیت اینست که بورژوازی کشورهای عرب، بازار مشترک و ژاپن، انامه قیام در سرزمین های اشغالی را خطری بیشتر از تاسیس دولت فلسطین برای منافع خود تلقی میکنند، از اینرو، خواهان فیصله دادن هر چه سریع تر آن هستند. گروه فشار بورژوازی عرب که هم اکنون اهمیت عظیمی در غرب یافته است، سعی دارد بقیه در صفحه ۳۴

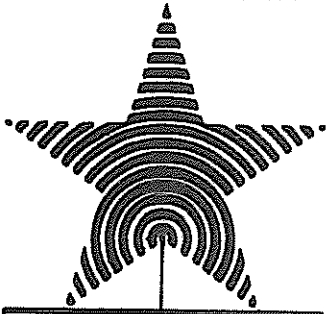
داشتند.

"انتفاضه" و تاسیس دولت فلسطین

در لحظاتی که انقلاب فلسطین از هر طرف در محاصره بود، و اردوگاههای فلسطینی در لبنان، زیسر آتشار سوریه، شبه نظامیان امل و حملات متناوب اسرائیل و فالانژیست های لبنان قرار داشت، و حافظ اسد ها و ملك حسین ها، تلاش میکردند که آلترناتیوهای خاص خود را در برابر "سازمان آزادیبخش فلسطین" علم کنند (یکی در چهره "ابوموسیها و احمد جبرئیل ها" و دیگری در هیات شیوخ فلسطینی حقوق بگیر اردن در سرزمین های اشغالی) تا در صالحه با اسرائیل از "برگ" فلسطینی استفاده نمایند. خیزش تودهای فلسطینیها در سرزمین های اشغالی، این حلقه محاصره ای را که هر لحظه بر دور انقلاب فلسطین، تنگ تر میشد، در هم شکست. ابعاد تودهای قیام (انتفاضه)، کانون انقلاب را به سرزمین های اشغالی منتقل ساخت و همبستگی تمامی فلسطینی ها را نسبت به خود برانگیخت. اکنون چهارده ماه است که موج سرکش قیام، تمامی شهرها، دهات و اردوگاههای فلسطینی را در میورد.

درست در نخستین سالگرد "انتفاضه"، نوزدهمین اجلاس "شورای ملی فلسطین" در الجزایر، با پذیرش قطع نامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۹۴۷، و سپس قطع نامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت، که متضمن شناسایی دولت اسرائیل بود، تاسیس دولت فلسطین را اعلام کرد. تعداد آرا مثبت نسبت به پذیرش قطع نامه های سازمان ملل ۲۵۳، آرا مخالف ۴۶ و متنع ۱۰ رای بود. باید اضافه کنیم که تعداد نمایندگان "شورای ملی فلسطین" ۴۴۸ نفر می باشد، که ۱۸۶ نماینده آن از سرزمین های اشغالی است، و عمدای از آنها نتوانسته بودند بجلت مانعت دولت اسرائیل، به الجزایر سفر کنند. لیکن خط حاکم بر اجلاس شورا، خط "داخلیها" یا سرزمین های اشغالی بود. "رهبری متحده" داخلیها، در تابستان گذشته، با صراحت تمام، رای به تاسیس دولت فلسطین بر اساس قطع نامه ۱۹۴۷ داده بود.

اگر آتش قیام تودهای در داخل زیانه کشید و بعدی شگرف به پیکار برحق فلسطینیها داد طرح راست روانه" تشکیل کفدراسیون بسا اردن" نقش بر آب شد و تشکیل دولت مستقل فلسطین به اتکا يك انقلاب تودهای در دستور قرار گرفت. در حقیقت "انتفاضه" روشن کننده پیشروی و در عین حال محدودیت های انقلاب فلسطین است. "انتفاضه" تاکیدی است بر هویت فلسطین



صدای کارگر

را بهی و نظریات کارگران انقلابی ایران آینده دربار

برنامه های سرتا سری صدای کارگر:

■ هر روز ساعت ۵ عصر روی موج کوتاه ردیف ۷۵ مشربرا برپا ۲ مگا هرتز پخش میگردد.

■ این برنامه ساعت ۸ همان شب و ساعت ۷ صبح روز بعد مجدداً تکرار میشود. ■ جمعه ها برنامه ویژه پخش میگردد.

برنامه های صدای کارگر ویژه کردستان:

■ روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه ساعت ۲ بعد از ظهر برپا کردن و تراسی روی موج کوتاه ردیف ۷۵ مشربرا برپا ۲ مگا هرتز پخش میشود. همین برنامه روزهای یکشنبه، سه شنبه و پنجشنبه ساعت ۲ تکرار میگردد.

■ جمعه ها ساعت ۹ صبح برنامه ویژه پخش میشود. این برنامه ساعت ۲ بعد از ظهر جمعه تکرار میگردد.

کمک های مالی و بهای نشریات را به حساب زیرواریز کرده و رسیدمانکی آن را به آدرس نشریه در فرانس ارسال کنید.

CREDIT LYONNAIS
MERCURE 808
CPT.43956^R HASSAN
PARIS - FRANCE

آدرس در خارج از کشور

فرانسه

ALIZADI, BP195
75564 PARIS-Cedex12
France

آلمان

Postfach 650226
1 BERLIN 65
w.Germany



"خاطره نین جاودانه است"

شصت و پنج سال از مرگ نین آموزگار کبیر پرولتاریای جهان گذشت. شصت و پنج سالی که از مرگ نین میگذرد، طبقه کارگر جهان سنگرهای

هرچه بیشتری را فتح کرده و پرچم سرخ رهایی را بر فراز بیش از یک سوم جهان به اهتزاز درآورده است. بدین ترتیب طبقه کارگر و کمونیستهای بیشمار خاطره عظیم نین را با برافراشتن پرچم نبرد علیه سرمایه داری و امپریالیسم گرامی میارند!

هیجدهمین سالگست

رستاخیز سیاهگل گرامی باد!

رستاخیز سیاهگل الهامبخش انقلابیون کمونیستی است که یکدم از مبارزه انقلابی در راه آزادی و سوسیالیسم باز نایستاده اند. در شرایطی که ایورتونیسیم بیکران حزب توده جنبش را به لختی و از هم پاشیدگی کامل کشانده بود، رستاخیز سیاهگل رزمندگی و شوریدگی نسل جوان انقلابیون ایران را بنمایش گذاشت و در میان روشنفکران پیشرو کشور ما هیجان عظیمی ایجاد کرد. طیف هرچه وسیعتری را به مبارزه انقلابی فراخواند. رزمندگی و فنکاری و ایستادگی جنبش چپ ایران در نوزده سال گذشته، تا حدود زیادی ادامه رستاخیز سیاهگل است و از پیام خونین آن الهام میگردد. این سنت که از آغاز می بایست در خدمت سازماندهی اراده انقلابی طبقه کارگر ایران قرار میگرفت، اکنون بیش از هر وقت دیگری میتواند و باید الهامبخش رزمندگان کمونیست کشور ما باشد. سازماندهی اراده انقلابی طبقه کارگر علیه سرمایه داری و امپریالیسم بهترین طریق برای گرامی داشت خاطره رزمندگان سیاهگل است. کمونیستهای ایران بدین طریق از رزمندگان قهرمان سیاهگل الهام میگیرند!

**مرگ بر امپریالیسم جهانی
به سرکردگی امپریالیسم امریکا**

تاسیس حکومت خودمختار کردستان گرامی باد!

"بروید و به شاه و اربابان تان بگوئید که با انعام و سرکوب ممکن نیست بتوان جلوی مبارزه خلق کرد را که مصمم است آزاد زندگی کند را بگیرد. اگر شما قاضی محمد راهم که یکی از پیشمرگه های کردستان است، انعام بکنید. لیکن در آینده نزدیک، صدها هزار راهپیشمرگ دیگری که از قاضی محمد هم قاطع ترند، از این خاک سربلند خواهند کرد. کوشش های شما به معنی سر راه سنگ کوئید است!" این سخنان قاضی محمد در پای چوبسه دارد. رخیمان رژیم پهلوی است. خلق قهرمان کرد در چهل و سه سالی که از دوی ری بنان میگذرد با مبارزه قاطعانه خود علیه رژیمهای پهلوی و جمهوری اسلامی این سخنان رئیس جمهور حکومت مختار کردستان را به اثبات رسانده است و حماسه های پر شکوهی در مبارزه برای حق تعیین سرنوشت خلق آفریده است. هر چند این جمهوری کمتر از یکسال دوام نیامده، اما آنچنان حماسه ای بود که اینک نیز الهامبخش خلق قهرمان کرد در مبارزه علیه ستم سیاسی و ملی است. و آنچنان درسهایی در پی داشت که اکنون نیز میتواند رهگشای جنبش انقلابی خلقهای ایران باشد. یکی از مهمترین درسهای این جمهوری آن بود که بدون پیوند با طبقه کارگر و زحمتکشان سراسریان، کارگران و زحمتکشان کرد نمیتوانند از ستم ملی رهایی یابند، به این لحاظ آزادی کردستان، جدا از آزادی ایران میسر نیست. این درس مهم در جنبش و سومین سالگرد دوی ری بنان الهامبخش رزمندگان کمونیست و انقلابی خلق کرد در مبارزه علیه جمهوری اسلامی و ستم ملی و طبقاتی است. بی شک این تضمینی راهگشا برای پیروزی آینده خواهد بود.